

کنفرانس رادیو-تلویزیونی مسئول شورای ملی مقاومت

درباره

گسترش شورا، شرایط کنونی مقاومت، طرحهای شورا و برنامههای دولت موقت

انتشارات دبیرخانه شورای ملی مقاومت

کنفرانس رادیو-تلویزیونی مسئول شورای ملی مقاومت

درباره

گسترش شورا، شرایط کنونی مقاومت، طرحهای شورا و برنامههای دولت موقت

* کنفرانس رادیو - تلویزیونی
مسئول شورای ملی مقاومت
* تاریخ انتشار: اردیبهشت ۱۳۷۳
* انتشارات دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران
* بها: معادل ۳ دلار



به‌دنبال گسترش شورای ملی مقاومت در دیماه ۷۱، مسئول شورای ملی مقاومت برادر مجاهد مسعود رجوی در یک کنفرانس رادیو - تلویزیونی به سؤالهای شماری از مسئولین سیاسی و تبلیغات مجاهدین، اداره‌کنندگان و گزارشگران صدای مجاهد پیرامون گسترش شورا، شرایط کنونی مقاومت ایران، طرحهای شورا و برنامه‌های دولت موقت پاسخ گفت.

این سؤالات به طور عمده از سوی هموطنانمان در داخل و خارج کشور به‌عمل آمده بود و توسط مسئولان ستاد تبلیغات مجاهدین و صدای مجاهد دسته‌بندی و با مسئول شورا درمیان گذاشته شد.

مشروح کنفرانس به تدریج از صدای مجاهد و در ماههای بعد از «سیمای مقاومت» برنامه تلویزیونی مجاهدین خلق ایران پخش گردید. سپس با انتشار مجدد نشریه هفتگی مجاهد، متن کنفرانس از گفتار به نوشتار تبدیل و در مواردی نیز با نظارت مسئول شورا کوتاه یا توضیحاتی مختصر بر آن افزوده شد و طی ۶ شماره نشریه (از شماره ۳۰۰ تا شماره ۳۰۵ مورخ ۳۰ خرداد ۷۲ تا ۷ تیر ۷۲) به چاپ رسید.

کتاب حاضر شامل متن درج شده در نشریه مجاهد می‌باشد.

زهره مریخی: با تشکر از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید، ابتدا می‌خواستیم برای هموطنانمان، بویژه در داخل کشور، توضیح بدهید که شورا از چه سالی و برای چه هدفهایی تأسیس شده، راه و رسم و مشی مبارزاتی و شعار آن چیست و چطور تصمیم‌گیری و کار می‌کند؟

جواب: اجازه بدهید ابتدا خدمت تمام هموطنان عزیزمان در سراسر کشور و همین‌طور هموطنانی که در خارج از ایران به سر می‌برند، سلام عرض کنم.

شورای ملی مقاومت در تاریخ ۳۰ تیرماه ۱۳۶۰ تأسیس شد. در سالروز فرخنده قیام ۳۰/تیر در حمایت از پیشوای نهضت ملی ایران، مصدق کبیر بود که اطلاعیه تأسیس و دعوت به شورا را از طریق سازمان مجاهدین خلق ایران در تهران انتشار دادیم و برای همه خبرگزاریها و رسانه‌های مهم دنیا نیز ارسال کردیم. اما بی‌مناسبت نیست به مقدمات و شرایط و فضایی که به چنین نقطه‌یی رسیدیم، اشاره کنم.

اگر یادتان باشد، وقتی که خمینی در پاریس وعده آزادی، انتخابات آزاد و آزادی احزاب و مطبوعات را می‌داد، می‌گفت اگر پایش به ایران برسد و قدرت را به دست بگیرد، طلبه‌یی بیش نخواهد بود و بعد از مدتی رهسپار قُم خواهد شد. اما وقتی که بر خر مراد سوار شد، همه آن وعده‌ها و قول و قرارها را فراموش کرد...

افسوس که بهار آزادی، بسیار کوتاه بود. متقابلاً وقتی که مجاهدین و متحدینشان، جریانها و شخصیهایی که همین امروز هم در شورای ملی مقاومت ایران عضویت دارند، با چنین شرایطی مواجه شدند، می‌باید که به وظیفه میهنی، مردمی و دموکراتیکشان، قد علم می‌کردند.

حقیقتاً این ما نبودیم که خواستار درگیری قهرآمیز، مسلحانه و خونین باشیم. درست بعکس، این خمینی بود که این روش اجتناب‌ناپذیر را به ما تحمیل کرد. زیرا ما فقط می‌خواستیم شرف خودمان و مردم و میهنمان را حفظ کنیم و از زیر بار وظیفه‌مان که مقاومت در برابر ارتجاع سرکوبگر بود، شانه خالی نکنیم.

پس از سرنگونی رژیم شاه، ما می‌خواستیم که زندگی سیاسی مسالمت‌آمیز و فضا و انتخابات آزادی باشد که در آن به سهم خودمان شرکت بکنیم. بسیار دوست داشتیم که پس از سالیان مبارزه مخفی و زندان و شکنجه و شهادت و فراق هم‌زمان و یاران و رهبرانمان، حالا دیگر نوبت سازندگی و بنای ایران آزاد فرارسیده باشد و خانه‌به‌دوشی و درد و رنج روزگار شاه، هرگز تکرار نشود. راستی که هنوز زخمهای پیکر برادران و خواهرانمان که ساواک وارد کرده بود، خوب نشده بود.

بعضی وقتها، وقتی من فرزندان شهدا و یا همسران و پدران و مادران آنها را می‌دیدم، دلم آتش می‌گرفت... و خلاصه ما، سرسوزنی قصد قهر و ناسازگاری و خشونت و تجدید مبارزه مسلحانه را نداشتیم.

ولی قطعاً به یاد دارید که خمینی از فردای به قدرت رسیدن با ما چه کرد. حمله به دفاتر و ستادها و گردهماییهای گروههای سیاسی و چماقداری و گرفتن و بستن و شکنجه و اعدام. قبل از ۳۰ خرداد سال ۶۰ فقط از مجاهدین که مسلمان شیعه هم بودند پنجاه و چند نفر را کشت و تا آن تاریخ چند هزار زندانی شکنجه شده هم داشتیم. به صفحات نشریات که نگاه می‌کردید، همماش وصف بگیر و ببند و تعزیر و کشتار بود...

بعد، وقتی خمینی در مورد تشکیل مجلس مؤسسان زیر قولش زد و ترفند

مجلس خبرگان آخوندی را عَلم کرد و قانون اساسی ولایت فقیه را عرضه کرد، ناگزیر، به حکم شرف و مسئولیت و به حکم آزادی و انسانیت، می‌باید تحریم می‌کردیم و چوب آن را هم می‌خوردیم. سپس در انتخابات ریاست جمهوری، با صدور یک فتوای رسمی، مانع شرکت همه ما شد و بعد از آن نیز در انتخابات پرتقلب مجلس، حتی نگذاشت که پای یکی از ما به مجلس برسد. درحالی‌که بنا بر گواهی تمام مردم و انعکاسات روزنامه‌های خود رژیم، در آن موقع از محبوبیت و آرای کافی برای شرکت در زندگی دموکراتیک پارلمانی، برخوردار بودیم. کسانی که آن روزها و مبارزات انتخاباتی آن موقع یادشان هست، خوب می‌دانند در آن‌چه که می‌گویم، ذره‌ی مبالغه نیست.

بعد وقتی خمینی مجلسش را تشکیل داد، در کمال وقاحت و به‌رغم قانون اساسی خودش، که بر «مجلس شورای ملی ایران» تصریح شده بود، عنوان «مجلس شورای اسلامی» را به کار برد. البته از آن‌جا که اسلام در فرهنگ لغت خمینی، اسم مستعار خودش می‌باشد، این عبارت درست بود چرا که این، مجلس خمینی و مجلس ارتجاع بود و نه یک مجلس ملی. از همان موقع بود که ما، به‌خاطر عدم مشروعیت آن مجلس و به‌خاطر دفاع از حق و حقوق مردم ایران و بالاترین حق که همانا حق حاکمیت ملی است، می‌باید برای مجلس ارتجاع یک جایگزین که حقیقتاً شایسته نام ملی و دموکراتیک باشد، جستجو می‌کردیم.

سرآغاز نبرد مسلحانه

نامگذاری شورای ملی مقاومت ایران، دقیقاً رودرروی مجلس ارتجاع است که خمینی آن را مجلس شورای اسلامی - البته اسلام نوع خودش - خطاب و تلقی می‌کرد. شورای ملی مقاومت یک‌ماه پس از ۳۰ خرداد تأسیس شد. چندی قبل از آن (حدود ۳ هفته قبل) بنی‌صدر رئیس‌جمهور معزول خمینی را که در معرض دستگیری بود، به همان پایگاهی که اشرف و من در آن بودیم

آورده بودیم و من موضوع تأسیس و ضرورت تشکیل شورا و دولت موقت در چنین شرایطی را به تفصیل با او در میان گذاشته و موافقتش را جلب کرده بودم. هم‌چنین از او خواستم که بیاید و از این پس رئیس‌جمهور مقاومت باشد و بعد هم او را به پاریس آوردیم. اما افسوس که صلاحیت و شرافت مقاومت و شورا را نداشت و لابد می‌دانید که پس از مدتی خمینی‌گرایی پیشه کرد و نهایتاً در پایان سال ۶۲ از شورا اخراج شد که شرح مبسوط آن‌را نوشته‌ام که به‌صورت کتاب هم منتشر شده است.

به‌هرحال، برگردیم به بحث خودمان. گفتم که شورا یک‌ماه پس از ۳۰ خرداد در تهران تأسیس شد و تا آن‌جا که به ما مربوط بود، بعد از انقلاب ضدسلطنتی مردم ایران، هرگز خواهان قهر، درگیری و مقابله خونین و مسلحانه نبودیم و از آن استقبال نمی‌کردیم. اما وقتی که خمینی روزنامه‌ها را بست، احزاب را تعطیل کرد و سرکوب را در گسترده‌ترین نوعش، تحت عنوان حزب‌اللهی یا نهادهای به‌اصطلاح انقلاب برقرار کرد، مدتی مستمراً اتمام حجت می‌کردیم. از مجلس ملی خبری نبود. احزاب سرکوب شده، روزنامه‌ها دهان‌دوخته، چماق تکفیر و انواع و اقسام چماق‌ها نیز تحت نام مذهب، بر سر مردمان می‌بارید. دو سال و چندماه بعد از حاکمیت ارتجاع، یعنی در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ درحالی‌که همه راه‌های مسالمت را درنور دیده بودیم، این خمینی بود که ما را در معرض یک انتخاب بزرگ و تاریخی قرار داد. یا می‌باید مثل جریان‌ها و احزابی که با یک اشاره خمینی سر جایشان نشستند، ندامت می‌کردیم، از قبیل آن دارالتجاره بازرگان که وقتی در ۲۵ خرداد ۶۰ خمینی تهدیدشان کرد، دست ندامت و تسلیم بلند کردند. ما هم یا باید رسم آنها را پیشه می‌کردیم و یا می‌باید آخرین فراخوان را برای اعتراض و تظاهرات مسالمت‌آمیز برای عقب‌نشاندن ارتجاع آزمایش می‌کردیم. در آخرین روزها، وقتی خمینی هیچ فرصتی باقی نگذاشته بود و فی‌الواقع برگزارکردن یک تظاهرات یا اجتماع مسالمت‌آمیز غیرممکن می‌نمود، این مجاهدین بودند که غیرممکن را در بعدازظهر ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ ممکن کردند.

مردم تهران شاهد هستند و به چشم دیدند، حدود نیم میلیون تن در این تظاهرات بزرگ شرکت کردند. قرار بود از میدان فردوسی به بعد، عازم مجلس ارتجاع بشویم و خواهان یک مجلس ملی بشویم که مبتن آرمانها و خواسته‌های عادلانه مردم ایران باشد. اما وقتی که ابتدای صف تظاهرکنندگان به میدان فردوسی رسید و خمینی دید قافیه را باخته، تمام تعارفات را از قبیل این‌که این «مردم همیشه در صحنه» یا «مردم حزب‌اللهی» هستند که می‌روند و جریانهای سیاسی را سرکوب می‌کنند - کنار گذاشت و همه به گوش خودشان از رادیو شنیدند که سپاه پاسداران، یعنی ارگان رسمی سرکوب حکومتی، دستور ولی فقیه‌شان در مورد به‌گلوله‌بستن تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم را ابلاغ کرد. فردای آن روز هم انبوهی از ملیشیا‌های کم سن و سال، درحالی‌که حتی اسمشان را نیز به جلادان و دژخیمان نگفته بودند، درحالی‌که با مشت‌های گره‌کرده شعار «آزادی» می‌دادند، به دستور خمینی اعدام شدند. بعد هم، خود رژیم عکسهای آنها را در نشریاتش منتشر و اعلام کرد اگر کسی آنها را می‌شناسد، بیاید و اسمشان را بگوید!

به این ترتیب، بهار زودگذر آزادی، آن بهار خیانت‌شده به‌خاطر رهبری ارتجاعی و قرون‌وسطایی خمینی، به پایان رسید و مسجل شد که دیگر راهی برای مسالمت باقی نمانده است. این‌جا بود که ما باید انتخاب می‌کردیم: یا ننگ تسلیم را می‌پذیرفتیم و یا شرف مقاومت را. و خوشبختانه که شرفمان را حفظ کردیم.

آن روز، روز تعیین تکلیف همه گروه‌ها، افراد، شخصیت‌ها و نیروهایی بود که از فردای ۲۲ بهمن، قدم به صحنه گذاشته بودند. هر کس انواع و اقسام حرف‌ها و ادعاها را داشت: انقلابی، مسلمان، ملی، ملی‌گرا و... اما «خوش بود گر محک تجربه آید به میان». و آن روز این محک، محک سرخ و خونین، خودش را به ما تحمیل کرد. حالا اگر شما به یازده، دوازده سال گذشته برگردید و سرنوشت و مسیر هر فرد، جریان، شخصیت و حزبی را مطالعه کنید، خواهید دید آن‌چه که می‌گویم عین واقعیت است.

کسانی که آن روز صفشان را از خمینی جدا کرده، مقابل ارتجاع سینه سپر کردند، به حق، خروش آزادی سر دادند و قیمت سنگین و خونینش را نیز پرداختند، توانستند پرچم شرف و عزّت خلقی درزنجیر، محروم و مظلوم را به دوش بکشند. اما کم نبودند گروهها، احزاب، جریانات و افرادی که بهرغم هر ادعایی، حالا چه در داخل یا در خارج ایران، عافیت‌جویی پیشه کردند، یا زیر قبای ملا خزیدند و یا به‌جای مقابله با دشمن اصلی مردم ایران، با لُغْزخواندن علیه مقاومت، در خدمت رژیم درآمدند. و امروز، بدون این‌که لازم باشد من به اسم و رسم اشاره بکنم، هر کسی جایگاهش روشن است و فردا نیز برای تمام مردم ایران روشنتر خواهد شد. از آن‌زمان تاکنون ۱۲ سالی گذشته است. حالا ما مردمی هستیم، با سرفرازترین مقاومت دوران که در دنیا بی‌نظیر است و ایران و ایرانی به آن مباحثات می‌کند با بیش از یکصد هزار شهید. از هفت دریای خون و انبوه انبوه شکنجه و اعدام و رزم و رنج عبور کردیم. این شاخص صلاحیت و پایداری مردم ایران و حقانیت مبارزه‌ی است که این جایگزین، یعنی شورای ملی مقاومت، بیان و زبان سیاسی آن است.

راه و رسم و مشی «شورا»

سؤال کردید که راه و رسم و مشی مبارزاتی این شورا چیست؟ هم‌چنان‌که در مادّه اول اساسنامه شورا آمده است:

«۱- شورای ملی مقاومت برای سرنگونی رژیم خمینی و استقرار دولت موقت تشکیل شده است».

پس هدف سرنگون کردن دژخیم است؛ دشمن اصلی ایران و ایرانی و هلاک‌کننده حرث و نسل. در یکی از مصوّبات شورا که در همان نخستین سال تأسیس شورا نوشته شده، در مورد «شعار محوری و شکل محوری مبارزه» شورا آمده است که:

«مرگ بر خمینی یا مرگ بر رژیم خمینی، به‌مثابه شعار اصلی یا محوری»

شوراست.

— «مبارزهٔ مسلحانه به مثابه شکل اصلی یا محوری مبارزه» شوراست. و
— «شورا تنها آلترناتیو واقعی و عملی . . . برای ایران دموکراتیک و
مستقل» است.

همواره در تاریخ ایران زمین، وقتی که دیگر هیچ راه حلی باقی نمانده،
وقتی که دیگر مسالمت جایی نداشته و مسالمت همانا ننگ تسلیم بوده،
رشیدترین فرزندان این آب و خاک قیام می کردند، سلاح بر دوش می کشیدند
و پاکبازانه، به میدان نبرد می شتافتند. آخوندها از هر اشغالگری بدتر،
تبهکارتر و سیاهکارترند. درست به همین دلیل می باید این مشی مسلحانه
ملّی و میهنی و مردمی را که مفید فایده است در پیش می گرفتیم. این مبارزه
البته پر از رنج و شکنجه و اعدام بوده، هست و خواهد بود اما در عین حال
رمز ماندگاری، احیا و بقای ماست.

پس، شورای ملی مقاومت، برای سرنگون کردن رژیم و استقرار دولت موقت
در خاک میهن تشکیل شده است. نکتهٔ دیگری که در همین رابطه شایان توجه
است، این است که خیلی زیاد می شود از ایران، آزادی، مردم، میهن، خلق،
زحمتکشان و یا از طبقات متوسط صحبت کرد. چون که صرف حرف زدن مالیات
و خرجی ندارد. اما برای ما، این مقاومت و تکتک کلماتش با پرداخت بهای
فوق العاده سنگینی همراه بوده و هست. آن چیزی که خط فاصل بین این
جایگزین با سائرین است، فهم معنا، ارزش و پرداخت قیمت کلمات به
سنگین ترین و سرخ فام ترین صورت، یعنی با «خون سرخ و جوشان» و با تحمّل
همهٔ شکنجه ها و مصائب و شدائد و دشنامها و افتراءات می باشد.

آدم می تواند از دور یا از نزدیک بنشیند و لاف و گزاف بزند که این چیز
یا آن چیز یا مهمترین چیز را که ایران است، دوست دارد. اما برای
دوست داشتن بایستی نثار و فدا کرد و مایه گذاشت والا حرف مفت و مجانی
است یا حداکثر، عاطفه ای است ناپایدار و بی نتیجه. در دنیای حقیقی،
دوست داشتن و عشق ورزیدن، معادل پرداخت کردن و مترادف فدا و قربانی

است والا اگر دامان محبت به خون رنگین نشود حاصلی ندارد و «نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود».

حالا اگر بپرسید اصلاً چه نیازی به این شورا هست؟ شما را به سابقه کار در بحبوحه انقلاب ضدسلطنتی مردم ایران ارجاع می‌دهم. آن موقع خمینی بود، یک فرد و بس. این بار، برای این که آن تجربه تکرار نشود، برای این که مجدداً به امید و اعتماد مردم خیانت نشود و آرزوهای مردم پرپر نشود، نه یک فرد، بلکه یک تشکیلات و یک تشکل بزرگ سیاسی، دست‌اندرکار است. وانگهی، وقتی شما به مبارزه «بود و نبود»، یعنی به مبارزه سرنوشت‌ساز برای آزادی میهن‌تان، قد علم می‌کنید و سینه سپر می‌سازید، باید یک جایگزین سیاسی ارائه بدهید. شما می‌گویید من می‌خواهم این رژیم را بردارم. خوب، چه چیزی را می‌خواهید جای آن بگذارید؟ با چه برنامه‌یی؟ چه روشی؟ و با چه مشی و سبک کار و اسلوبی؟

بله، این دفعه برخلاف گذشته، نه یک فرد تنها، بلکه شورایی هست مرکب از سازمانها، گروهها، افراد و شخصیت‌های مختلف با نظرگاهها، ایدئولوژیها و مواضع گوناگون. این واقعیت یک جامعه است.

حاکمیت مردم

برخلاف خمینی، این بار ما می‌خواهیم بگوییم: همه با مردم ایران. همه با هم به این معنا. نه به معنی همه با من که خمینی در نظر داشت. یک تفاوت آشکار دیگر این است که خمینی شاه را برداشت و به جایش یک سلطان بی‌تاج و تخت اما عمامه‌دار و به مراتب مستبدتر و سرکوبگرتر را عرضه کرد. اما این بار، شورای تصمیم‌گیرنده‌یی است مرکب از تمایلات اقشار، طبقات و نیروهای مختلف مردم ایران که نیامده‌اند بگویند آخوندها بروند و ما بیاییم. بلکه می‌گویند رأی و انتخاب و نظر مردم ایران باید حاکمیت پیدا کند. زیرا کار ما (شورا) یک چیز بیشتر نیست که آن هم در فصل اول، در ماده یک برنامه شورا

نوشته شده که دولت بعد از سرنگونی رژیم خمینی «دولتی است موقت که اساساً وظیفه انتقال حاکمیت به مردم ایران و مستقر ساختن حاکمیت جدید ملی و مردمی را برعهده دارد».

ملاحظه می‌کنید که این ماده، قبل از هر چیز بر موقت بودن دولت جایگزین تصریح می‌کند. یعنی که قرار نیست آخوندها بروند و همین شورا بیاید و ابدالدهر به جای آنها بنشیند. قرار است که حاکمیت به مردم ایران منتقل شود. این مردم هستند که باید بیایند و رأیشان را بدهند. توجه کنید: «بلافاصله پس از اعلام آمادگی مجلس، نخست‌وزیر دولت موقت، استعفاي خود را به این مجلس تقدیم خواهد نمود». یعنی این‌که اولاً: این دولت موقت، یک وظیفه اساسی بیشتر نخواهد داشت و آن عبارت است از انتقال حاکمیت به مردم از طریق برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی. تا مردم، به صورت «آزاد، مساوی، مستقیم و مخفی»، نمایندگانشان را انتخاب بکنند. مجلسی که «حداکثر ۶ ماه بعد از سرنگونی رژیم خمینی» بایستی برپا بشود و بعد، این مجلس است که تصمیم می‌گیرد. یعنی، چه دولت موقت و چه شورای ملی مقاومت، دیگر کاره‌یی نیستند. راجع به نظام جدید و جمهوری جدید و قوانینش، این نمایندگان مردم ایران در مؤسسان هستند که باید تصمیم بگیرند و همه چیز را از نو شروع کنند. هر کس می‌تواند در این انتخابات شرکت بکند، اما داور و انتخاب‌کننده، مردم ایران هستند.

تفاوتها

ملاحظه می‌کنید که این بار برخلاف گذشته، در اثر این همه رنج و مرارت و بلوغ و تکامل مبارزه ملی و میهنی ما، راه مقاومت و آزادی از چاه ارتجاع و خمینی به‌خوبی باز شناخته شده است.

زیر درخت سیب در پاریس، خمینی به همه لبخند می‌زد، جملات گنگ،

مبهم و دوپهلو می‌گفت، اما، ما، صراحتاً می‌گوییم که کی هستیم، چی هستیم، از کجا آمده‌ایم و چه می‌خواهیم. البته سرانجام، این مردم هستند که تصمیم می‌گیرند.

بله، این آلترناتیو و این شورا میراث‌دار مبارزات تاریخی مردم ایران، از مجاهدین صدر مشروطه تا کوچک‌خان و مصدق و انقلاب ضدسلطنتی است. به همین دلیل، ما، در این سالها در بیان مواضع و نقطه‌نظرهایمان، اصلاً راه مجامله و تعارف و دوپهلوگفتن در پیش نگرفتیم. حتی وقتی که خمینی به قدرت رسیده بود — اگر اطلاعیه‌های آن‌موقع را دیده باشید — به خمینی می‌گفتیم بگو ببینیم این شورای ارتجاع تو چه کسانی هستند؟ اینها که برای مقدرات مردم تصمیم می‌گرفتند و اسمشان را «شورای (به‌اصطلاح) انقلاب» گذاشته بودند، تا مدتها معلوم نبود چه اشخاصی هستند. البته رژیم خمینی ناگزیر پس از مدتی اسم عده‌یی از آنها را اعلام کرد که فقط آبروریزی و افتضاح رژیمش را بیشتر می‌کرد. ولی ما هیچ‌وقت نفهمیدیم آن آخوندها و لات و لومپنها و میوه‌چینها و فرصت‌طلبهایی که دجال با خودش بار زده و مثل بلا بر سر مردم ایران نازل کرده بود، از کی انقلابی شده بودند! ما می‌باید در کمال صراحت، افراد، نقطه‌نظرها و برنامه‌هایمان را بگوییم و بعد بگذاریم که مردم تصمیم بگیرند. این از علائم رشد و بلوغ مبارزات ملی مردم ایران برای کسب آزادی و استقلال و حاکمیت ملی است. آن‌بار مردم می‌دانستند چه چیز را نمی‌خواهند: شاه و شاهنشاهی و دیکتاتوری دزد و فاسد سلطنتی را نمی‌خواستند. چون متکی به مردم ایران نبود، وابسته به اجنبی بود و مردم ایران را نمایندگی نمی‌کرد. پس این حق مسلم مردم بود که دودمان نیم‌قرنی او را هم به باد بدهند. اما توافقی در میان مردم نبود که چه چیزی را می‌خواهند. در چنین شرایطی، خمینی، فرصت‌طلبانه روی موج حمایت مردمی سوار شد و به‌غایت از اوضاع و احوال سوءاستفاده کرد. اما این‌بار ما می‌خواهیم بگوییم که چه چیز را می‌خواهیم: آزادی، استقلال، توسعه اقتصادی و اجتماعی، حکومت قانون و حاکمیت ملی و مردمی را

می‌خواهیم. شورای ملی مقاومت، به‌جای این‌که مثل خمینی، گنگ و مجمل و مبهم و دوپهلو صحبت کند، در برنامه‌ها و طرحهایش به میزان خیلی زیادی مشخص کرده که فی‌المثل وظایف مبرم دولت موقت چیست، با مسأله زنان چگونه برخورد خواهد کرد، در مورد دین و دولت نظرگاهش چیست و بر سر حقوق اقلیتها و ملیتها چه موضعی دارد و چه خواهد کرد، و ...

الی آخر.

اگر این تفاوتها را بین این‌بار و آن‌بار، بین این شورا و خمینی در نظر بگیریم و ۱۲ سال رنج و مرارت و کهکشان‌ی از شهیدان مجاهد و مبارز را به آن اضافه کنیم، آن‌وقت روشن خواهد شد که چرا این شورا، و فقط این شورا، تنها جایگزین دموکراتیک و ملی و مردمی برای دیکتاتوری آخوندی است. سوابق اعضاء شورا هم بر همه روشن است.

نحوه تصمیم‌گیری

شما پرسیدید که سبک کار و تصمیم‌گیری در شورا چگونه است؟ از روی اساسنامه برایتان می‌خوانم:

ماده ۳ اساسنامه: «هر شخصیت یا جریان سیاسی که به عضویت شورا پذیرفته می‌شود، دارای یک رأی است».

— ماده ۴: «تصمیمات شورا با اکثریت دوسوم آرای مجموع اعضاء حاضر و عدم مخالفت سازمانهای عضو اتخاذ می‌گردد». سازمانهای عضو شورا هم یک رأی دارند، اما برای این‌که حقوق مجموع افرادی که در این سازمانها هستند، ضایع نشود، تصمیم‌گیری شورایی به شرط «عدم مخالفت» آنهاست. یعنی که در صورت مخالفت — حتی مخالفت یک سازمان یا گروه عضو شورا — چیزی نمی‌تواند تصویب شود. در نتیجه، برای تصویب هر چیزی در شورا، اولاً: دوسوم آرای اعضای حاضر و ثانیاً: عدم مخالفت سازمانهای عضو شورا لازم است.

ملاحظه می‌کنید که فی‌المثل سازمان مجاهدین هم متعهد است که، مانند شخصیتها و دیگر نیروها و جریانهای عضو شورا، چیزی تصویب نشود که سایر جریانها با آن مخالف باشند. بنابراین، اگر در سابقه ۱۲ ساله شورا دقت بکنید، می‌بینید که تصمیمات، بیانیه‌ها، موضعگیریها، اطلاعیه‌ها و طرحها اغلب به اتفاق آرای امضا شده است. یعنی که اختلافاتشان را یا مسکوت گذاشته و وحدت‌پیشانی را چسبیده‌اند. یا هم، آن‌قدر بحث و گفتگو کرده‌اند که به وحدت نظر رسیده‌اند و به هر حال چیزی که مورد مخالفت رسمی باشد، تصویب نکرده‌اند. فکر می‌کنم این سابقه ۱۲ ساله همین مصوبات، طرحها، موضعگیریها، بیانیه‌ها و خطابهای شورای ملی مقاومت، بهترین مشخصه طرز کار دموکراتیک شورا است. البته با گسترش اخیر شورا شاید در آینده رأی و نظر مخالف و بحث و جدل بیشتر ایجاد بشود و نتوان مثل یک جمع کوچکتر بحث و توافق نمود، ولی در هر حال، شورا مشترکات را ملاک و مبنای مصوبات خود قرار خواهد داد.

وظیفه و نقش شورا

باز هم از اساسنامه می‌خوانم: (ماده ۲) اساسنامه شورا که در همان سال ۱۳۶۰ تصویب شده: «این شورا تا تشکیل و اعلام آمادگی مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی، موقتاً وظایف قانونگذاری و نظارت بر اداره امور کشور را برعهده دارد». یعنی این شورا در حکم پارلمان ملی عمل می‌کند؛ به‌عنوان یک جایگزین سیاسی و در حکم مجلس ملی دوران انتقال قدرت. واضح است که در یک پارلمان، همه اعضایش مثل هم فکر نمی‌کنند. بنابراین، بعد از بحث در هر مورد یا به اقتناع می‌رسند، یا سرانجام مسأله را به رأی می‌گذارند. مهم این است که این شیوه نظرخواهی و رأی‌گیری، دموکراتیک باشد.

در آینده هم این شورا در همین نقش و با همین وظیفه، هم به‌عنوان

یک جایگزین سیاسی و، هم به‌عنوان پارلمان ملی عمل خواهد کرد. اما در ورای همه این مباحث، اجازه بدهید روی این حقیقت بزرگ تأکید بکنیم که این تجربه - شورای ملی مقاومت - بزرگترین و گرانقدرترین تجربه سیاسی معاصر در میهن ماست. تجربه‌ی از وحدت و ائتلاف سیاسی که به‌رغم تمام فتنه‌های دشمن و همدستانش و دُم و دنباله‌ها و پشتیبانانش، به یمن مقاومت و مرزبندی در برابر دیکتاتوری ارتجاعی، پایدار مانده است. در یک کلام، این تجربه آزادی و استقلال و حاکمیت مردمی در ایران است که البته با خون جگر و مرارته‌ها و زحمات بسیار به این‌جا رسیده است.

مجلس مؤسسان و مصوبات شورا

احسان امین‌الرحایا - اشاره کردید که شورای ملی مقاومت، از سال ۶۰ به این‌طرف، به‌عنوان مجلس ملی دوران انتقال و پارلمان موقت معرفی شده و در حکم پارلمان ملی عمل می‌کند. بعد از سرنگونی رژیم هم تا ۶ ماه به همین منوال عمل خواهد کرد. از طرف دیگر، مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی هم براساس انتخابات حداکثر ظرف ۶ ماه تشکیل می‌شود. سؤال من این است که آیا مصوبات شورا - چه مصوباتی که شورا از سال ۶۰ به این‌طرف داشته و چه آنهایی که در همان ۶ ماهه اول خواهد داشت - بایستی مورد تأیید مجلس مؤسسان باشد یا خیر؟

جواب: هیچ الزامی نیست که مصوبات شورا مورد تأیید مجلس مؤسسان باشد. هم‌چنان‌که اشاره کردم مجلس مؤسسان از نو شروع می‌کند و هیچ‌کدام از مصوبات و طرحها و کارهای این شورا برای مجلس مؤسسان الزام‌آور نیست. مجلس مؤسسان می‌تواند تماش را لغو کند، یعنی اصلاً نادیده بگیرد. یا بخشی از آن را بپذیرد و بخشی را رد کند. در هر حال، هر طوری که خودش خواست، عمل می‌کند. در همین مورد، یعنی در مورد

سؤالی که کردید، شورا، در مصوبه‌یی به تاریخ ۱۷/آبان سال ۶۲، آن را در یک ماده واحد تصریح کرده که عیناً برایتان می‌خوانم:

«هیچیک از مصوبات شورای ملی مقاومت، بخشی از قانون اساسی نظام جمهوری آینده کشور که توسط مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی تدوین خواهد شد، تلقی نمی‌شود».

پس مصوبات شورا تا زمانی اعتبار و نفوذ دارد که خودش هست، یعنی برای ۶ ماه بعد از سرنگونی رژیم خمینی. بعد از آن همه چیز به تصمیم نمایندگان منتخب مردم در مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی بستگی دارد. اعم از این که مصوبات شورا را بپذیرد یا نپذیرد.

حمید رفیعی‌پور - در صحبت‌هایتان اشاره کردید به نحوه تصمیم‌گیری و تصویب طرحها در شورا که با اکثریت دوسوم آرا و عدم مخالفت سازمانهای عضو شورا انجام می‌شود. سؤال این است که در آینده، یعنی بعد از سرنگونی رژیم خمینی که شورا در خاک میهنمان وظایف قانونگذاری را به عهده می‌گیرد، آیا شیوه رأی‌گیری به همین صورت خواهد بود؟ یعنی اگر سازمانهای عضو شورا، با مصوبه‌یی مخالفت بکنند، این طرح و تو خواهد شد یا شیوه رأی‌گیری به صورت دیگری خواهد بود؟

جواب: آن چه را که مربوط به مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی است، قبلاً توضیح دادم. مثل همه مجالس دنیا، شیوه رأی‌گیری خودش را دارد و لابد نظامنامه داخلی خودش را و آن ربطی به ما ندارد، نمایندگان مردم تصمیم خواهند گرفت. اما آن چه که مربوط به شورای ملی مقاومت است، اساسنامه همین است. یعنی (۲/۳) دوسوم آرا و عدم مخالفت سازمانهای عضو. در آن فاصله ۶ ماهه نیز همین‌طور خواهد بود، مگر این که اعضای شورا براساس اساسنامه موجود (یعنی با دوسوم آرا و عدم مخالفت سازمانهای عضو) توافق نموده و به شیوه دیگری برسند که البته تابه حال چنین بحثی مطرح نشده.

حمید اسدیان - شما گفتید که در آینده، مجلس مؤسسان اجباری

ندارد که طرحها و مصوبات شورا را بپذیرد. در این صورت همه طرحهایی که شورا با صرف انرژی زیاد تصویب کرده و قطعاً بهای سنگینی هم داشته، چه ضرورتی پیدا می‌کند؟ آیا بهتر نبود که اصلاً وارد این طرحها نمی‌شدیم و شورا حرفش را به صورت کلی‌تر می‌زد؟

جواب: درست می‌گویید، یک راه حل هم این بود که ما به کلیات اکتفا می‌کردیم و از قضا از نظر سیاسی هم سهلتر بود. چون به هر حال می‌دانید وقتی کسی در کلیات صحبت می‌کند، اتفاقاً کمتر مورد حمله و هجوم سیاسی واقع می‌شود و کمتر به او ایراد می‌گیرند. از نظر سیاسی، این خیلی سهل‌تر و خلاصه کم‌خرج‌تر بود. اما به خاطر خیانتی که خمینی به امید و اعتماد مردم کرد، ما ترجیح دادیم که، ولو برای ۶ ماه، مردم بدانند که در مورد مثلاً جنگ و صلح نظر ما چیست؟ طرح صلح ما چیست؟ در مورد آزادیها و حقوق زنان، حقوق ملیتها و اقلیتها، رابطه دین و دولت و در سایر امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، نظرگاهها، مواضع و طرحهای شورا و برنامه دولت موقت و وظایف مبرم آن چیست؟

بنابراین، آن‌چه که انجام شده کاری است بسیار خوب و ضروری و در بسیاری موارد هم، ابهامات را برطرف کرده و مردم را هم نسبت به موضوع روشن می‌کند و به آنها انگیزه بیشتری می‌دهد. هر مقدار که در طی ۶ ماه امکان‌پذیر باشد، در این مسیر ما حرکت خواهیم کرد و از قضا در برخی مصوبات هم قید شده که در جهت این یا آن خواسته «تلاش» خواهیم نمود. بقیه آن را هم مجلس مؤسسان می‌داند. این را هم بگویم که همین طرحها و همین اتفاق نظر در مورد آنها، سابقه‌ی خواهد شد برای هر چه محکم‌تر کردن پای حقوق دموکراتیک مردم و آزادیهای اساسی. اما نقطه عزیمت ما، همچنان‌که گفتم، این بود که برخلاف خمینی که به کلیات و اشارات خیلی مبهم اکتفا می‌کرد، این بار ما جبران بکنیم. یعنی همین نسلی که خونس را داده جبران بکند و نقطه نظرش را بیان بکند. حالا اگر فردا مردم ایران رأی دادند، حسنش این است که می‌دانند به چه کسانی با کدام

التزامات در دوران مقاومت و با چه نقطه‌نظرهایی رأی داده‌اند. اگر هم رأی ندادند که خودشان می‌دانند و صاحب اختیارند. در هر حال، من در این نقطه با شما موافقم که اگر مصلحت‌اندیشانه برخورد می‌کردیم و منافع یومیه سیاسی مد نظرمان بود، راه خیلی سهل‌تر و کم‌خرج‌تر این بود که به کلیات اکتفا بکنیم. اما مسئولیت و وظیفه تاریخی و میهنی ایجاب می‌کند که قدم‌های بسا بیشتری برداریم.

چرا فقط ۶ ماه؟

رضیه گامکار - چرا عمر دولت موقت ۶ ماه است؟ یعنی با این همه خرابی و ویرانی که توسط رژیم خمینی صورت گرفته، دولت موقت چطور می‌تواند خودش را در این فرصت کم به اثبات برساند؟

جواب: حق با شماست. نه می‌تواند طی ۶ ماه خودش را به اثبات برساند و از نظر من نه باید بتواند. به این دلیل که اگر ما به رأی مردم معتقدیم و اگر معتقدیم که اولین حقی را که حکومت آخوندی تضییع کرده، زیر پا گذاشتن رأی و خواسته مردم است و اگر معتقدیم اولین خیانت خمینی همین است، یعنی تبدیل کردن حاکمیت ملی به حاکمیت و حکومت و ولایت آخوندی، پس خودمان می‌باید به آن وفادار باشیم. اما چگونه؟ از آن‌جا که در شرایط کنونی امکان مراجعه به آرای عمومی نیست، ما ناگزیریم براساس مشروعیت ناشی از مقاومت، مجلس دوران انتقال و دولت موقت مورد قبول آن را معرفی بکنیم. چون در دوران مقاومت هستیم.

در دوران مقاومت، مشروعیت، ناشی از مقاومت است. چون که راه نظرسنجی و راه حاکمیت آرای مردم را آخوند خمینی صفت سد کرده و امکان بروزش نیست. در دوران مقاومت، ما وظیفه خودمان را انجام می‌دهیم. چه در نبرد آزادیبخش، چه در صحنه سیاسی، چه در صحنه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی. برای چی؟ برای این‌که نهایتاً به امکان نظرسنجی و کسب

رای از مردم دست یابیم.

اما وقتی حکومت آخوندی ساقط شد و مردم توانستند خودشان حرفشان را بزنند، رایشان را بدهند و نمایندگان خود را انتخاب کنند، در این صورت همان کار را باید کرد. یادم هست که در سال ۶۰ وقتی که همین مصوبات شورا در جریان بود و به اصطلاح پایه قضیه گذاشته می شد، این بحث و عین این سؤالی که شما می کنید، از جانب تعدادی از متحدین ما مطرح شد. به خصوص دوستان و رفقای که دلشان می سوخت برای مجاهدین و از خود من می پرسیدند که چطور است، الان تو این نسل را به میدان آوردی و بی دریغ خون می دهند و بعد خودت داری امضا می کنی که بعد از ۶ ماه اگر رای کافی نیاوردند باید مرخص بشوند؟ وانگهی چه کسی خواهد توانست از پس اوضاع و خرابیهای به جا مانده از رژیم خمینی بربیاید؟ در جواب به آنها گفتم که مجاهدین از بابت فدیة و فدا و از بابت رنج و رزمشان، نه فقط از مردم و تاریخ ایران طلبی ندارند بلکه به کمترین وظیفه و مسئولیت خودشان قیام کرده اند و اضافه کردم که این ۶ ماه هم کاش می شد از این هم کمتر شده و سه ماه یا حتی یک ماه بشود.

برخی از اعضای شورا می گفتند که آخر در ۶ ماه، برگزاری انتخابات امکان پذیر نیست، از نظر فنی هم که شده بیشتر نیاز دارد. اما من گفتم و باز هم تکرار می کنم، وقتی خمینی این قدر خرابکاری کرده و این قدر فتنه و فساد به بار آورده و این قدر به امید و اعتمادها خیانت کرده، بگذارید که نسل ما جبران بکند.

پیام گسترش شورا

زهره مریخی - در ادامه توضیحاتتان، می خواستم مقداری راجع به کم و کیف گسترش شورا بگویم و این که مهمترین پیام آن چیست و چه

جایگاهی در تاریخچه ۱۲ ساله شورا دارد؟

جواب: مهمترین پیام، حتمیت، ضرورت، در دسترس بودن و در دستور و چشم‌انداز قرار گرفتنِ سرنگونی دشمن ضدبشری یعنی دیکتاتوری آخوندی و تروریستی است. همان‌طور که در اطلاعیهٔ مربوط به گسترش شورا و افزایش تعداد اعضایش آمده بود، این گسترش برای ایفای نقش تاریخی شورا به‌عنوان مجلس قانونگذاری ملی در دوران انتقال، صورت گرفته و بسیار ضروری است. بنابراین، وقتی که سرنگونی دشمن مردم ایران در چشم‌انداز روشن قرار می‌گیرد، این وظیفهٔ شورا است که خودش را برای برعهده‌گرفتن مسئولیتهایش آماده‌تر بکند.

در اجلاسیهٔ شورا، همچنین تأکید خاصی بود در رابطه با عضویت فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی و مخصوصاً زنان رزمنده و سایر زنان مبارز در شورا، از بابت تأکید بر حقوق و آزادیهای زنان که بیش از همه در معرض تجاوز و پایمال‌شدن توسط حکومت آخوندی قرار گرفته است. چنان‌که می‌دانید تا امروز، یعنی در اجلاسیهٔ اخیر، تعداد اعضا به ۱۰۹ رسید که شامل ۶ سازمان و جریان سیاسی و ۱۰۳ شخصیت می‌شود. در این اجلاسیه به تقاضای عضویت ۸۸ نفر رسیدگی شد و عضویت آنان تصویب گردید. اگر دقت کرده باشید، نصفِ بیشتر اعضای شورا در حال حاضر زنان هستند و این برای شورا اسباب افتخار و سرفرازی است. اما مهمترین پیام گسترش – چنان‌که در ابتدا گفتم – قطعیت، حتمیت، ضرورت و در چشم‌انداز قرارگرفتنِ سرنگونی حکومت آخوندی و جایگزینی آلترناتیو دموکراتیک یعنی شورای ملی مقاومت ایران است که فکر می‌کنم این پیام را، از قضا زودتر از همه، سردمداران رژیم گرفتند و در واکنشهایشان هم معلوم شد.

این گسترش در تاریخچه ۱۲ ساله شورا سرفصل جدیدی است که بسیار حائز اهمیت می‌باشد و نشان از این دارد که به‌رغم همهٔ تجارب سیاسی شکست‌خورده در تاریخ معاصر ایران، ما توانستیم در ۱۲ سال گذشته، بار

تنها ائتلاف پایدار و درخشان سیاسی را به یمن پایداری و استواری اعضا، شورا و به یمن رزم و رنج رزم‌آوران آزادی و به کوری چشم دشمن، دشمن آزادی و استقلال ایران‌زمین، بر دوش بکشیم. معلوم است که یک‌چنین پیشروی و گسترشی در عین حال مبین آبدیده‌شدن این جایگزین در فراز و نشیب‌های مختلف سیاسی است. علاوه بر این، من خوشحالم که رودرروی مجلس ارتجاع، یعنی در نقطه مقابل آن، شورای ملی مقاومت که همان مجلس ملی حقیقی مردم ایران در دوران انتقال است، شماری از برجسته‌ترین، متخصصین، استادان و فرزندان پاکباز ایران‌زمین را دربر بگیرد.

حشمت سریری - اگر چه توضیح دادید اما برخی از شنوندگان ما پرسیده‌اند این‌که در مصوبه اجلاس اخیر شورا و اطلاعیه مسئول شورا، از شورای ملی مقاومت به‌عنوان مجلس قانونگذاری دوران انتقال یاد شده؛ آیا این یک عنوان و یک طرح جدیدی است؟

جواب: چنان‌که خواندم، در ماده ۲ اساسنامه (مصوب سال ۶۰) تصریح شده است که شورا تا تشکیل و اعلام آمادگی مجلس مؤسسان، موقتاً وظایف قانونگذاری و نظارت بر اداره امور کشور را برعهده دارد. پس این تعریف جدیدی نیست. شاید از لحاظ تأکیدی که بیشتر روی این وجه شده، جلب توجه کرده است.

ابراهیم آل‌اسحاق - آیا وظیفه قانونگذاری شورا و کار ترکیب جدید شورا بعد از سرنگونی رژیم شروع می‌شود؟

جواب: خیر. اجرای مصوبات طبعاً در خاک خودمان و بعد از سرنگونی رژیم شروع می‌شود. کما این‌که قانونگذاری جدید، تابع ضرورتها، نیازها و الزامات پس از سرنگونی است. اما شورا از بدو تشکیل، بر سر یک‌سری از مسائل، مصوباتی گذرانده که آنها برای ما در حکم قانون هستند و الزام‌آور می‌باشند. از روی ماده ۶ اساسنامه می‌خوانم: «تصمیمات شورا برای اعضای شورا و برای دولت موقت الزام‌آور است. این الزام‌آور بودن در مورد

آنچه که عملی است، از همین حالا صادق است. فرض کنیم در مورد سیاست خارجی و مشی و شعار محوری و یا به رسمیت شناختن آزادیها و حقوق زنان. یکسری مصوبات هم عطف به آینده است، یعنی اجرای آن بعد از سرنگونی رژیم شروع می‌شود ولی از الان تصویب شده و به صورت مصوبه قانونی شورای ملی مقاومت درآمده و بعد از سرنگونی موضوعیت پیدا می‌کند. مثلاً در اواخر سال ۶۰، شورا وظایف مبرم دولت موقت را معین کرد. وظایفی از قبیل حمایت از خانواده‌های شهدا، آزادی تمام زندانیان سیاسی، محو کلیه آثار تبعی ستم رژیم خودکامه خمینی علیه آنها و تأمین خدمات و نیازمندیهای ضروریشان یا احقاق حقوق کسانی که در رژیم خمینی به ناحق مورد تصفیه و پاکسازی و تضییقات قرار گرفته‌اند، بویژه کارمندان، دبیران، معلمان، کارگران و همچنین بازنشستگان. دعوت به کار از کلیه عناصر سالم و متخصصین میهن‌پرست در داخل و خارج کشور. اینها در شمار وظایف مبرم دولت موقت هستند که مصوبه شورا است و زمان اجرایش بعد از سرنگونی رژیم است.

طبعاً، بعد از سرنگونی هم مصوبات جدیدی در کار خواهد بود ولی معنایش این نیست که وظیفه قانونگذاری از آن روز شروع می‌شود. شورا همین امروز هم مثل یک پارلمان در تبعید عمل می‌کند.

معنی دقیق «جبهه»

مسعود کلانی - شورای ملی مقاومت ایران به عنوان یک ائتلاف سیاسی و به عنوان یک جبهه نیروهای آزادیخواه مردمی و انقلابی برای جلب نیروها و چهره‌های جدید به شورا چه کاری صورت داده؟ دیگر این که گاه می‌پرسند آیا به نظر شما شورا برای همه نیروهای آزادیخواه جا باز کرده و آنها وارد شورا شده‌اند و آیا اصلاً نیروی آزادیخواهی مانده که وارد شورا نشده باشد؟

جواب: اول اجازه بدهید برای تدقیق کلمات، یکی دو نکته را خاطرنشان کنم. این که شما گفتید شورا «به عنوان یک جبهه» در مضمون و جوهر عام مبارزاتی و مثبت آن حرف غلطی نیست و می‌توانید این‌طور تعبیر کنید. اما اگر نخواهیم مسامحه به خرج بدهیم، به معنای فنی و دقیق کلمه، شورا امروز به مثابه یک پارلمان در تبعید و یک مجلس قانونگذاری موقت برای دوران انتقال عمل می‌کند و نه به عنوان یک جبهه با تعاریف دقیق فنی و سیاسی این کلمه. چرا که در جبهه‌ها، معمولاً احزاب بر اساس تعادل قوا با هم ائتلاف سیاسی می‌کنند و حول اصول یا خطوط مشترک متحد می‌شوند و توافقها و تقسیم‌بندیهای بین خودشان انجام می‌دهند. بنابراین، علی‌العموم شخصیت‌های منفرد چندان جایی ندارند و خلاصه اتحاد و ائتلاف دقیقاً تابع میزان نیرو یا قدرت نظامی جریانات مختلف است.

در همان ساله ۶ نیز این بحث پیش آمد. قاسملو که بعداً به خاطر مذاکره‌جویی با رژیم خمینی و نقض اساسنامه به اتفاق آرا از شورا اخراج شد، با این شیوه ما قویاً مخالف بود و خواستار تشکیل جبهه‌یی بود که اگر این حرف را می‌پذیرفتیم طبعاً طرف حساب این جبهه، کسی غیر از مجاهدین (به عنوان یک سازمان گسترده با توانمندی سیاسی و نظامی چشمگیر) نمی‌توانست باشد و او هم نه فقط این را انکار نمی‌کرد، بلکه با لحن نیشداری به دفعات این را که فقط برای مجاهدین به شورا آمده در جلسات شورا تکرار می‌نمود. اما ما این را درست تشخیص ندادیم که براساس عدد و رقم و نیرو وارد کنش و واکنش سیاسی بشویم. زیرا از آغاز قصد چیزی گرفتن و چیزی دادن و بده‌بستان سیاسی کارانه نداشتیم. مسئولیت ما این بوده و هست که تا جایی که در توان داریم خرابکاریهای خمینی را اصلاح کنیم و با رنج و رزم همین نسل، جبران کنیم.

بنابراین، ایده جبهه را که در منطق سیاسی صرف ناحق هم نبود و دست‌اندرکاران امور سیاسی به‌خوبی می‌دانند که رسم رایج دنیای سیاست

است، نپذیرفتیم. بعکس، آن روز ما دنبال این رفتیم که، سازمان مجاهدین یک رأی، یک شخصیت منفرد و مستقل هم یک رأی، فقط کافی است که در مصوبات مخالف نباشیم. یعنی چیزی که تصویب می‌شود، مورد مخالفت سازمانهای عضو شورا نباشد.

بنابراین، به معنی دقیق کلمه، و نه به معنی مبارزاتی عام آن، «جبهه» موضوعیتی ندارد. بلکه آنچه هست، عبارت است از یک جایگزین سیاسی که:

ارگان قانونگذاری مشخص است: شورای ملی مقاومت.

ارگان اجرایی هم مشخص است: دولت موقت.

وظیفه اصلی اینها هم مشخص شده و زمانشان هم مشخص است: برای مدت شش ماه.

هر دوی آنها نیز بعد از تشکیل مجلس مؤسسان کناره‌گیری خود را اعلام می‌کنند تا مؤسسان چه صلاح بدانند.

انقلابی بودن، شرط عضویت نیست

نکته بعدی که در سؤال بود و اجازه بدهید در همین‌جا روشن کنیم این است که شورا را محل تجمع نیروهای آزادیخواه مردمی و انقلابی خواندید که طبعاً از حُسن‌نیت و حسن‌نظر سؤال کننده نسبت به اعضای شورا ناشی می‌شود و جای تشکر دارد. اما باز هم باید خاطرنشان کنم که شرط عضویت و گردهمایی در شورا «انقلابی» بودن به معنی دقیق و فنی کلمه نبوده و نیست. «انقلابی» باید در مشی و آرمان انقلابی باشد. کما این‌که وقتی بنی‌صدر و قاسملو هنوز از شورا کنار گذاشته نشده و متحد ما بودند، ما، هیچ‌گاه آنها را انقلابی نمی‌دانستیم. نه در مشی مبارزاتی و نه در آرمان. خودشان هم مدعی انقلاب در جامعه ایران — به معنی دگرگونی کیفی مناسبات و ساختارها — نبودند و مطالبات و شعارهایشان از چنین

چیزی بری بود.

بنابراین، بگذارید به اختصار بگویم که لازمه عضویت در شورا، نفی شاه و خمینی و پایبندی به اصول استقلال و آزادی و التزام به مصوبات شورا بوده و هست. این، نه فقط انقلابیون بلکه نمایندگان عموم اقشار و طبقات مردم ایران را که خواهان آزادی و استقلال و بری از دیکتاتوری و وابستگی هستند، شامل می‌شود. پس شورا، برخلاف یک سازمان یا حزب و جبهه انقلابی، خصلت فراگیر دارد و برای همه اقشار و نیروهای مردم جا باز کرده و باید هم می‌کرد.

نیروی آزادیخواه

اما در مورد قسمت بعدی سؤال، باز هم اجازه بدهید که کلمات را دقیق‌تر به کار ببریم. اگر منظورتان از «نیروی آزادیخواهی که وارد شورا نشده، به‌طور عام، شخصیتهای منفرد و مستقل در داخل یا خارج ایران است، اصولاً تصمیم اخیر شورا (گسترش) بر افزایش شمار آنها در شورا است و شورا در مصوبه خود تصریح کرده که «در وهله اول، تعداد اعضاء شورا را به یکصد و پنجاه عضو» می‌رساند. یعنی که در مراحل بعدی هم، راه، باز و جای آنها محفوظ است. این راه، برای همه شخصیتهای ذیصلاح و متقاضی، باز بوده و هست و خواهد بود. یعنی کسانی که در عمل التزام به آزادی و استقلال ایران را بپذیرند و سابقه‌شان هم گواه این امر باشد. اما اگر منظورتان «نیروهای آزادیخواه» جریانهای سیاسی است، فکر می‌کنم این سؤال را نه از ما (شورا) بلکه باید از خود آن نیروها یا جریانهای مفروض به‌عمل آورد. یعنی می‌خواهم بگویم که مخاطب این سؤال، شورای ملی مقاومت ایران که طی ۱۲ - ۱۰ سال همه کارهایش را در زمینه اتحاد نیروها انجام داده، نیست! این شورا، جنگ نظامی و جنگ

سیاسیش و جنگ داخلی و جنگ بین‌المللی‌اش را با پاکبختگی و صداقت علیه دشمن ضدبشری به تمام و کمال انجام داده و از روز اول هم دست وحدت و اتحاد دراز کرده و هیچ‌وقت و هیچ‌کجا هم، بی‌خود و بی‌جهت، علیه کسی موضعگیری نکرده و ابتدا به ساکن به سر و کول کسی نپریده و هیچ‌گاه تضادها و اختلافات عقیدتی و سیاسی بین گروه‌ها را عمده نکرده و برای هیچ جریانی نیز انتظارات و التزامات سنگینی یا عدد و رقم نیرو یا امکانات و تواناییهای دیگر جهت عضویت در شورا قائل نشده. بنابراین، بهتر است اگر یک حزب و تشکل و جریان آزادیخواهی با اسم و رسم مشخص سراغ دارید، علت واردنشدن به شورا را از خود آنها بپرسید. یعنی از من انتظار نداشته باشید که بگویم، خیر، هیچ نیروی آزادیخواهی باقی نمانده که وارد شورا نشده باشد!

آنچه من می‌توانم بگویم این است که همه جریانات و احزاب و سازمانهای شناخته‌شده، آزمایش خود را در این ۱۴ سال حاکمیت رژیم خمینی پس داده‌اند و در تجربه هیچ چیز مبهمی وجود ندارد. چون می‌دانید که وقتی صحبت از یک جریان، حزب، جبهه، یا یک گروه شناخته‌شده سیاسی می‌کنیم، این‌که دیگر خلق‌الساعه نیست و حتماً می‌بایستی در برابر دیکتاتورهای شاه و خمینی سابقه و مواضعی داشته باشد.

حال اگر فرضی ایجاد جریانات و احزاب موهوم خلق‌الساعه در خارج کشور را کنار بگذاریم (و تجربه طولانی نیز بطلان این فرض را به دلیل فقدان ملاء تغذیه‌کننده اجتماعی به اثبات رسانده) از آن‌جا که در داخل کشور هم کار و تشکل سیاسی در زیر ضرب دیکتاتوری وجود ندارد (و از قضا می‌خواهیم این رژیم را سرنگون کنیم تا برای کسانی که آرمان مشروع سیاسی دارند، فرصت حرف‌زدن و چاپ روزنامه و قرارگرفتن در معرض رأی و انتخاب مردم فراهم شود) حالا دیگر نوبت من است که خواهش کنم هر کس می‌تواند فهرستی از احزاب و سازمانها و جریانات سیاسی

آزادیخواه - البته با اسم و رسم مشخص - که شایستگی‌شان برای ورود به شورا محرز است و هنوز به شورا نیامده‌اند، به من بدهد تا از آنها به‌طور رسمی و علنی دعوت کنیم. و یا لاقلاً ما توضیح بدهیم که چرا نیامده‌اند. یا هم که سازمانها و احزاب مزبور (که لابد شناخته شده‌اند و سوابقی هم باید داشته باشند) زحمت کشیده و خودشان توضیح بدهند. نیازی به تذکر ندارد که منظور من از این سازمانها و گروهها بقایای شاه و خمینی و متحدان عینی و آزموده شده آنها علیه مقاومت مسلحانه انقلابی و شورا و ارتش آزادیبخش نبوده و نیست. چرا که مدتهاست انتخاب قطعی خود، بین ما و رژیم را انجام داده و رژیم خمینی را بر این مقاومت ترجیح داده‌اند و این را تاکنون به هزار زبان و بر سر هر بزنگاهی ابراز کرده‌اند. پس بحث بر سر جریانها و نیروهای نفی‌کننده رژیمهای شاه و خمینی و پایبند و آزموده در کار استقلال و آزادی است و نه آنها که فی‌المثل در خارجه، در طول این سالها، همه هم و غمشان، ضدیت و مبارزه با شورا و مجاهدین و مقاومت انقلابی بوده و مددکار و نیروی ذخیره و پشت‌جبهه رژیم بوده‌اند.

سؤال اساسی: کدام آلترناتیو؟

حال اگر شما این را قبول داشته باشید، درست در همین نقطه کلیدی، من می‌گویم بله، تا آنجا که به این اصول مربوط می‌شود، یعنی اصول آزادی و استقلال - البته نه به‌عنوان حرف و لقله‌زبان، بلکه به عنوان عمل محک‌خورده - این شورا، شاخص آزادی و استقلال است و تجربه مجسم این اصول و آرمانها در این مقطع تاریخی است. در صحنه عمل هم این حقیقت را به عیان می‌بینیم. اگر غیر از این است از مدعیان بپرسید راستی برای این رژیم کدام آلترناتیو و چه جایگزینی را ارائه می‌دهند؟ به شرط این‌که کلی‌گویی نکنند و با اسم و رسم مشخص باشد. آخر، حاصل

همه بحث و جدلها در این زمینه، بهوضوح در آترناتیوی که هر کسی ارائه می‌دهد برملا می‌شود. در این نقطه، یعنی وقتی که باید از کَلّی‌گویی دست کشید و هم امروز و هم الان آترناتیو و جایگزین ارائه داد، دست همه رو می‌شود.

در این نقطه، البته می‌توان هزار ایراد از شورا و بویژه مجاهدین گرفت. اما باید دید تکلیف آترناتیوی که هر کس عرضه می‌کند، چه می‌شود؟ اگر هم با اسم و رسم مشخص آترناتیو مطلوب خود را معرفی نکند معلوم است که در سرنگونی دشمن پلید ضدبشری (به‌رغم هر شعاری که می‌دهد) جدّی نیست و در هر حال، ماندگاری رژیم خمینی را بر شورای ملّی مقاومت ترجیح می‌دهد و درست در این نقطه معلوم می‌شود که در جبهه‌بندی عملی بین این مقاومت با رژیم، بیشتر کدام طرفی است... بگذریم که مدعیان، قبل از هر چیز، منفعت خود را در این می‌بینند که این سؤال اساسی (کدام آترناتیو؟) را دور زده و آن را به زیان مردم ایران به لطایف‌الحیل پرده‌پوشی کنند.

باز هم درباره آزادیخواهان و جذب آنها

یک وقت هست کسی یا جریانی به این قناعت می‌کند که بدون هیچ کار و رنج و مایه‌گذاری برای مبارزه، صرفاً از راه دور، صحبت از آزادی بکند، حالا دیگر چه کسی می‌خواهد قیمتش را بپردازد، چه کسی می‌خواهد از پس این ملاها برباید، او مسئولش نیست! چه رسد به این‌که فرد یا جریان مفروض، همدست و هم‌نوا با پلیدترین دشمن آزادی یعنی رژیم خمینی علیه مقاومت و مجاهدان و رزمندگان پاکباز آزادی عمل کند و جبهه بگیرد.

اما یک جریان مسئول سیاسی — و نه یک سکتی که در گوشه‌یی برای خودش هست و حرفهایی می‌زند — طبعاً پایه و مایه خاص خودش را دارد،

تاریخچه و تجربه خاص خودش را هم ارائه می‌دهد. بنابراین با قطعیت و یقین تکرار می‌کنم که در طول ۱۲ سال گذشته (چون صحبت ۱۲ روز یا ۱۲ هفته و ۱۲ ماه نیست)، شورای ملی مقاومت، شاخص آزادی و استقلال و مبارزه علیه دیکتاتوری آخوندی بوده و شخصیتها و گروههایی که آزمایش ۱۲ ساله را با سرفرازی از سرگذرانده‌اند بهترین‌ها و آزموده‌ترین هستند. والا در طول این سالیان جانب رزم‌آوران آزادی را رها نموده و می‌رفتند. بنابراین، آزمایش جریانها و نیروهای شناخته‌شده سیاسی در بدو حاکمیت خمینی، حالا بعد از ۱۴ سال، دیگر به سرانجام رسیده و در شرایط موجود، امکان تکوین چیز خلق‌الساعه‌یی هم وجود ندارد. زیرا پایه و مایه اجتماعی و داخلیش را می‌خواهد، رنج و رزم، کار و خونش را می‌خواهد و شناخته‌شدگی داخلی و بین‌المللیش را می‌خواهد. البته، ما، مانع نیستیم و از خدا می‌خواستیم که صد گُل دیگر هم می‌شکفت و یکصد جریان رزمنده دیگر نیز وجود می‌داشت و بار طاقت‌فرسا را از دشمنان برمی‌داشت. ولی داریم روی ۱۴ سال گذشته قضاوت می‌کنیم.

بهره، حال آن چیزی را که شورا مدنظر دارد، تکتک هموطنان آزاده و شرافتمندان است، در سراسر ایران و یا در هر کجای دیگر که هستند و پیام به آنها این است که بیایید و تخصص‌هایتان و توانایی‌هایتان را در خدمت وطن‌تان بگذارید.

حالا در یک‌چنین چارچوبی اگر شما بپرسید که آیا در جلب مردم ایران و این‌طور افراد و نفرات موفق بوده‌ایم، می‌گویم: قطعاً بله. به دلیل این‌که ببینید در صحنه و در میدان عملی مقاومت، دیگر چه کسی مانده و توجهات به کجاست؟ و این را بعد از این سالها می‌گویم نه قبل از آن. آری، این یک حجت بالغه است که پس از این سالها و آن آزمایشها چه کسی مانده و شایان اعتماد است. اعتماد نه به‌مثابه یک کلمه و در لفظ، بلکه چیزی که قیمتش پرداخت شده.

علاوه بر این، تصمیم گسترش شورا که آن را یک سرفصل ارزیابی کردیم،

مبین توجهات عمیق و اکید شورا است به این که با جذب چنین شخصیت‌هایی می‌خواهد بیش از پیش راه پیوستگی آنها را هموار کند. در عین حال این را هم باید خاطرنشان کرد که ما فقط براساس اصول می‌توانیم افراد یا جریانها را جذب کنیم. وعده توخالی نمی‌دهیم و با رندی و سیاست‌پیشگی کار را پیش نمی‌بریم.

در پاریس یکی نشسته بود و با کلی‌گویی و با یک مشت حرفهای بی‌سروته می‌خواست همه را داشته باشد. ما هیچ وقت نمی‌توانیم و نمی‌خواهیم «همه با هم» به معنای خمینی را داشته باشیم؛ این اصولی نیست. ما آنهایی را می‌خواهیم که روی اصل آزادی، اصل استقلال و اصل حاکمیت مردمی ایستاده‌اند. می‌بینید که بحث بر سر اصول است. براساس این اصول، راه باز و هموار است.

سرنگونی قطعی رژیم

ابراهیم آل اسحاق - شما راجع به پیوستن چهره‌ها و نیروهای جدید به شورا صحبت کردید. تا آن جا که به هموطنانمان در داخل کشور برمی‌گردد، تمام آرزو و آمال مردم، برای تغییر وضعیت موجود، همین مجاهدین، همین شورا و همین ارتش آزادیبخش است و همینها مایه دلگرمیشان می‌باشد. ولی تا آن جا که به پاره‌یی افراد و نیروهای خارج کشور برمی‌گردد، مواضع و حرفهای آنها را که جمع می‌زنیم، حرفشان این است که قاطعیت زیاد شورا بر سر مرزبندیهایش با رژیم خمینی و نیروهای وابسته به رژیم خمینی، و در یک کلام، قاطعیت شورا و ایستادگی بر سر اصولش، باعث دوری‌گزیدن و فاصله‌گرفتن از شورا و مخالفت با آن شده است. در این مورد سؤال می‌کنند که با توجه به این که گسترش چیز خوبی است آیا این رادیکالیزم در عالم سیاست، برای شورا یک نقطه ضعف محسوب نمی‌شود؟

جواب: این‌که گفتید برخی افراد و نیروها، از مرزبندی سفت و سخت ما در برابر رژیم خمینی چیزی به دل دارند (یا شاید هم گزیده‌اند) زهی باعث افتخار و شرف ماست. چون این، مرزی است که نمی‌شود ذره‌یی، سرِ مویی، سرِ سوزنی از آن عدول کرد. هم‌چنان‌که مصدق در زمان خودش از اصول، ذره‌یی عدول نکرد. اگرچه شما در سؤال روشن نکردید که منظور از نیروهای مورد اشاره در خارج کشور، مشخصاً چه کسانی هستند؟ شاید هم اصلاً منظورتان از نیرو جریان متشکل یا یک حزب سیاسی به‌خصوصی نبود، چون‌که همه می‌دانند چنین چیزی اصلاً وجود ندارد. اگر وجود می‌داشت طبعاً آثار وجودش را می‌دیدیم.

ابراهیم آل‌اسحاق: منظورم برخی افراد و محافل بود.

جواب: اگر منظور کسانی است که در خارجه یک صحبت‌های سیاسی می‌کنند و مدعی هستند که چرا شورا در برابر خمینی مواضع سازش‌ناپذیر گرفته؟ این اصلاً شرف و افتخار ماست. اگر کسی فرزندان ایران‌زمین را لعنت می‌کند که چرا در برابر ضحاک قیام کردند و چرا با آن سازش‌ناپذیرند، این دیگر به خودش مربوط است و در خود او باید شک کرد؛ چون از این‌که نمی‌شود گذشت. به‌جد و به‌حق نباید سرِ مویی از این اصول در برابر رژیم خمینی کوتاه آمد. این رژیم، دشمن اصلی مردم ماست. این رژیم از هر اشغالگری بدتر است. این رژیم دشمن شماره یک آب و خاک و آزادی و استقلال مردم ایران است. دیده‌اید که از بدیها و تباہکاریهای رژیم به‌صورت پراکنده و منقطع خیلی صحبت می‌شود. اگر این حرفها درست است و این رژیم صدبار بدتر از رژیم شاه است، پس صدبار بیشتر از رژیم شاه، باید جلوی اشغالگری و ما ایستاده‌ایم و می‌ایستیم. دیگر چشمک و چراغ‌زدنهایی از قبیل این‌که حالا با جناح مثلاً نرم‌تر این رژیم برویم و یا مثلاً این رژیم را اصلاح کنیم، اینها حرف مفت است. صریح‌تر بگویم اینها خیانت است. مگر می‌شود با افعی شوزه به مسالمت و سازش رسید؟ آن‌هم بعد از این‌همه اعدام، بعد از این‌همه خیانت و جنایت. به

من بگویند که چه جنایتی را کدامیک از دشمنان ایران در طول تاریخ ایران کرده‌اند که این آخوندها نکرده‌اند. به‌عنوان نمونه یکی را به من بگویند! پس، این رژیم را باید سرنگون و نابود کرد، همین! راه‌حل دیگری هم وجود ندارد.

بنابراین، اصلاً رسم فتوّه و جوانمردی نیست که کسی به اعضاء شورا و رزم‌آوران، مجاهدان و فرزندان از ایران‌زمین که با این رژیم وارد نبرد تمام‌عیار شده‌اند و همه چیزشان را در این راه مایه گذاشته‌اند، ایراد بگیرد که آقا شما مواضعتان سازش‌ناپذیر است، یا بیش از حد رادیکال است! آخر اگر این مرز را بردارید دیگر چه می‌ماند؟ ببینید این دجال با چه سهولتی آمد و دو، سه میلیون آدم را با شعار «جنگ، جنگ، جنگ، تا پیروزی» قربانی تنور جنگش کرد. آن زمان ما می‌گفتیم این جنگ ضدملّی، ضدایرانی و ضدمیهنی است. خمینی خودش مُرده، حالا رفسنجانی و همپالگهایش می‌گویند که ما در جریان جنگ هزارمیلیارد دلار خسارت دیده‌ایم (عدد و رقمی که قبلاً خودمان می‌دادیم). و کمر اقتصادمان شکسته. مگر ما (شورا) نمی‌گفتیم که این جنگ در خدمت بقای آخوندهاست؟ آیا می‌شد در مورد جنگ‌طلبی ضدمیهنی کوتاه آمد؟ بر سر جان و مال و ناموس مردم ایران که نمی‌شود سازش کرد و انعطاف به خرج داد و سیاست صلح را که آن همه به‌خاطرش به ما تاختند، پیش نبرد. پس ما هم بیاییم با دجال هم‌نوا و همراه شویم که «جنگ، جنگ تا پیروزی»؟! یا ما بیائیم با افراد بریده‌فاد قیمت و اعتبار و ارزش سیاسی، هم‌نوا شویم که گویا جناح نرم‌تری رو آمده و حالا سخت‌ترها نیستند! اصلاً موضوع بر سر رادیکالیزم نیست، بر سر رژیم است. اگر شما این مرزبندی با رژیم خمینی را از این نسل، این مقاومت، این مردم و این میهن بردارید، دیگر چه چیزی باقی می‌ماند؟

بله، ما گفتیم، می‌گوییم و پای حرفمان تا آخرین نفس و تا آخرین قطره خون خواهیم ایستاد که این رژیم در تمامیتش باید سرنگون بشود و

خواهد شد. آن روی این قاطعیت و این عزم جزم در برابر دشمن، البته مهر و محبت به مردم و حفظ امید و اعتمادشان و وفاداری نسبت به آنهاست. همچنین، گذشت و بردباری و تحمل و ملاحظه. به خاطر این که چه بلاهایی که رژیم سر مردم نیاورد! از موضوع حجاب گرفته تا انواع و اقسام ترهاتی که خودش تحت عنوان اسلام، علم کرد. بنابراین، این مرزبندی بوده، هست و خواهد بود. به همین دلیل هم وقتی گفتم کجاست آن نیروی متشکل و قدرتمند سیاسی، غیر از این مقاومت، که در برابر رژیم خمینی ایستاده باشد و هر کجا را هم می خواهید دنبالش بگردید، از بابت طعنه و نیش زدن نگفتم، یک واقعیت جدی است. آخر، مردم ایران، تاریخی دارند. از مشروطه به بعد، مبارزات ایران تاریخچه و حساب و کتابی دارد. مسیری است طی شده، ما داریم وظیفه خودمان را در حد توان ناپیچان انجام می دهیم. تا آن جا که به هموطنان خودمان، به ایرانی آزاده و شریف برمی گردد، حالا با هر فکری، با هر اندیشه ای، ولو مخالف ایدئولوژی مجاهدین باشد، چون سر استقلال و آزادی تعارف ندارد، یعنی برایش ارزش است، حرمت دارد و مقدس است و با مردم ایران، سر این کلمات و آرمانها، رو راست است، ما استقبال می کنیم و آغوشمان همیشه به روی آنها باز است. یعنی وظیفه مان است و قدمشان روی چشم. در گذشته این طور بوده، الان هم همین طور است و در آینده هم همین طور خواهد بود. اما اگر حرف این است که ما با رژیم سازش و مماشات کنیم، یا برویم داخل رژیم و یا دست از مبارزه مسلحانه و ارتش آزادی برداریم، جواب این است که هرگز ما تن به این ننگ و خیانت نمی دهیم. مگر قرار است ما هم با تعفن استحالہ لجن مال بشویم؟ نه به خدا ما این کاره نیستیم. این از رسم و رسوم جوانمردی و از غیرت و شرف ملی، میهنی، انقلابی و مردمی به دور است. بر سر مرزبندیها و مواضع سازش ناپذیرمان علیه ارتجاع خمینی بوده ایم و هستیم و خواهیم بود. هر طور هم بخواهد بشود. باکی نیست. خون من که از خون یکصد هزار شهید رنگین تر نیست. پس وای بر ما و هر

کس که ذره‌یی به‌جانب این رژیم و به‌سود این رژیم متمایل شود. این رسالت و مسئولیت سنگین این نسل است. برای این‌که راه باز کند، که بعد بشود رأی‌گیری کرد، انتخابات برگزار کرد، بشود نماینده‌هایی با رأی مستقیم مردم انتخاب کرد تا همان مخالف هم بیاید حرفش را بزند. اما دیگر یک عصر سپری شده و در برابر آن کوتاه نمی‌آییم، آن‌هم عصر دیکتاتوری است. دیکتاتوری هم که مفهوم غیرمادی نیست. دیکتاتوری به‌طور مجسم و آزموده‌شده، یعنی شاه و شیخ و هر کسی که با آنهاست. آن جریانها و احزاب و گروههای سیاسی است که آگاهانه می‌فهمیدند دارند چه‌کار می‌کنند. فی‌المثل مگر حزب توده و سازمان جوانانش یعنی اکثریت، در سرکوب با این رژیم همدست نبودند؟ مگر در لودادن نیروها دست نداشتند؟ مگر در جاسوسی با این رژیم نبودند؟ مگر نمی‌گفتند سپاه پاسداران را به اسلحه سنگین مجهز کنید؟ مگر موقع اعدام مجاهدین جشن نمی‌گرفتند؟ اینها و نظایر همینها، پایشان که به فرنگ می‌رسید آزادیخواه می‌شدند... البته آن موقع که پایشان به فرنگ رسید را می‌گویم، یعنی ۷ - ۶ سال پیش، حالا که دیگر تمام شدند و در فرنگ هم دست و پای ندارند. و شگفتا که جمیعاً از موضع آزادیخواهی و دموکراسی‌طلبی به ما می‌تازیدند. در داخل ایران، اتهام ما از نظر «حزب طراز نوین» پرولتری این بود که آزادی را که «مورد عشق و پرستش» قرار داده‌ایم فرع بر «مبارزه امپریالیستی» و عین لیبرالیسم است. آن موقع در داخله بودند. اما پایشان که به خارجه رسید، کشف کردند که ما بدتر از خمینی هستیم. از حق! نگذریم چه در داخله و چه در خارجه پیوسته در برابر مجاهدین و شورای ملی مقاومت، خمینی را به بهانه‌های مختلف ترجیح می‌دادند. یادتان هست در پاریس که بودیم تقاضای استرداد مرا به رژیم داشتند و آن یکی «ستاد آهنین رزم پرولتاریا» (اقلیت) نیز تحت لوای م. ل همصدا با رژیم خمینی و همدست با ایادی آن، خواهان اخراج ما بود و در حوالی محل اقامت، راه تروریستها و بمبگذاران را هموار می‌کرد.

سازندگی ایران فردا

محمدعلی جابرزاده - با توجه به گسترش شورا چه برنامه‌هایی برای شورا در نظر دارید یا چه اقداماتی را ضروری می‌بینید که از این پس انجام بشود؟ آیا کمبودی در رابطه با شورا بوده که الان بایستی جبران بشود؟ و یا کارهای انجام‌نشده‌یی هست که باید انجام بگیرد؟

جواب: بله، حتماً انبوهی کار انجام‌نشده وجود دارد. اگر به ابعاد خرابکاری آخوندها نظر بکنیم، روشن می‌شود که در همه زمینه‌ها، انبوهی کار نکرده هست. مسیر گسترش شورا چه در وهله اول و چه در مراحل بعدی را قبلاً اشاره کردم. ما نیازمند طرح و برنامه‌ریزیهای مفصل در زمینه‌های مختلف هستیم. چون این آخوندها چیزی را سالم نگذاشتند. از مسائل سیاسی گرفته تا مسائل اقتصادی و اجتماعی، از آموزش و پرورش، آموزش عالی تا دادگستری و صنایع و مسکن و... در همه این زمینه‌ها باید فکر کرد و طرح و برنامه ارائه داد.

یک وجه قضیه این است که ما باید دیکتاتوری آخوندی را سرنگون کنیم و بعد از ۶ ماه نیز همه چیز را به تصمیم مردم واگذار کنیم. از نظر حق و حقوق مردم و انتقال حاکمیت به مردم، این جنبه به اتم وجه مشخص شده و انشاءالله با سرنگونی رژیم عملی خواهد شد.

جنبه دیگر این است که وقتی رژیم سرنگون شد، حالا چطوری باید این مملکت را ساخت؟ یک وجهش سرنگون کردن است و وجه دیگر آن، ساختن. به‌خاطر این‌که امکان و فرصت ساختن را پیدا بکنیم، اول باید این یکی را زد و ساقت کرد. اما بعد، اصل قضیه این است که چطوری باید ساخت؟ ما یک جامعه ۶۰ میلیونی داریم، البته اگر همین امروز آمار جمعیت را بگیریم دقیقاً بیش از ۶۱ میلیون نفر است که نه معیشت دارد، نه آزادی، نه آموزش و پرورش، نه بهداشت و نه حکومت قانون و در یک کلام، هیچ چیز وجود ندارد. تا بخواهید خرابکاری شده، پیکر مجروحی است که از همه

جای آن دارد خون می‌ریزد، این را باید مداوا کرد. برای مداوایش کارشناسها و متخصصین باید بنشینند طرح در بیاورند. آن‌هم طرحهای عملی که بشود دردها را درمان کرد. نه فرمایشی و تبلیغاتی و صوری. یک زمانی خودمان می‌گفتیم که در اثر همین جنگ، خمینی ربع قرن کشور را عقب برد. آن موقع که ما علیه این جنگ‌طلبی ضد میهنی موضع می‌گرفتیم، اضعاف مقاومت به ما ایراد و اشکال می‌گرفتند. حالا می‌بینید وزرای خود رژیم و مسئولین سازمان برنامه و بودجه‌اش هستند که می‌گویند ما ۲۵ - ۳۰ سال (عین کلمات آن موقع ما) عقب رفته‌ایم. واقعیت، البته بیشتر از این رقم‌هاست، نیم قرن عقب رفته‌ایم. حالا باید به جلو برد، این جلو بردن نیازمند مسئولین، متخصصین و افراد میهن‌پرست و ملی است که به درد مملکتشان برسند. ما، تا قبل از سرنگونی، یکسری برنامه و کار داریم که هدفش سرنگونی است. از لحاظ استراتژیکی و نظامی در ارتش آزادیبخش ملی، هم‌چنین از لحاظ اجتماعی و سیاسی و بین‌المللی. این کارهای جاری و روزانه ماست. چه در ارتش آزادیبخش، چه در شورای ملی مقاومت ایران، در کمیسیونها و نمایندگیهایش و فعالیتهای مختلفی که همه جا در داخل و خارج کشور در جریان است. این فعالیتهای جاری است که روی دور است و خوشبختانه هر چه که جلوتر می‌رویم، چشم‌انداز هم در همه این زمینه‌ها روشن‌تر می‌شود.

اما این فقط یک بخش از کار ماست. بخش بعدی از قضا خیلی هم سنگین‌تر است. حل و فصل مسایل اقتصادی ایران آخوندزده، در حرف ممکن است چیز ساده‌یی به نظر بیاید، اما در عمل خیلی کار سنگین و غول‌آسایی است. حل و فصل مسائل بهداشتی و فرهنگی و آموزشی و تأمین استقلال دانشگاهها و مسائل مسکن و حمل و نقل کار بسیار بفرنجی است. بنابراین، ما خیلی کار انجام‌نشده داریم، چه برای امروز، قبل از سرنگونی و چه برای بعد از آن. به همین دلیل، من همیشه و در هر فرصتی از تمام هموطنان شریفان در سراسر ایران و همین‌طور در خارج کشور استمداد

کرده‌ام که برای سرنگونی رژیم در امروز و آبادانی ایران در فردا، از هر چه که از دستشان برمی‌آید، در ارتباط با ما مضایقه و فروگذار نکنند. فرصت را مغتنم می‌شمارم و یکبار دیگر حرفم را تکرار می‌کنم. چون در داخل ایران فشار و فضای اختناق بیداد می‌کند و این، کار تخصصی را به میزان زیادی محدود می‌کند، فکر می‌کنم در این زمینه‌ها باید انتظار بیشتری از آن دسته از هموطنانمان که در خارج از ایران هستند، داشت. چرا که لااقل امنیت یومیۀ زندگیشان تأمین است.

حضور گستردهٔ زنان در ترکیب جدید شورا

محمدعلی توحیدی - آنچه که در گسترش اخیر شورا خیلی چشم‌گیر است، حضور گستردهٔ زنان در ترکیب جدید آن می‌باشد که از ۵۰٪ اعضا هم بیشتر است. این نسبت بر چه اساسی و چرا شکل گرفته و آیا در مراحل بعدی گسترش، به همین صورت حفظ خواهد شد؟

جواب: این‌که در مراحل بعدی همین نسبت حفظ خواهد شد، به تصمیم و رأی اعضای شورا در قبال پذیرش اعضای جدید و رأیی که به متقاضیان عضویت خواهند داد، بستگی دارد. اگر شما نظر خود مرا بخواهید - که البته به‌عنوان مسئول شورا حق رأی در تصمیم‌گیریها ندارم - شخصاً آرزومندم که نه فقط این روند ادامه پیدا نکند، بلکه افزایش و گسترش هم داشته باشد. حقیقت این است که یکی از ویژگیهای مقاومت ایران که از خیلی جهات، در دنیای معاصر بی‌نظیر است، نقش گسترده، فعال و خلاق زنان می‌باشد. اگر اطلاع داشته باشید، اغلب خبرنگاران یا ناظران خارجی که گزارش و رپورتاژی از ارتش آزادیبخش تهیه کرده‌اند، یا از طریق انتشارات و مصاحبه‌ها در جریان قرار گرفته‌اند، نسبت به این واقعیت شگفت‌زده شده و حیرت خودشان را به کرات ابراز کرده‌اند. بعضی گفته‌اند که ما با واقعیت خارق‌العاده‌یی در قرارگاههای

ارتش آزادیبخش مواجهیم. چون نه فقط تحصیل کرده‌ترین ارتش جهان در ابعاد خودش می‌باشد، بلکه نخستین ارتشی است که در آن، زنان یک چنین نقش برجسته و بارزی ایفا می‌کنند. فکر می‌کنم خیلی ضروری است که نقش مریم را به عنوان جانشین فرمانده کل این ارتش و مسئول اول مجاهدین یادآوری کنم که بدون ذره‌یی مبالغه و صرفاً برای اطلاع و افتخار همه هموطنانمان یادآوری می‌کنم که او به راستی یکی از تابناکترین و درخشانترین صفحات تاریخ مقاومت و تاریخ اخیر ایران را با وارد کردن زنان در این سطح و در این ابعاد رقم زده و این برگی زرین و به یادماندنی است که فکر می‌کنم تاریخ آینده، بیشتر از آن صحبت خواهد کرد. واقعیت جدی این است که نقش زنان نه در شورا و نه در ارتش آزادیبخش هرگز نمایشی، تبلیغاتی و سیاسی کارانه نیست و این را تمام رزمندگان ارتش آزادی در صحنه عمل می‌توانند گواهی بدهند. زنان ما، در فعالیتهای مختلف نظامی و سیاسی و در تمامی سطوح فرماندهی و رهبری کننده، به جد، بار مقاومت را بر دوشهایشان حمل می‌کنند و از این بابت، به جد، سنگین ترین ضربات را هم، نه فقط از جنبه سیاسی و نظامی، بلکه از نظر اجتماعی و ایدئولوژیک به دشمن ضدبشری وارد می‌کنند. در هر حال، مقاومت ایران، شورای ملی مقاومت و ارتش آزادیبخش، اصلاً نیامده است تا با صبغه و رنگ و بوی صورت پردازانه و فرمالیستی به مسأله زنان نظر بکند و هرگز هم با یک نظرکرد سیاسی کارانه به قضیه نگاه نکرده است. بعکس، همه می‌دانیم که سنگین ترین بار ستم و سرکوب از جانب خمینی بر زنان ایران تحمیل شده و بیشتر از همه تحت فشار و ستم قرار گرفته‌اند. متقابلاً یک نسل از زنان رزم آور، آزاده، مبارز و مجاهد در سالهای اخیر تربیت شده که نقش آنها را هر روز در تمام کارها و امورمان می‌بینیم. این جا هم دقیقاً رودرروی خمینی و در مقابله با آن و به مثابه ضد و معکوس آن، در پرتو مریم و با اتکا به او، ما هم مسیری را رفتیم که بسیار راهگشاست. یکی دو هفته پیش، رژیم چند زن را که خودش گفته

بود «زندانبان» - یعنی رسماً شکنجه‌گر- تحت عنوان «زن نمونه» معرفی کرد! بنگرید تفاوت راه از کجا تا به کجاست و مسلم است که این اوج افلاس و عقب‌ماندگی رژیم را در برابر مقاومت ایران و ارتش آزادیبخش نشان می‌دهد.

امروز، برای ما بحث این نیست که بگوییم، زنان هم حق فعالیت سیاسی یا نظامی دارند. این، انجام شده است. امروز بحث شورا این است که زن ایرانی باید در همه عرصه‌ها (از جمله شورای ملی مقاومت ایران) کرسی شایسته خودش را احراز کند. خوشبختانه که شورا به این ضرورت توجه داشت. شخصاً هم آرزومندم که در قدمهای بعدی، آنچه شما گفتید، جا باز بکند و رعایت شود. به‌رحال تا امروز از ۱۰۹ عضو شورا، ۶ سازمان سیاسی را که کم بکنیم، از ۱۰۳ عضو بعدی ۵۷ عضو، یعنی حدود ۵۵٪ اعضا، زن هستند. خوب است اشاره کنم که بسیاری از زنانی که جدیداً وارد شورای ملی مقاومت شدند، در زمره فرماندهان ارتش آزادیبخش یا معاونتهای مختلف این ارتش و بسیاری هم مسئولان و دست‌اندرکاران امور سیاسی هستند و یا زنان آزاده‌یی که از قدیم در سازمانهای عضو شورا اعم از جبهه دموکراتیک یا چریکهای فدایی یا مجاهدین مبارزه می‌کرده‌اند و بسیاری آزمایشها را گذرانده‌اند. و به‌راستی در این‌جا لازم می‌بینم که برای این همه به زنان ایران و به تاریخ ایران تبریک گفته شود. چون به کوری چشم دشمن، و به یمن وجود مریم، یک گره بسیار کوری بازگشوده شده است. به‌نحوی که ما هر روز با آثار و مواهب آن در صحنه‌های مختلف سیاسی و نظامی و داخلی و بین‌المللی مواجه هستیم. انشاءالله روزی می‌رسد که ستم خمینی بر تمام مردم ایران و به‌خصوص زن آزاده و شریف ایرانی، به تمام و کمال پایان می‌گیرد. بدون این‌که قصد مقایسه فخر فروشانه داشته باشم، بگذارید برای اطلاع مردم ایران خاطرنشان کنم که پیشرفتهای مقاومت ایران در این زمینه (حقوق و آزادیها و ارتقای زنان) در هیچ‌یک از احزاب انقلابی و جنبشهای مقاومت معاصر، سابقه و

نظیر ندارد و آگاهانی که در این مقوله صاحب‌نظر و دارای مطالعه هستند، خوب می‌دانند که حقیقت محض را می‌گوییم. اما باور کنید که این همه به رایگان حاصل نشده و با خونهای بسیار (مقصودم زنان شهید رزمنده و مجاهد است) و با رنج و مرارت زیاد همراه بوده است که داستان جداگانه‌یی دارد.

سنگر واحد

علیرضا معدنچی - با توجه به این‌که ارتش آزادیبخش به‌عنوان بازوی نظامی مقاومت در سنگر واحدی با شورا قرار داشته و قرار دارد، حضور شماری از فرماندهان ارتش آزادیبخش در ترکیب کنونی شورا، پاسخ به چه ضرورتی است و چه مسائلی را حل می‌کند؟

جواب: وقتی در دوران مقاومت و در دوران انتقال هستیم، هر چقدر که بتوانیم بین ارگانهای مختلف این مقاومت، کنش و واکنش بیشتر، بحث و گفتگو و هماهنگی بیشتر ایجاد بکنیم، این خیلی به سود مقاومت مردم ایران است. چون اجزای مختلف این مقاومت، هر چه متحدتر و یکدست‌تر باشند، هر چه بیشتر با هم سازگاری و هم‌خوانی داشته باشند، کارشان سریعتر و سهلتر و با تفاهم بیشتر پیش می‌رود. برای خود من، چه از موضع مسئولیت در شورا و چه در ارتش آزادیبخش، این نهایت خوشبختی است که تک‌تک اعضای شورا، جریانه‌ها یا سازمانهای عضو شورا، هم‌چنین ارتش آزادیبخش، بیش از پیش در سنگر واحد و مشترکشان، یکدست بشوند. به این ترتیب انجام کارها و پیشرفت امور تسهیل می‌شود. چه کار نظامی و چه کار سیاسی، چون هر دو هدف واحدی را تعقیب می‌کنند و در همین ظرف، هماهنگ و یکدست می‌شوند. گفتم که مصوبات این دور اجلاس شورا و افزایش اعضا، یک سرفصل به حساب می‌آید. مخصوصاً از این بابت که اجزای مختلف مقاومت را با هم یک‌کاسه‌تر و

یگانه‌تر می‌کند و به‌صورت اجزای یک خانوادهٔ واحد ملت ایران درمی‌آورد.
این را من در کارهای روزانه، به عینه می‌بینم و حس می‌کنم.

دوران جدید

حمید رفیعی‌پور - بعد از اجلاسِ اخیر شورا، شما به‌عنوان مسئول شورا اطلاعیه‌یی صادر کردید که در آن به تحول موقعیت مقاومت در صحنهٔ داخلی و در عرصهٔ بین‌المللی اشاره کرده بودید. می‌خواستم بپرسم که از نظر شما این تحول دارای چه خصوصیات و مضامینی است؟
جواب: این بحث مبسوطی است که در اجلاسِ اخیر شورا انجام شد و در اطلاعیهٔ دبیرخانه شورا هم به آن اشاره خواهد شد. به‌طور خلاصه مجموعهٔ تحولات داخلی و بین‌المللی از یک دوران جدید خبر می‌دهد. از این‌که ورق به سود مقاومت و مردم ایران و علیه دیکتاتوری آخوندی برگشته است. یعنی در تعادل بین مردم ایران و دشمنشان، بین مقاومت ایران و رژیم، یک دوران خاتمه یافته و ما با دوران جدیدی مواجه هستیم. اگر بپرسید که منظورم از دورانی که خاتمه یافته چیست و اصلاً آن دوران از کی شروع شد، جواب این است: از زمانی که خمینی زهر آتش‌بس را به اجبار خورد. از آن‌جا شروع شده و حالا دیگر خاتمه یافته است. اگر یادتان باشد در فاصله سالهای ۶۰ تا ۶۷ دائماً تأکید خمینی بر جنگ و ادامهٔ جنگ با شعارهای «جنگ، جنگ، جنگ تا پیروزی»، «قدس از طریق کربلا» و شعارهای دجالانه‌یی از این قبیل بود و تصریح می‌کرد اگر تا بیست سال هم لازم باشد، جنگ را ادامه خواهد داد، تا وقتی که حتی یک خانه در تهران باقی نماند! اما دقیقاً یک سال بعد از تأسیس ارتش آزادیبخش ملی ایران و رگبار عملیاتی که ارتش آزادیبخش در این فاصله داشت و ضرباتی که به رژیم می‌زد، و مشخصاً بعد از فتح شهر مهران در ۳۰/خرداد/۱۳۶۷، یک‌ماه طول نکشید که خمینی به این نتیجه رسید که

باید زهر بخورد و از هر آنچه گفته عقب بنشیند! به این معنا که اگر مثل هشت سال گذشته تن به آتش‌بس ندهد، فرداست که کلّ حکومتش بر باد خواهد رفت. خبر داشتیم که رفسنجانی از جبهه به خمینی پیام داده بود که اگر می‌خواهید تا ماه دیگر، مجاهدین در تهران نباشند، آتش‌بس را بپذیرید. در حقیقت، این مقاومت ایران و ارتش آزادیبخش ملی به‌عنوان عنصر تعیین‌کننده داخلی بود که زهر آتش‌بس را به حلقوم خمینی ریخت. البته خمینی آن‌موقع نگفت که چرا ناگزیر آتش‌بس را می‌پذیرد. می‌گفت: الان مصلحت نیست که علّت را بگویم و هیچ‌وقت هم نگفت تا مُرد! بعد هم اسناد سری که از داخل رژیم به دستمان افتاد، به‌خوبی روشن کرد که وحشت و ترس اصلی این بوده که اگر دیر بجنبند به زودی ارتش آزادیبخش را بالای سرشان می‌بینند.

این بود که هنوز یک‌ماه از فتح مهران نگذشته، دجّال ناگزیر جام زهر را سر کشید و به این ترتیب به مانور سیاسی بی‌سابقه‌یی مبادرت کرد. تا آن‌موقع همه چیز حول جنگ کوک شده بود. متقابلاً، مقاومت ایران، پرچم صلح عادلانه را بلند کرده بود و ما، در همه جا، در عرصه بین‌المللی و در عرصه داخلی، دست‌پیش‌را داشتیم. حالا دشمن، با این مانور و با این ویراژ دادن، می‌خواست صحنه را عوض کند و میز دیگری بچیند. این البته آزمایش بزرگ و سهمگینی برای مقاومت ایران بود که آیا هم‌چنان‌که با تنور جنگ درست برخورد کرد و از میان شعله‌ها سرفراز بیرون آمد، خواهد توانست گلیم خودش را از صحنه و تعادل قوای بعد از آتش‌بس هم خوب بیرون بکشد یا خیر؟ شک نکنید که اگر همان‌طور که خمینی و یک دوجین گروه و خُرده‌گروه متحد و هم‌نوا با او، در خارج کشور می‌گفتند مقاومت ایران زائده جنگ بود و از خودش اصالتی نداشت، ما، در تعادل قوای بعد از آتش‌بس و مخصوصاً در قضایای کویت له و نابود می‌شدیم. یادتان هست تا آن روز خمینی و متحدانش در خارج کشور و بلندگوهایی که رژیم را تقویت می‌کردند، به‌خاطر استقرار ارتش آزادیبخش

در مناطق مرزی ایران و عراق سعی می‌کردند چنین جلوه بدهند که گویا هر چه هست فرع بر جنگ ایران و عراق است و مقاومتی مستقل از این جنگ وجود ندارد. ما (شورای ملی مقاومت) می‌گفتیم که جنگ اصلی جنگ مردم ایران با رژیم ضدبشری و ضدایرانی خمینی است و خمینی با جنگ خارجی (با عراق) جنگ اصلی را پرده‌پوشی می‌کند و می‌خواهد سرکوب مردم ایران را فرعی و ناچیز جلوه داده و تحت‌الشعاع جنگ خارجی قرار بدهد. درست به همین دلیل، وقتی خمینی آتش‌بس در جنگ خارجی را پذیرفت، ارتش آزادیبخش بلادرنگ به بزرگترین و پرخون‌ترین جنگ خود (عملیات فروغ جاویدان) مبادرت کرد. آخر، مقاومت ایران ناشی از جنگ خارجی نبود، «زائده»ی جنگ نبود. آنهایی که حقایق امور را می‌دانستند، به‌خوبی گواه بوده و هستند که ریشه و سابقه تاریخی مقاومت ایران به مشروطه برمی‌گردد که از نهضت ملی‌شدن نفت، انقلاب ضدسلطنتی، تظاهرات، اقدامات و مبارزات سیاسی قبل از ۳۰ خرداد (یعنی قبل از رویارویی مسلحانه و خونین و قهرآمیز با رژیم خمینی) عبور کرده و در تکامل خود به شورای ملی مقاومت و ارتش آزادیبخش بالغ شده است. به یاد دارید که در سال ۱۳۶۰ و بعد از ۳۰ خرداد، برپایی شورای ملی مقاومت در روز ۳۰ تیر ۱۳۶۰ در تهران اعلام شد. اطلاعیه‌هایش در تهران و شهرستانها توزیع گردید و حمایت‌های اولیه را همان‌جا (داخل ایران) از کانونها، محفلها، جریانها و احزاب مختلف در داخل ایران به دست آورد. اما رژیم آخوندی معلوم است که نمی‌خواست بپذیرد مقاومتی علیه او هست. آن‌هم یک مقاومت گسترده مردمی و دموکراتیک. می‌خواست بگوید هر چه علیه من هست، از «استکبار جهانی»، ایادی «شرق و غرب» یا «صهیونیسم» و امثال اینها نشأت گرفته و اساساً از جنگ خارجی مایه گرفته است.

«فروغ جاویدان» بیمه‌نامه مقاومت

اما بعد از آتش‌بس، یعنی بعد از این‌که به‌عنوان عامل تعیین‌کننده درونی و ایرانی، خمینی را مجبور به خوردن زهر آتش‌بس کردیم، حالا می‌باید یک آزمایش مهم دیگر پس بدهیم. به‌راستی اگر این آلترناتیو و مشی انقلابی مسلحانه و جنگ آزادیبخش و شعار صلح نبود، یا جنگ ضدمیهنی ادامه می‌یافت و یا اصلاً موقعیت و آرایش قوا طور دیگری بود. به‌هرحال، بعد از آتش‌بس، ما می‌باید وارد آزمایش بزرگی می‌شدیم: نخستین پاسخ ما بعد از اعلام آتش‌بس، عملیات بزرگ فروغ جاویدان با هزار و چندصد جاودانه‌فروغ بود. مجاهدینی که می‌باید در این بزنگاه و در این سرفصل، اصالت، حقانیت و اعتبار مقاومت مردم ایران را اثبات می‌کردند، والا مسیر دیگری پیموده می‌شد.

این عملیات بزرگ، هم‌چنان‌که در همان ایام هم گفتیم، در حقیقت بیمه‌نامه استراتژیکی ما در خارج خاک خودمان، در منطقه مرزی و در خاک عراق بود. به این ترتیب، مقاومت ایران ثابت کرد که اگرچه آتش‌بس شده، ولی این آتش‌بسی است در جنگ ایران و عراق، یا دقیق‌تر بگوییم، در جنگ خمینی با عراق و نه در جنگ مردم ایران با رژیم خمینی. آن عملیات بزرگ، البته به نتیجه نهایی (یعنی تهران) نرسید و ما از دروازه کرمانشاه برگشتیم. زیرا فرصتمان برای آمادگی آن، فوق‌العاده اندک بود، یعنی کمتر از یک هفته. دقیق‌تر بگویم، فقط ۵ روز وقت داشتیم. ولی ما می‌بایست به وظیفه میهنی، انقلابی و ایدئولوژیکی خودمان قیام می‌کردیم. زیرا عوامل بیرون از ما منتظر نمی‌مانند. کسی که در لحظه‌بی که باید، به وظیفه‌اش قیام نکند، قطعاً عقب خواهد افتاد و ما باید با یک جهش برق‌آسا و بی‌نظیر، در یک سفر آتشین، به اعماق خاک خودمان می‌پریدیم و همین کار را هم کردیم. این‌چنین بود که سنت و فروغ مقاومت و آن اصیل‌ترین و اساسی‌ترین جنگ، یعنی جنگ بین مردم ایران و رژیم ضدبشری خمینی، بادوام و پرقوام باقی ماند. والا چنین

تضمین و بیمه‌نامه‌یی نداشتیم. البته حسابهایمان را هم کرده بودیم و با درنظرگرفتن هر احتمالی، آگاهانه و با تمام قوا و توش و توان به تعرض تمام‌عیار و پیشروی و تهاجم مبادرت کردیم و دنیا دید که ولو بین رژیم خمینی و عراق آتش‌بس شود، جنگ اصلی همچنان ادامه پیدا می‌کند. وانگهی، خمینی جنگ با عراق را ۸ سال کش داد که روی جنگ اصلی، یعنی جنگ خودش با مردم ایران و مقاومت مردم ایران، سرپوش بگذارد. فکرش را بکنید که اگر به عملیات فروغ جاویدان مبادرت نمی‌کردیم و مقاومت عادلانه مردم ایران و شورا و ارتش آزادیبخش را بیمه و تضمین نمی‌کردیم، چه می‌شد. از آن‌جا که قضایای کویت هم — که هیچ‌کس پیش‌بینی آن را نمی‌کرد — در پیش بود، جواب روشن است: رژیم بود که برای یک مرحله بیمه و تثبیت می‌شد و امروز در سراشیب سرنگونی نبود. با این همه، پس از آتش‌بس، آرایش و جبهه‌بندیهای سیاسی داخلی و بین‌المللی تغییر کرد. اهل استحاله سر از پا نمی‌شناختند و با دشمن گردو می‌شکستند. موضعگیریهای آن زمان آنها را ببینید. «گشایش دموکراتیک» و «مذاکره» و «کنار آمدن» و «تفاهم» با رژیم پلید را انتظار می‌کشیدند. خلاصه، دهانشان حسابی آب افتاده بود و روزی نبود که با موضعگیریه‌ها و اطلاعیه‌هایشان یا با قطارکش‌شدن در بی.بی.سی، برای رژیم دستی تکان ندهند و به‌منظور جلب اعتماد آخوندها و درخیمان، مُشت و لگد و فحش و ناسزایی نثار مجاهدین نکنند!

از لحاظ خارجی نیز انبوه هیأتها و سرمایه‌گذاران و دلالان را مشاهده می‌کردیم که می‌گفتند جنگ تمام شده و باید بشتابیم و سهمیه خودمان را در «بازسازی» دریافت کنیم. و ما می‌گفتیم که رژیم همان رژیم است. با همان هویت و همان ماهیت و در کیسه تهی دیکتاتوری آخوندی هرگز از صلح و بازسازی و دموکراسی چیزی یافت نشده و نخواهد شد...

زمان گذشت. در اثر عمل‌کردن «زهر» کشنده آتش‌بس، دجال در خرداد سال ۶۸ دق کرد و مُرد! از این پیشتر، خودش، جانشینش یعنی منتظری را — اساساً در رابطه با پیامدهای عملیات فروغ جاویدان — بلعیده و عزل کرده

بود.

بعد از آتش‌بس، سردمداران رژیم از جمله موسوی نخست‌وزیر وقت خمینی، به همه هیأتها از جمله هیأت‌های دیپلماتیکی که به تهران می‌رفتند، می‌گفت: دیدید! ما جلو مجاهدین و ارتش آزادیبخش هنوز هستیم! هنوز ایستاده‌ایم! نگذاشتیم اینها به تهران برسند!

رژیم به‌خاطر این‌که در عملیات فروغ‌جاویدان سرنگون نشده، خیلی سر و صدا کرد. حتی بعد از خاتمه عملیات، به فکر نامگذاری اقدامات دفاعی خودش افتاد و اسم آن‌را «عملیات مرصاد» گذاشت! حالا هم چهار، پنج سال است که در سالگرد عملیات فروغ‌جاویدان، مراسم راه می‌اندازد و جشن می‌گیرد و روضه‌ها می‌خواند که دیدید من سرنگون نشدم؟! یعنی با این‌که به اصطلاح یک رژیم حاکم است، ولی خودش باطناً و به‌طور محتوم می‌داند که سرنگونی در پیشانی این کشتی به‌گل‌نشسته، نوشته شده است.

از طرف دیگر، به‌رغم این‌که خمینی مدعی بود ما (مقاومت ایران و ارتش آزادیبخش ملی) شکست خورده‌ایم، اما به یک جنایت هولناک و بی‌سابقه‌ی مبادرت ورزید و واقعاً روی دست همه جنایتکاران عالم بلند شد. منظورم دست‌یازیدن به قتل‌عام فجیع زندانیان سیاسی است. واضح است که مثل همیشه سوژه اصلی مجاهدین بودند، اما خواه ناخواه ترکش آن سائرین را هم که ربطی به این قضایا نداشتند، فرا می‌گرفت. بله، چندین‌هزار اعدام در عرض چند روز. قطعاً آن نامه منتظری را دیده‌اید که چند روز بعد از عملیات فروغ‌جاویدان به خمینی نوشت که آقا تو چندین‌هزار را در چند روز قتل‌عام کردی و کشتی و این بد است برای رژیم ما. و در مورد مجاهدین هم بدان که مجاهدین «یک سنخ منطق» هستند. اینها با کشته‌شدن نه فقط از بین نمی‌روند بلکه «ترویج» می‌شوند و گسترش پیدا می‌کنند. و این چیزی نبود که خمینی بتواند بر منتظری بیخشد. این نامه منتظری بعداً منتشر شد و نهایتاً در اوایل فروردین ۶۸ (مضافاً بر سایر اختلافات و تضادهای درونی گرگها) به عزل او منجر شد.

مانور «میان‌روی» بقایای خمینی!

در خردادماه ۶۸ خمینی مُرد. زهر آتش‌بس، اول از همه روی خودش عمل کرد! با مرگ دجال، ورثه او و مخصوصاً رفسنجانی—که برخلاف حالا، آن روزها این‌طوری کارت سوخته نبود—مانوری را که در آتش‌بس آغاز شده بود، گسترش دادند. تا وقتی جنگ بود، حرف از استحاله و میان‌روشن رژیم، حرف مفتی بود که به گوش هیچ‌کس نمی‌رفت. هر کس هم می‌خواست برای استحاله رژیم تبلیغ کند، خودش افشا و طرد می‌شد. چون این فرضیه اصلاً خریداری نداشت؛ نه در صحنه داخلی و نه در صحنه بین‌المللی. مثلاً همین دارالتجاره بازرگان و شرکا، اگر آزادی زیر قبای خمینی را می‌خواست، خوب، اول باید جنگ تمام می‌شد. در خارج کشور هم آنهایی که می‌خواستند میدان و بازار خوبی در ایران پیدا کنند، اول باید به خمینی می‌گفتند جنگ را تمام کن. استحاله‌چیهای خارج کشور هم برای این وسط‌بازیشان (بین رژیم و ضد رژیم) و برای این‌که سرانجام محمل و بهانه‌یی برای رفتن زیر قبای ملا پیدا کنند، می‌بایست ابتدا با این مسأله برخورد بکنند که چرا جنگ هنوز ادامه دارد! لذا از رژیم می‌خواستند که آتش‌بس را بپذیرد. چون از سال اول جنگ، از همان ماه‌ها و هفته‌های اول، شورای امنیت ملل متحد برای خاتمه جنگ، بی‌درپی قطعنامه صادر می‌کرد ولی رژیم نمی‌پذیرفت. آخرین قطعنامه (۵۹۸) در تیرماه سال ۶۶ تصویب شد که آن‌را هم رژیم نپذیرفت، تا وقتی که دیگر توان ادامه جنگ نداشت و از همه جا بیرونش کرده بودند. مهمتر از آن، مقاومت ایران، ارتش آزادیبخش ملی و همین مجاهدین بالای سرش بودند و فتح مهران، رژیم را به شدت نگران کرده بود.

حالا این وضعیت را مقایسه کنید با زمانی که آرایش سیاسی فرق کرده بود. مشخصاً سال ۶۸ را در نظر بیاورید که رژیم مدتی است آتش‌بس را پذیرفته، دجال هم مُرده، ورثه‌اش—مشخصاً رفسنجانی—هم می‌آیند و لگدی به گور او

می‌زنند، تا یک چهره به اصطلاح میانه‌رو از خودشان ارائه بدهند که مقبول طبع غربیها واقع شود، از طرف دیگر به استحاله‌چیهای داخلی، چشک و چراغ می‌زنند تا پایه‌های قدرت رژیم را، البته زیر علم ملا و زیر چتر ولایت فقیه، مستحکم نمایند.

بحران کویت، آزمایشی سخت برای مقاومت

بعد می‌رسیم به سال ۶۹ که بحران کویت و جنگ خلیج فارس پیش آمد. قبل از جنگ، اگر یادتان باشد، عراق اعلام کرد که حاضر به صلح با رژیم است. زمینها را تخلیه و اسیرها را یک‌جانبه آزاد کرد و گفت در صورتی‌که توافق کنیم، حاضر قرارداد ۲۵ (یعنی حاکمیت مشترک بر شط العرب) را هم بپذیریم و امضا کنیم. درواقع هر چه را که رژیم، حتی در خواب شب هم نمی‌دید، به این ترتیب برایش فراهم شد. این برای رژیم که در آن مقطع برنده شماره یک بحران خلیج فارس بود، به‌راستی «مائه»ی بزرگی بود و از قضا بحران درون رژیم را نیز یکی دو سال به عقب انداخت و برای رژیم چند سال عمر اضافه خرید. چون از لحاظ بین‌المللی و منطقه‌یی همه چیز تحت‌الشعاع موضوع کویت قرار گرفت و رژیم خمینی، هم عزیزکرده غرب شد، و هم مورد توجه طرف دیگر. درآمدهای کلان بادآورده، از جمله یک‌قلم ۱۳ میلیارد دلار اضافه‌درآمد از فروش نفت، نیز پیدا کرد. چون صدور نفت عراق متوقف شده بود.

بعد هم که جنگ شروع شد، مطامع رژیم بیشتر برانگیخته شد. در یک کلام، رژیم در آن مقطع، برنده شماره یک بحران خلیج فارس بود. درحالی‌که تا قبل از آن، رژیم در انواع مشکلات دست و پا می‌زد و صرفنظر از برخی مانورها و ظاهرسازیها، چشم‌اندازی نداشت. سیدعلی خامنه‌ای را که یک روضه‌خوان درجه دو و سه هست، جای مرجع تقلید نشانده و ولی فقیه کرده بودند. این شخص در درون نظام آخوندی هم

گیری نداشت. خلاصه آثار زهر آتش‌بس یکی‌یکی در جامعه و در داخل رژیم بارز می‌شد. اما ماجرای کویت، مانع بروز این فعل و انفعالات شد. مضافاً این‌که برای رژیم دستاوردهای سیاسی و اقتصادی زیادی داشت. هیأت‌های غربی پی‌درپی به تهران رفت و آمد می‌کردند. از عراق هم که زمین و اسیر را گرفته و وعده قرارداد ۷۵ را هم در جیب داشت. البته رژیم باز هم قرارداد صلح را با عراق امضا نکرد و در رابطه با قرارداد ۷۵، خائنانانه، ضربه بزرگی به منافع ملی زد. چرا که اگر امضا می‌کرد، در آن شرایط از چشم غربیها می‌افتاد و لذا به منافع آنی قناعت نمود. بنابراین، در آزمایش و آن تعادل قوای بعد از آتش‌بس، از بد روزگار، رژیم بود که حالا دست بالا را پیدا کرده بود.

اگر یادتان باشد، اضداد مقاومت و در رأس آنها خود رژیم، بعد از عملیات فروغ جاویدان، برای هزارمین بار و صد هزارمین بار گفتند که اینها (مجاهدین و مقاومت) تمام شدند! انگار که مجلس ختمی به‌خاطر این مقاومت راه انداخته بودند. چه رژیم، چه مدعیان و اضداد این مقاومت که در جبهه‌بندی مشخص بین مقاومت و رژیم، بی‌شبهه در طرف رژیم و دم و دنباله‌های رژیم محسوب می‌شوند، سر از پا نمی‌شناختند. بعد از ماجرای کویت نیز یک بار دیگر، همه ساز و دهله‌ها به صدا درآمد که اینها از بین رفتند! اگر یادتان باشد اصلاً خبر می‌دادند که مجاهدین مهاجرت کردند و رفتند. می‌گفتند من به آلمان رفته‌ام، مریم به کویت رفته و اباطیلی از این قبیل...

سپس آن بمباران ۴۲ روزه، که مهیب‌ترین و سهمگین‌ترین بمباران تاریخ بود، شروع شد و به‌دنبال آن، قضایا و شلوغیهای داخل عراق بود. مقاومت ایران در راستای عالیت‌ترین مصالح ملی و میهنی خود، البته از تمامی این قضایا کناره گرفته و در طول بحران کویت انتشاراتش را هم متوقف کرده بود. ما به خاک عراق آمده بودیم برای برپایی ارتش آزادیبخش در مناطق مرزی و در جوار خاک میهنمان، برای سرنگونی رژیم

خمینی. دسته‌های کوچک چریکی و مبارزه چریکی که سالیان سال – چه در زمان شاه و چه در زمان خمینی – انجام داده بودیم، کفایت نمی‌کرد. بنابراین برای سرنگونی و قیام به این وظیفه مقدس ملی و میهنی و انقلابی، ما نیازمند یک ارتش منظم و سلاح سنگین بودیم. مقاومت ایران، مراحل بلوغ خود را پشت سر گذاشته و بسا فراتر از مراحل اولیه و ابتدایی حالا دیگر نیازمند چنین ارتشی بود. پس ما برای جنگ جدی‌تر، بیشتر، مؤثرتر و نتیجه‌بخش‌تر با دشمن مردم ایران به عراق آمده بودیم و نه چیز دیگر. کارمان هم از روز اول – هم‌چنان‌که در اطلاعیه نخستین دیدار من با رئیس‌جمهور عراق تصریح شده – در منتهای استقلال و آزادی عمل بوده و هست و خواهد بود. در سالهای ۶۱ تا ۶۵ برای برپا کردن قوای منظم و ارتش منظم که نیازمند خاک و قرارگاههای رزمی است، به خاک کردستان عراق نظر دوخته بودیم. اما وقتی قاسملو شروع به مذاکره‌جویی با رژیم و حتی خلع سلاح و ضرب و شتم تعدادی از مجاهدین کرد و وقتی طالبانی به خدمت رژیم درآمد و شرط ضدیت و جنگ با مجاهدین و ممانعت از وارد شدن مجاهدین به خاک ایران را رسماً و علناً پذیرفت و اعلام کرد و به کشتار مجاهدین (در پشت‌آشان و چمچمال و...) روی آورد، خاک کردستان عراق را ترک کردیم. آخر نیامده بودیم که با طالبانی یا قاسملو بجنگیم. یادتان هست که در همین سالها، قاسملو و کومله نیز به سر و کله، هم پریده، مستمراً از یکدیگر کشتار می‌کردند و برای هم کمین‌گذاری می‌نمودند. ولی ما نمی‌باید به دعاوها و زد و خوردهای عشیره‌یی و فرقه‌یی، که نقطه‌عزیمتی جز منافع گروهی نداشت، آلوده می‌شدیم و لذا در آن شرایط بهترین تصمیم، بیرون آمدن از آن مناطق بود. پایگاه‌هایمان را که طالبانی می‌خواست تحویل سپاه پاسداران بدهد، منفجر کردیم (اواخر ۶۴) و از آن مناطق بیرون آمدیم. هدف مقاومت ایران، سرنگونی رژیم خمینی بود و بس. این بود که برای برپایی ارتش آزادیبخش، به مناطق مرزی در خاک تحت حاکمیت دولت عراق نقل

مکان کردیم. اما پس از قضایای کویت و در خاتمه جنگ که ناآرامیهای داخل عراق شروع شد، رژیم از شرایط عراق فرصتطلبانه سوءاستفاده کرد تا همراه با مزدوران و جاشهای محلّش سرِ ما بریزد. درحالی که ما اصلاً آمادگی نداشتیم و عمده قوا و تسلیحاتمان در خارج قرارگاهها، در زندگی سنگری و در حالت استتار بودند. رژیم ابتدا از طریق ایادی و عساکر منطقه‌یی و محلّش اقدام کرد. اما وقتی که دید حریف - ارتش آزادیبخش - پرقدرت‌تر از این حرفهاست، ناگزیر خودش با هفت لشکر و تیپ سپاه پاسدارانش وارد خاک عراق شد و دست به تهاجم گسترده‌یی علیه ارتش آزادیبخش زد. به‌طور خلاصه، ما به‌مدت یک ماه و اندی درگیر یک سلسله عملیات تدافعی گسترده‌یی با نام عملیات مروارید بودیم که شکست جانانه و تلفات بسیار سنگینی به رژیم وارد کرد. دست آخر، وقتی که رژیم را تارومار کرده، پی کارش فرستادیم، در روز ۱۳ فروردین ۷۱ پس از شکست کامل، مدعی شد مجاهدین وارد منطقه قصر شیرین شده و تهاجم کرده‌اند! درحالی که سلسله ارتفاعات مروارید در داخل خاک عراق است. بلادرنگ از هیأت ملل متحد دعوت کردیم، برای بازدید صحنه جنگ، به منطقه بیاید و آثار به‌جای مانده از لشکرها و تیپهای سپاه پاسداران را به چشم ببیند و این بازدید انجام شد. پاسدارهای اسیر و همه تجهیزات را که از رژیم به غنیمت گرفتیم، هنوز هم باقی هستند. الغرض، رژیم شکست بزرگی خورد، چون به قول خودش از دیواری بلندتر از قد نیروهای اعزامش می‌خواست بالا برود. آمده بود که هم ارتش آزادیبخش را ببلعد و نفرات آن را اسیر و با اتوبوسهایی که آورده بود به تهران برده، بچرخاند و هم به قول خودش «انقلاب اسلامی» اش را در عراق مستقر کند. برخی مدارک مربوط به طرحهای رژیم را بعداً منتشر کردیم. مثل دستورالعملهای سپاه پاسداران، و هلهله و شادی برای «انقلاب اسلامی عراق» و الی آخر. یعنی آخوند مفتخور و فرصتطلب منتظر این بود که حالا در خاتمه جنگ کویت، عراق را به‌مثابه یک لقمه چرب و لذیذ با

پشت پرده هم بند و بستهای علیه ما و به سود رژیم صورت گرفته بود. تا حدودی هم رژیم در این کار، در قدم اول، موفق شد. اما چون این مقاومت زنده و هوشیار بود و همچنین بزرگتر و مشروعتر از آن بود که با اینگونه تشبثات و بند و بستهای رژیم، از میدان به در رود، این توطئه را بر سر خود رژیم خراب کردیم و آنچنان در سطح جهانی افشا و مفتضح کردیم که همه کاسه و کوزه‌اش بهم ریخت. در گزارشهای بعدی گزارشگر نیز مشخص شد که حق با چه کسی بوده است. و حالا این رژیم است که از دعوت گزارشگر سازمان ملل، شدیداً احساس غبن و اظهار پشیمانی می‌کند و هم عذر صلیب‌سرخ و هم عذر گزارشگر را خواسته و فعلاً آنها را حتی به داخل ایران راه نمی‌دهد.

به‌هرحال، اگر این ۴ - ۵ سال را که مرور کردیم جمع‌بندی بکنیم، به‌خوبی دیده می‌شود که نه‌فقط دشمن، تمام برگ‌هایش را علیه ما به کار برده است، بلکه همه شرایط هم علیه ما بوده، اما به‌رغم تمام اینها، مقاومت ایران چون کوه، استوار و پابرجا و سرفراز باقی مانده و در حال اعتلاست.

از لحاظ نظامی نیز در اواخر مهرماه سال ۷۰، رژه بزرگ ارتش آزادیبخش، فی‌الواقع چشم خبرنگاران و ناظران بین‌المللی را خیره کرد. فکر می‌کنم کم‌وبیش همه گزارش‌هایش را شنیده‌اند. به‌راستی که هیچ‌کس چنین قدرتی را در این‌جا انتظار نمی‌کشید.

جوشش حرکتهای اجتماعی و عملیات نیروهای مقاومت مردمی

در خاتمه بحران خلیج فارس که رژیم از آن بهره‌های بادآورده زیادی برده بود، آثار اجتماعی زهر آتشیس شروع به غلیان کرد. قبلاً خمینی با جنگ جلو سر باز کردن بحراناها را گرفته بود. اما حالا دیگر حرکتهای

اعتراضی مردم و خیزش شهرها تدریجاً شروع به شکل‌گرفتن و شعله‌کشیدن کرد.

در اواخر سال ۷۰ و ابتدای امسال (۷۱) شهرهای بزرگ مثل شیراز، اراک و مشهد شعله‌ور شدند و زنگهای سرنگونی رژیم آن‌چنان به‌صدا درآمد که در سراسر جهان هیچ‌کس نمی‌توانست منکر شنیدن آن بشود. حرکتها و اعتراضاتی که هنوز هم در داخل کشور ادامه دارد. فقط در همین ۹ ماه گذشته، ستاد فرماندهی داخل کشور، که آمار حرکتهای اجتماعی و اعتراضی را در استانهای مختلف روزبه‌روز ثبت کرده، از روز اول فروردین تا آخر آذرماه، مجموعاً ۵۱۲ حرکت قابل توجه اجتماعی را گزارش کرده است. ضمن این‌که آن‌چه ما ثبت کرده‌ایم همه آمار نیست و واقعیت بیشتر از این است. این حرکتها در تهران، خوزستان، آذربایجان، اصفهان، زنجان، خراسان و استانهای دیگر بوده است. در بسیاری نقاط، به‌صورت چشمگیر، با جوش مستمر حرکتهای اجتماعی مواجه هستیم که تماماً سرنگونی رژیم و حمایت از مقاومت را نصب‌العین خودشان قرار داده‌اند. رژیم مدعی بود که بازسازی کرده و همه مسائل و مشکلاتش حل شده، اما آماری که روزبه‌روز در استانها و شهرهای مختلف ثبت شده، حاکی از نفرت روزافزون مردم سراسر ایران از رژیم است و این‌که همه مردم بالاتفاق خواهان سرنگونی رژیم هستند، این‌که چاره دیگری را می‌جویند و استقرار آزادی، صلح و حکومت قانون را طالبند، و این‌که گواهی می‌دهند هیچ راه‌حل مسالمت‌آمیزی بین آنها (مردم) و رژیم باقی نیست؛ یعنی که سرنگونی قاطع و قهرآمیز رژیم را می‌خواهند و در همان راهی که مقاومت مسلحانه میهنی و مردمی از فردای ۳۰/خرداد/۱۳۶۰ بازگشود، گام برمی‌دارند و لاجرم همان آلترناتیو را حمایت می‌کنند و می‌طلبند.

در قسمت دیگر گزارش ستاد فرماندهی داخل کشور به بیلان اعتصابها اشاره شده است. مثلاً اعتصابات تهران که مربوط است به کارگران و کارکنان صنایع مختلف که علت اولیه آن مثلاً پایین بودن حقوق بوده است. یا

اعتصابات کارگران در قزوین و اصفهان که نقطه‌عزیمت آن مسائل صنفی خودشان بوده. اما جرعه هرچه باشد و از هر کجا که برخاسته باشد، سرانجام به خواست سرنگونی رژیم در قیام مردم مشهد یا اراک یا شیراز راه برده است. به موازات حرکت‌های اجتماعی، موج عملیات کوچک و بزرگی که در شهرهای مختلف به نشانه اعتراض علیه رژیم به راه افتاده، بسیار قابل توجه است و پیام‌آور حتمیت سرنگونی رژیم است. امسال در رأس این عملیات، انفجار بتکده دجال را داشتیم تا دیگر کسی نتواند برای خودش در مقابل حرم امام رضا(ع) قبه و بارگاه علم بکند و نتواند روی دست مکه و مدینه بلند شود. انفجار این بتکده، آن قدر برای رژیم گزنده و سوزنده بود که یکی از مقامات رژیم گفته بود: به فرض که ما ده هزار نفر را به ازای آن دستگیر و اعدام بکنیم، فایده‌اش چیست؟ آنها — یعنی مقاومت ایران — کارشان را کردند! و ضربه‌شان را زدند!

به این ترتیب، نیروی پشتیبان و قوای ذخیره ارتش آزادیبخش در داخل کشور پیوسته آماده‌تر و جوشان‌تر می‌شود.

معمای شهرها و مرزها

این شمه‌یی از وضعیت داخل کشور به لحاظ اجتماعی بود. از لحاظ آرایش قوای نظامی، دشمن، در این مقطع در تناقض و بن‌بست اساسی گیر کرده که نیروهای فرسوده و بی‌روحیه‌اش را آیا برای مقابله با تهاجم محتمل ارتش آزادیبخش در مرزها نگه دارد یا برای سرکوب بیشتر مردم و جلوگیری از اعتراضات و حرکت‌های مردمی به شهرها ببرد؟ چون دیگر نیروی انتظامی کفایت نمی‌کند. و این معمای است که سردمداران رژیم، جوابش را هنوز به‌طور قاطع و نهایی درنیاورده‌اند. البته بخش قابل توجهی از نیروها را از جبهه‌های جنگی سابق، برای کنترل مردم، به شهرها کشانده‌اند. اما فردا باز خواهید دید که بسیاری نیروها را به

مرزها برمی‌گردانند و این دور تسلسل، همچنان تا سرنگونی دشمن، ادامه خواهد یافت. یکی از دردرسهای بزرگ و مستمر رژیم طی یکسال گذشته در داخل کشور، جمع‌آوری نوارهای ویدئویی رژه ارتش آزادیبخش بوده که نور امید را به داخل هر خانه‌یی در ایران زمین برده است. زیرا که مردم ایران از این‌که فرزندان‌شان بیکار ننشسته‌اند و چنین آتش سهمگینی را برای دشمن تدارک دیده‌اند، مفتخر و خوشحال هستند.

پذیرایی از مقامات رژیم با تخم‌مرغ گندیده

تشدید ناراضی‌های اجتماعی و وضعیت بحرانی رژیم و متقابلاً رشد و پیشرفت ارتش آزادیبخش و دستاوردهای بین‌المللی مقاومت، باعث رهنمون‌شدن رژیم به یک حرکت دیوانه‌وار گردید و آن بمباران یکی از قرارگاه‌ها در عید فطر گذشته بود. همین‌جا اشاره کنم که در شهریورماه امسال (۷۱) رژیم به دبیرکل ملل متحد نامه نوشته بود که مجاهدین و مقاومت در یکسال گذشته ۸۲ بار یا به هیأت‌های دیپلماتیک ما تهاجم کرده، یا مقاماتمان را در خارجه هتک حرمت کرده‌اند. چنان‌که می‌دانید فی‌الواقع هیچ سفری نبود که مقامات رژیم داشته باشند و از آنها به‌طور مفصل با تخم‌مرغ‌های گندیده پذیرایی نشود. حتی وقتی رفسنجانی به سنگال رفت، همین بلا بر سرش آمد.

ملاحظه می‌کنید که به‌رغم بهره‌های بادآورده بحران کویت برای رژیم و به‌رغم شرایط نامساعد منطقه‌یی و بین‌المللی برای مقاومت و تشبثاتی که رژیم برای ضربه‌زدن به ارتش آزادیبخش کرده بود، مقاومت ایران، نه‌فقط پایدار و سرفراز باقی ماند و از بحران کویت بیرون آمد، بلکه در پرتو نقش مریم، ارتش آزادیبخش به پیشرفتهای خیره‌کننده‌یی نایل شد و از جمله زنان مجاهد و رزم‌آوران جهش بی‌سابقه‌یی در به‌دوش‌کشیدن مسئولیتهای مختلف داشتند. بنابراین، رژیم، نه‌تنها از بهره‌های بادآورده

بحران کویت هیچ طرّف استراتژیکی نبسته، بلکه وضعیتش هر روز خراب و خرابتر شده است.

بمباران قرارگاه اشرف، اوج استیصال دشمن

همه اینها باعث شد که رژیم در اوج استیصال، به حمله گسترده‌یی با ۱۳ فانتوم – که براساس برخی گزارشها تعدادشان بیشتر هم بوده – علیه ما دست بزند و حدود سی تن بمب بر سر ما بریزد، تا شاید دق دلش خالی شود و به خیال خام خودش، ضربه خردکننده‌یی به ما بزند! اما نتیجه چنان‌که می‌دانید، درست به ضد آن‌چه که رژیم می‌خواست منجر شد. خوشبختانه ما بیشتر از یک شهید نداشتیم و بعد از آن هموطنانمان در ۱۴ – ۱۵ نقطه جهان حساب سفارتها و نمایندگیهای رژیم خمینی، یعنی لانه‌های جاسوسی و ترورش را رسیدند و برخی از آنها را هم به‌طور کامل در هم کوبیدند و آه و ناله رژیم را به اوج رساندند.

بمباران قرارگاه، مبین این بود که دشمن در رودررویش با مقاومت به حالت استیصال و عجز کامل رسیده، والاّ نیازی نبود که به یک‌چنین دیوانگی‌یی مبادرت کند و با نقض قطعنامه آتش‌بس، خودش به دست خودش مجدداً فتیله را روشن بکند.

چرخیدن کفه علیه رفسنجانی در تعادل درونی رژیم

به‌خصوص که در همین ایام، رفسنجانی دست‌اندرکار انتخابات مجلس ارتجاع بود و چنین وانمود می‌کرد و یا برایش چنین جلوه می‌دادند که گویا الان است که جناح او کاملاً حاکم شود و همه مسائل و مشکلات رژیم حل گردد. اما در عمل، باز هم عقربه‌های ساعت به زیان دشمن و به‌سود مردم و مقاومتشان چرخید. چنان‌که می‌دانید، با قیام مشهد و

سایر خیزشها در شهرهای سراسر ایران، کاسه و کوزه‌های رژیم در هم ریخت و رفسنجانی به نتایج معکوس رسید: در بافت حاکمیت، دست پایین را پیدا کرد و مجدداً بسیج و به‌اصطلاح حزب‌الله و نمایش فالانژی موسوم به نهی از منکر همراه با خامنه‌ای، توی سرش زدند و او را طرد کردند. یعنی آنها وجه غالب را پیدا کردند و رژیم مجدداً با شدت و حدت هر چه بیشتر چنگ و دندانش را نشان داد. به این ترتیب کارت و برگ استحاله، به‌طور کامل سوخت و همه افسانه‌بافی‌هایی که در مورد به‌اصطلاح میانه‌رو شدن رژیم که از فردای آتش‌ریس و مخصوصاً بعد از مرگ خمینی در صحنه داخلی شروع شده و بازتاب بین‌المللی پیدا کرده بود، به‌طور کامل تعیین تکلیف شد و یکبار دیگر حقانیت مواضع مقاومت ایران و این‌که همواره می‌گفتیم اف‌عی هرگز کبوتر نخواهد زایید، ثابت گردید.

حمایتهای گسترده بین‌المللی

بعد از آن با موج حمایت‌های جهانی از مقاومت ایران و به رسمیت‌شناختن آن توسط بیست و چند پارلمان جهان مواجه بودیم که جملگی گواهی می‌دادند که این مقاومت، برحق و عادلانه است، بازی رفسنجانی و دورانش تمام شده، کارت به‌اصطلاح میانه‌روانه سوخته، این مقاومت مشروع بوده و ریشه‌های عمیق تاریخی و مذهبی که مجاهدین دارند، جواب درد ارتجاع و قشری‌گری است و این تنها آلترناتیو و راه‌حل برای ایران است.

در این نقطه، هراس رژیم مجدداً به اوج رسید. چرا که دید همین مقاومت که ریشه در اعماق تاریخ ایران دارد و مورد حمایت اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران بوده و سرنگونی رژیم را هدف و نصب‌العین خود قرار داده است، در سراسر جهان، به‌رسمیت شناخته

می‌شود. یعنی این مقاومت، دیگر بحثش از یک حرکتی که بشود از بینش بُرد و یا محدودش کرد، گذشته است.

بنابراین هم در زمینه داخلی، هم از لحاظ سیاسی و نظامی و هم در عرصه بین‌المللی تعادل به‌کلی چرخیده است. گفته بودیم که زمان به‌سود مقاومت و علیه دیکتاتوری آخوندی-ارتجاعی است، این در عمل به اثبات رسید.

در همین اواخر، رژیم، مجدداً در کمیسیون حقوق بشر و در مجمع عمومی ملل متحد محکوم گردید و این نقطه پایان بسیار مشخصی بود بر دورانی که از مانور آتش‌بس و نمایش به‌اصطلاح میانه‌روی شروع شده بود. چرا که یکبار دیگر جهان در مجمع عمومی ملل متحد، قضاوت کرد و این رژیم را محکوم نمود.

مشخصه و مضمون دوران جدید

ملاحظه می‌کنید که اگر عامل داخلی و بین‌المللی، عامل سیاسی و نظامی و عامل اجتماعی و فعل و انفعالات درون رژیم، همه اینها را کنار هم قرار داده و تصویر جامعی از اوضاع به دست بیاوریم، به‌وضوح نتیجه می‌گیریم که چیزی ورق خورده و ما با دوران جدیدی مواجهیم. از یک سرفصلی عبور کرده‌ایم و دورانی را در کمال موفقیت و سرفرازی پشت سر گذارده‌ایم که سهمگین‌ترین آزمایشها در آن واقع شده بود. از آن بمبارانها گرفته تا سلسله عملیات مروارید. از مانورهای سیاسی دشمن گرفته تا عملیات کبیر فروغ جاویدان و... یعنی هر فشاری و هر توطئه‌یی که متصور و ممکن بود، دشمن بر سرمان آورد ولی نتیجه نگرفت و ما توانستیم دشمن را پس بزنیم. طبعاً تا وقتی مبارزه هست، باز هم فشار و سختی و رنج هست، شهید هست، فراز و نشیب هست و توطئه‌های دشمن هم هست.

بنابراین، منظور این نیست که دیگر همه چیز تمام شده و همه راهها هموار است. خیر! بلکه منظورم این است که یک مجموعه‌ی را، یک دورانی را با سرفرازی و موفقیت تمام پشت سر گذاشته‌ایم و وارد دوران جدیدی از جنگ تمام‌عیار سیاسی و نظامی و اجتماعی و تبلیغاتی و دیپلماتیک و... شده‌ایم.

دورانی تمام شد و ما به دوران جدیدی که مشخصه‌اش استیصال و ضعف و درماندگی شدید دشمن در صحنه‌های مختلف داخلی و بین‌المللی، اقتصادی و سیاسی و مضمون آن ارتقا و اعتلای مقاومت است، پا گذاشتیم. این دوران طبعاً به سرنوشتی حکومت آخوندی راه خواهد برد. چرا که مردم می‌بینند، تا وقتی که همین شرکای خمینی حاکمند و تا وقتی که این ولایت فقیه سفیانی ضدانسانی، ضداسلامی و ضدایرانی وجود دارد، آش همان آش است و کاسه همان کاسه. یعنی هیچ مسأله‌ی حل نخواهد شد و از بازسازی و از اصلاح اقتصادی هم خبری نخواهد بود. پس بزرگترین و بهترین خبری که در راه است، خبر سرنوشتی این دارودسته است.

بنابراین، در یک جمع‌بندی و تحلیل جامع از اوضاع، می‌بینیم که چیزی چرخیده و برگی ورق خورده و از این پس باز هم رژیم بایستی منتظر بدبیارها، بحرانها و غلیانهای بیشتری باشد. وضعیت هیستریکی را که رژیم بعد از قیام مشهد پیدا کرده بود، به یاد داریم. آن‌چنان دست و پایش را گم کرده بود که گروه، گروه می‌گرفت و در فاصله بسیار کوتاهی با چه به اصطلاح محاکماتی، اعدام می‌کرد. حتی شنیدیم که تعدادی از اسیران جنگی را که خودمان آزادشان کرده بودیم و تحت نظر صلیب سرخ به داخل ایران رفته بودند، بعدها از جمله در شهر اهواز گرفته و اعدام کرده بودند. با این بهانه که آنها (اسیران جنگی آزادشده) عواملی هستند که با پوششها و محملهای خاص، برای خرابکاری و امثالهم به ایران فرستاده شده‌اند! آن‌چه مسلم است این است که از این به بعد، این رژیم، آب خوش از گلویش پائین نخواهد رفت. چرا که هم زهر آتش‌بس را خورده، هم

صاحبش — دجال — مُرده، هم آثار اجتماعی آن زهر در حرکتهای اعتراضی مستمر شهرهای مختلف بارز شده و هم یک مقاومت سرفراز، بالنده با دو بال مسلح و مجهز نظامی و سیاسی حاضر و آماده است تا در زمان مناسب و در مناسبترین شرایط، به وظیفه بزرگ ملی و میهنیش (سرنگونی رژیم توسط ارتش آزادی) اقدام بکند.

ناامیدی مطلق استحاله‌گرایان

حمید رفیعی‌پور — آنهایی که در داخل یا خارج از ایران تاکنون به امید استحاله رژیم نشسته بودند الان در چه وضعیتی هستند و آیا فکر می‌کنید اینها امیدی برای آینده دارند یا خیر؟

جواب: خیر! ابداً، در مورد آن دارالتجاریه‌ی که در داخل ایران بود، چند وقت پیش رژیم رسماً اعلام کرد که حق فعالیت قانونی ندارد. این‌هم مزد پشت‌کردن به مردم و مقاومت مردم ایران! آنهایی هم که در خارجه قند توی دلشان آب می‌کردند و درست در شب عید نوروز گذشته، برای انتخابات فرمایشی رژیم دُم می‌جنباندند، رهنمود می‌دادند و نصیحتش می‌کردند و از رفسنجانی و خامنه‌ای آزادی می‌خواستند، بیش از پیش مفتضح و بی‌آبرو شدند. باور کنید که عاقبت خیانت و پشت پا زدن به مقاومت یک خلق اسیر و دریای خون شهیدانش غیر از این نیست. و می‌دانید که در آن سالهای اول، ما چقدر به اینها آگاهی دادیم و نصیحت کردیم اما متأسفانه اثر نکرد. با کمال تأسف خودشان تا فرق سر در لجن خمینی‌گرایی فرو رفتند و وقت و انرژی زیادی هم از جنبش مقاومت انقلابی گرفتند و اغلب در ردیف پاسداران، دست در خون مجاهدین نموده و دشنه دژخیم را برای ما تیز کردند. قبل از هر چیز برای این که در دنیای سیاسی مورد توجه رژیم قرار بگیرند، از آن جا که خودشان چیزی نبودند و در تعادل قوا به حساب نمی‌آمدند، ناگزیر و در کمال

بی‌شرمی و بی‌شرافتی می‌باید به سر و کله مجاهدین و شورا می‌پRIDند و با آلوده‌ترین دهانها و با شرم‌آورترین دشنامها با رژیم علیه ما هم‌خط و هم‌نوا می‌شدند تا جلب اعتماد و توجه دشمن را بکنند. واضح است که کوبیدن و تخطئه مجاهدین که در ۲۷ سال گذشته گناهی جز خون و فدیهدادن هر چه بیشتر در مبارزه با دو دیکتاتوری (شاه و شیخ) نداشته‌اند فی‌سبیل‌الله! نبوده و نمی‌تواند باشد و در منطق سیاسی دست تکان دادن و دم جنباندن آشکار برای دژخیمان است...

به هر حال، مردم ایران با خیزشهایشان و به‌خصوص با قیام شهرها و با برخورد قاطع و قهرآمیزشان با رژیم و ایادیش ثابت کردند که برای هیاهو و تبلیغات رذیلانه استحاله‌چیها و کسانی که خواهان بقای همین رژیم هستند تا بلکه خودشان هم به نان و نوایی برسند، پشیزی ارزش قائل نیستند و کسانی را که خواهان خزیدن زیر قبای رژیم هستند یا آن را تبلیغ می‌کنند، واماندگان و فرومایگان و خیانتکارانی بیش نمی‌شناسند. کسانی که از کلمات «سرنگونی» و «قهر» علیه رژیم مثل جن از بسم‌الله می‌ترسیدند و فرار می‌کردند و به طمع استحاله رژیم و عزیزکردن خودشان برای آخوندها به روی رشیدترین فرزندان این آب و خاک چنگ می‌انداختند، همه اینها حسرت‌به‌دل ماندند و همچنان‌که گفته بودیم یکبار دیگر به‌طور قاطع بور و خوار و نزار به کناری نشستند.

البته این آواره‌های حسرت‌به‌دل که یک‌دهه علیه مقاومت با آخوندها هم‌زبانی و هم‌قدمی می‌کردند، باز هم می‌توانند مثل رژیم و آخوندها و جلادانش «تروریسم» ملت ایران را در تخریب مراکز رژیم و به آتش‌کشیدن مراکز حکومت آخوندی محکوم بکنند و مثل خامنه‌ای اقدامات انقلابی مردم در مشهد و سایر نقاط را، کار «مشتی ارادل و اوباش» و یا «علفهای هرزه» بدانند که باید آنها را «از بیخ درو کرد». می‌توانند زیر علم جنگ خمینی و عیناً مثل آخوندها و دژخیمان، مقاومت ایران و بالاخص مجاهدین را «وابسته به عراق» بخوانند و هیزم‌بیار تنور آن

جنگ ضدمیهنی که حالا رفسنجانی هم می‌گوید هزار میلیارد دلار برای ایران خسارت بار آورده، بشوند و بیانیه و طرح صلح شورای ملی مقاومت را «خائنانه» بخوانند...

می‌توانند عملیات چلچراغ و فتح شهر مهران توسط ارتش آزادیبخش را محکوم نموده و حتی روی دست رژیم بلند شده و از کشتن ساکنان غیرنظامی مهران توسط مجاهدین (که رژیم هم چنین ادعایی نداشت) تبری بجویند. لیکن چه کسی نمی‌داند که تبری از این طرف ملازم تولی (هم‌جبهگی و هم‌خطی) با طرف دیگر است!

می‌توانند عملیات فروغ جاویدان و پیشروی ارتش آزادی تا دروازه کرمانشاه را توطئه برای تجزیه ایران و تهدید تمامیت ارضی ایران بخوانند و به این ترتیب الحق که روی دست خود رژیم بلند شوند که تصریح می‌کرد می‌خواسته‌اند بیایند تهران و خانه‌هایمان را بر سرمان خراب و خلاصه ما را سرنگون کنند.

می‌توانند به زبان صریح «مجاهدین بدتر از خمینی»، یعنی که خمینی بهتر از مجاهدین بگویند و به این وسیله، آشکارا در جبهه خمینی ثبت نام کنند.

می‌توانند دقیقاً دهان به دهان ساواکهای شاهی و شیخی تشکیلات ما را «رمة گوسفند» و توده‌یی از «هواداران ناآگاه» در اسارت «رهبران ناصادق» دانسته و همه معاصی تاریخ را به ما نسبت بدهند: از فساد اخلاق و وابستگی و دیکتاتوری و مزدوری و شکنجه و تیرباران و ساختن انواع و اقسام زندانها و شکنجه‌گاهها در عراق تا به آتش‌کشیدن خانه کعبه و فروش اطلاعات به آمریکا و اسرائیل و دریافت پول و ...

راستی چه کسی نمی‌داند و نمی‌دانست که تمام اینها در میدان سیاست مقصد و منظوری جز غسل تعمید دادن آخوندهای دژخیم و خنثی کردن محکومیت‌های جهانی رژیم به خاطر نقض حقوق بشر و نهایتاً جز هموارکردن مسیر استحاله و خزیدن زیر قبای ملا نداشته است!

اما باز هم در عمل بور شدند و آن همه معلق‌زدنها و جست و خیزهای کوتاه‌بینانه پیش آخوندها و خودفروشیهای نازل سیاسی اثر نکرد و مفید فایده نشد. اگر به آرشیو افاضات حضرات در این ۱۲ - ۱۰ ساله نگاهی بکنیم - و امیدوارم روزی برای عبرت روزگار همه این‌ها را منتشر کنیم تا نسلهای آینده به زوایای تاریخ سیاسی امروز ایران پی ببرند - به وضوح خواهید دید که در کمتر انقلاب و مقاومتی در جهان این قدر و با این حجم و با این ابعاد، هرزه‌رایی و دشنام‌نثار انقلابیون و پرچمداران مقاومت یک خلق اسیر شده است. اما چه می‌توان کرد که خمینی قبح خیلی چیزها را ریخت و خیلی ارزشها را بی‌ارزش کرد و باید با دریای خون به نگاهبانی از آن ارزشهای پایمال‌شده قیام می‌کردیم. اگر پرونده را باز بگشایید این حقیقت انگیزاننده را هم خواهید دید که در برابر این خطوط ارتجاعی و استحاله‌گرایانه ما هیچ‌گاه آغازگر و شروع‌کننده نبوده‌ایم و با تأخیر و تأنی بسیار بعضاً به پاسخگویی و روشنگری پرداخته‌ایم. چون سراپا غرقه در رنج و رزم و خون بوده و هستیم و هرگز نمی‌خواستیم و استقبال نمی‌کردیم که کسی - حتی یک نفر - در جبهه خمینی ثبت نام کند یا به آن سو برود، البته وقتی اثبات می‌شد که طرف مربوطه (چه استحاله‌گر میانه‌باز و ملی‌نما یا استحاله‌چی چپ‌نما و ...) بین خمینی و مقاومت انتخاب قطعی و نهاییش را کرده، دیگر حرف آخر را ناگزیر بیان می‌کردیم. این جا بود که جیغشان به آسمان می‌رفت که وای به آنها «ناسزا» گفته‌اند، حال آن‌که اگر کمتر از «سزاوار» نگفته باشیم، محقّقاً بیشتر هم نگفته‌ایم... البته دلمان می‌خواست و بسیار دوست می‌داشتیم به راه ننگ و خیانت نروند و اکنون هم من آرزو می‌کنم بر ما منت گذاشته و دست از دامن ملا و دندان از پاشنه مقاومت و ارتش آزادی بکشند و عرض خود بیش از این نبرند. چون حالا دیگر بازی استحاله تمام شده و کارچرخانهایش سوخته‌اند. اگر دقت کرده باشید، برخی از حسرت‌به‌دلان استحاله برای تخفیف فضاحت و بوریشان در همین اواخر سعی کردند یک

مقدار ویراژ بدهند و بگویند «دیگر» با این رژیم نمی‌شود کنار آمد و...

حرف محوری و دعوای اصلی

به هر حال حکم تاریخ در مورد رژیم ضدبشری خمینی صادر شده و سرنگونی آن قطعی و اجتناب‌ناپذیر است. حرف محوری و اصلی این شورا و این مقاومت از فردای ۳۰ خرداد سال ۶۰ همین بوده و بس. باور کنید که دعوای اصلی اضداد این مقاومت نیز تحت هر پوششی که عرضه کرده باشند در همین نکته اساسی و اصولی بوده است. ضدیت با این شورا و تکتک اعضا، آن، مخصوصاً مجاهدین، در این سالها نه بر سر صادرات نفت یا واردات پنبه بوده و نه بر سر آب و هوا و محیط زیست و فضا. ضدیت (و نه انتقاد که خیلی با ضدیت و آب به آسیاب رژیم ریختن متفاوت است) نه به خاطر نحوه تقسیم اراضی بوده و نه تجارت داخلی و خارجی یا فی‌المثل سلب آزادی از این یا آن گروه یا اقلیت دینی و ملی، چون که ما حاکم نبوده‌ایم که این قضایا موضوعیت مبرم پیدا کند، بلکه در اس و اساس ضدیتها به خاطر مشی و شعارها و اسلوب مبارزه‌مان در برابر رژیم بوده و بس. و حالا می‌بینید که در این باره نیز تاریخ چه قاضی عادل و تیزبینی است...

چشم‌انداز قیام مسالمت‌آمیز؟

علیرضا معدنچی - اشاره کردید به خیزشها و قیام مردم شهرهای مختلف. حالا این سؤال مطرح می‌شود که آیا شما انتظار یک قیام عمومی و نوعی تکرار نحوه سرنگونی رژیم شاه را دارید؟

جواب: خیر. زیرا شرایط، با شرایط پایانی حاکمیت شاه، بسیار متفاوت است. رژیم شاه، رژیم کاملاً وابسته‌یی بود و در آن روزگار با توجه به سیاست «حقوق بشر» که کارتر در پیش گرفت، تور پلیسی آن رژیم از هم دریده شد و

راه قیام مسالمت‌آمیز عمومی هموار گردید. زمینه‌ها و آمادگی‌ها را جنبش مقاومت مسلحانه طی هفت سال کاملاً فراهم کرده بود، اما افسار دیکتاتوری را کارتر کشید و به آن دهنه زد. شاه هم فوق‌العاده ضعیف‌النفس و بیمار بود و النهایه فرار را بر قرار ترجیح داد. پس بذر را انقلابیون کاشته و با خون آبیاری کرده بودند. شرایط عینی انقلاب فراهم بود و در موقعیت مناسب بین‌المللی که سرپوش خفقان را کنار زد، به بار نشست و انفجار اجتماعی صورت گرفت، خمینی هم آمد و با سایر آخوندهای فرصت‌طلب، میوه را چید و درربود...

اما اکنون در این حد از بلوغ و تکامل مبارزات مردم ایران، اصلاً انتظار نداریم که همان وضع مجدداً تکرار شود. چرا که خود رژیم مانع است؛ رژیمی که خودش تجربه آن دوران را دارد. این رژیم اگر بپذیرد که طلسم اختناق و سرکوب درهم‌شکسته شود، دیگر کارش تمام است. یعنی فرصتی بعد از آن ندارد. رژیم شاه این ظرفیت را داشت که حدود بیست و شش، هفت ماه این آسیب‌خوردن و شکاف‌برداشتن و جمع‌شدن تور پلیسی‌اش را تحمل بکند و باز هم بر سر کار باشد. اما آخوندها چنین ظرفیتی ندارند. بنابراین، روزی که طلسم اختناق در این رژیم بشکند، در حقیقت کمر خود آنها شکسته و نیست و نابود می‌شوند.

کاش می‌شد باز هم قیام مسالمت‌آمیزی داشت آن‌هم با گل. اما الان نه از آن‌طرف – یعنی رژیم – و نه از این‌طرف – یعنی مقاومت و مردم – دیگر آن شرایط دوران آخر رژیم شاه تکرارپذیر نیست و آن موقعیت وجود ندارد. بعکس، مبنای پیشروی مقاومت و عامل تعیین‌کننده سرنگونی رژیم، بازوی سازمان‌یافته، منضبط و مسلح این مقاومت، همان بازوی استوار و پراقتدار خلق، یعنی ارتش آزادیبخش ملی است و عنصر اجتماعی، تسهیل‌کننده، تسریع‌کننده، مکمل و تضمین‌کننده پیروزی آن است. این عنصر، نیروی گسترده و بزرگ ذخیره ارتش آزادیبخش است. یعنی در کانون استراتژی سرنگونی رژیم، این ارتش آزادیبخش به‌مثابه هسته مرکزی، عامل کیفی و

عنصر ماهوی قرار گرفته که عنصر کمی و اجتماعی و قوای ذخیره و پشتیبانیش حرکت آن را تسهیل و تسریع می‌کنند و پیروزش را هم تضمین می‌نمایند. بنابراین، اصلاً نباید انتظار داشت که همان شرایط و همان فضا و چشم‌انداز تکرار شود. این مربوط به گذشته است. رژیم هم خیلی خوب می‌داند که اگر به شکستن طلسم اختناق تن بدهد، به نابودی قطعی خودش تن داده است. کم‌این‌که می‌بینید از فردای حرکت عظیم مردم مشهد که زنگها برای رژیم به‌صدا درآمدند، رژیم هر روزش را با بسیج و با انواع مانورها و تشدید سرکوب تحت عناوین مختلف از گردانهای به‌اصطلاح عاشورا گرفته تا بسیج و «نهی از منکر» و با کشاندن نیروهای نظامیش از جبهه‌های جنگ به شهرها تحمل کرده و گذرانده است. اینها چیزی جز افزایش کنترل و محکم‌ترکردن بندهای اختناق نیست. به این دلیل است که این رژیم تا امروز هم دوام آورده و حواسش هم دقیقاً جمع است که این کنترل را از دست ندهد و کمترین حرکتی را سرکوب بکند. به بهانه بدحجابی یا هر بهانه دیگری. سرکوب و خفقان شیشه‌ عمر اوست. اگر این طلسم بشکند یعنی عمرش همان‌جا تمام شده است. بنابراین در چنین شرایطی ما باید خودمان را با واقعیات و سطح امروزی تکامل و بغرنجی مبارزه منطبق بکنیم و درب این انطباق، البته روی پاشنه ارتش آزادیبخش می‌چرخد. یعنی به طور قانونمند باید این را مبنا و پایه استراتژی سرنگونی قرار داد و منتظر تکرار تاریخ یا تصادفات و حوادث نامتعیین ننشست. البته، چنان‌که می‌دانید، این مقاومت در حد توان خود فعالیت داخلی و بال اجتماعی خود را هم گسترش داده و در این زمینه نیز پیش‌تاز و گوش‌به‌زنگ و هوشیار است.

اهمیت خیزشهای مردمی

علیرضا معدنچی - اگر کسی بگوید النهایه این حرکتها و اعتراضات مردمی بی‌تأثیر و بی‌فایده است چه می‌گویید؟

جواب: هرگز این طور نیست. از قضا این حرکتها فوق‌العاده پرفایده، مؤثر، ذیقیمت و دارای خصلت راه‌گشایانه است. مگر همین مقاومت اینها را نمی‌خواست؟ پس برای چه می‌خواستیم درب تنور جنگی خمینی را گل بگیریم؟ اینها از آثار مستقیم زهر آتش‌بس است. پیوسته دعوت می‌کنیم و از مردمان می‌خواهیم که این حرکتها را ادامه و گسترش بدهند. یکی از وظایف مهم ستاد فرماندهی داخل کشور، سازمان‌دادن و دامن‌زدن و سمت و سو دادن به این حرکتهاست. نباید یک روز یا یک‌ساعت و حتی یک لحظه هم دشمن را آسوده گذاشت. هم‌چنان‌که گفتیم، این دو عنصر یعنی عنصر نظامی - ارتش آزادیبخش - و عنصر اجتماعی، مکمل یکدیگر هستند و نمی‌شود از آن صرف‌نظر کرد. بایستی که طغیان خشم مردمی وجود داشته باشد و شعله‌اش بالا و بالاتر بگیرد تا شرایط، کاملاً مساعد و آماده شود. اما اگر بگوئید که پس فقط با همین تظاهرات می‌توان رژیم را زمین زد، جوابش این است که خیر!

ملاحظه می‌کنید که این بحث چه در تاکتیک و چه در استراتژی یک چپ و راستی دارد:

نگرش راست‌گرایانه این است که به صورت قانونمند فکر کنیم که اعتراضات اجتماعی با الگوی سقوط رژیم شاه می‌تواند در یک قیام اجتماعی، رژیم را ساقط کند و دشمن را از پا دربیاورد و خلاصه در اساس همان الگوی آخر زمان شاه تکرار بشود. این راست‌روانه و غلط است. چون شرایط، آن شرایط نیست. مگر این که احتمالات و تصادفات و عوامل نامعین را وارد محاسبه کنیم که بحث جداگانه‌یی دارد و نمی‌توان روی آن‌ها یک استراتژی را بنا کرد.

متقابلاً چپ‌روانه و نادرست خواهد بود اگر فکر کنیم که بدون حمایت و نقش تسهیل‌کننده و تسریع‌کننده و تضمین‌کننده عنصر اجتماعی، عنصر نظامی خلّص به‌تنهایی و در هر شرایطی می‌تواند دشمن را ساقط کند. ما دست‌اندرکار یک جنبش و انقلاب اجتماعی هستیم، پس حمایت و پشتیبانی

مردمان حتمی و ضروری است. رژیم نیز از همین ترس دارد. چون می‌داند که اگر این دو عنصر با هم ترکیب و تکمیل بشوند کارش تمام است. بنابراین، دقیقاً باید در نظر داشته باشیم که این موازنه را از دست ندهیم. هر قدر مقاومت و اعتراض در داخل ایران بیشتر باشد، فضا و شرایط، هم برای حرکت و هم برای پیروزی ارتش آزادیبخش، مناسبتر است. به همین دلیل می‌بینید که ما از آغاز تأسیس ارتش آزادیبخش از هر کس که توان جنگ و حمل سلاح دارد، پیوسته خواستهایم که به صفوف ارتش آزادیبخش بپیوندد. در مورد بقیه هم دعوت و رهنمود این بوده که در داخل کشور، در کارخانه، محله، خیابان، اداره، مدرسه و دانشگاه صدای اعتراض و مقاومت را بالا و بالاتر ببرند، هم‌چنان‌که در باره آثار زهر آتش‌بس و مرگ خمینی نیز که به فعال کردن عنصر اجتماعی و تضادهای درونی رژیم می‌انجامد، به طور مبسوط بحث و گفتگو داشته‌ایم، که حالا، همه آن را به چشم می‌بینند و همه ناظران بین‌المللی نیز بر صحت نقطه‌نظر اعلام‌شده شورای ملی مقاومت ایران در این باره گواهی می‌دهند. خلاصه کنم: رابطه عنصر نظامی و عنصر اجتماعی مثل رابطه تخم‌مرغ و حرارت است که در زمان معینی به پرکشیدن جوجه می‌انجامد.

مفهوم گسترش شورا از نظر بین‌المللی

فرشته اسفندیاری - اجازه بدهید برگردیم به بحث گسترش شورا. سؤال این است که گسترش شورای ملی مقاومت در سطح بین‌المللی چه پیمایی دارد و چه مسائلی را از مقاومت حل می‌کند؟
جواب: هر جنبشی و هر مقاومتی طبعاً با بالهای مختلف حرکت می‌کند. مقاومت عادلانه مردم ایران برای سرنگونی رژیم ضدبشری خمینی هم، یک بال نظامی و یک بال سیاسی دارد.
چنان‌که می‌دانید، ما دوران کار سیاسی گسترده در داخل ایران را در

فاصله بین ۲۲/بهمن/۱۳۵۷ تا ۳۰/خرداد/۱۳۶۰ طی کردیم. یعنی این دوره کار سیاسی را که هدفش افشای حکومت آخوندی بود، با موفقیت پشت سر گذاشتیم. به همین دلیل، رژیم که چاره دیگری نداشت و در میدان سیاسی از ما شکست خورده بود و نمی‌توانست به حرکت مسالمت‌آمیز حتی به نمایش مسالمت‌آمیز ادامه بدهد، ناگزیر در ۳۰ خرداد به طور رسمی و علنی با گلوله به جانمان افتاد. البته قبل از آن هم می‌کرد ولی این قدم و حد آخرش بود. و از روز بعد هم اعدام‌های گسترده را شروع کرد. شعار سرنگونی رژیم و مبارزه مسلحانه ما هم از همان سرفصل آغاز شد. هم‌چنان‌که آلترناتیو و جایگزین سیاسی برای این رژیم هم، در همان زمان تشکیل شد.

اما آنچه که در شرایط کنونی با توجه به اعتلای سیاسی و نظامی مقاومت در داخل کشور دنبال می‌کنیم، بالابردن مقاومت مردمی و اجتماعی است با شعار سرنگونی رژیم و حمایت از شورای ملی مقاومت و ارتش آزادیبخش.

در صحنه بین‌المللی، ضمن یازده سال‌ونیم گذشته، یک کار خیلی گسترده و عظیم در ارتباط با نقض یومیه حقوق بشر در سراسر ایران و در قبال تمام مردم ایران به منظور محکومیت و طرد رژیم جنایتکار و نیز شناسایی مقاومت صورت گرفته است.

این کار هم، از پائین یعنی از مردم کوچه و بازار شروع شده و نه از بالا و با بندوبست. یعنی نه از نوع کارهای زیرجُلکی و مخفی که خمینی در نوفل‌لوشاتو از طریق امثال ابراهیم یزدی و سایر پادوهایش دنبال می‌کرد. پیام کارهای زیر جُلکی خمینی، چنان‌که در کتب مختلف به تفصیل بر ملا کرده‌اند، برای مخاطبینش این بود که آقا خاطر جمع باشید وقتی که ما آمدیم سر کار، وزیر دفاعمان فلانی خواهد بود (اسم مشخص) که مورد اعتماد شماست. وزیر نفتمان فلانی خواهد بود که خدمت خودتان ارادت دارد، یا از اقتصاد خاطر جمع باشید، نخست‌وزیر آینده‌مان هم که به خوبی

معرف حضور است و وزیر خارجه او هم فلانی خواهد بود که سالهاست می‌شناسید و خاطرتان هم جمع باشد که در امور اساسی و زیربنایی سر سوزنی ناپرهیزی نخواهیم کرد و دست به هیچ‌چیز نخواهیم زد و ... بنابراین، در فرودگاه پاریس به ما هواپیما و اجازه پرواز به تهران بدهید و سفارش کنید که بگذارند با مسالمت در تهران بر زمین بنشینیم و کسی هم به جانب ما حتی یک تیر شلیک نکند و ...

می‌خواهم بگویم که یک راه حل و یک آلترناتیو ارتجاعی مثل خمینی اصلاً به فعالیت گسترده سیاسی و دیپلماتیک از پائین، و به یک تشکیلات منضبط و به یک بازوی مسلح هیچ احتیاجی ندارد. اصلاً اینها برایش ضرر دارد. یادتان هست که تا آخرین روز، آخوندها می‌گفتند که «امام فتوای جهاد نداده». عجب «امام» پلید و نابکاری که سالهای سال در مقابل شاه و ساواک فتوای جهاد نمی‌داد، اما در برابر اعضای همین شورا از جبهه دموکراتیک ملی ایران تا مجاهدین جان و مالشان را با فتوا حلال کرد و زندانیان سیاسیشان را هم قتل‌عام کرد.

در یک کلام، چون خمینی سارق انقلاب بود و با بندوبست آمده بود، بنابراین نیازی هم به این فعالیتها و این رنج و زحمتهای سیاسی و نظامی و داخلی و بین‌المللی نداشت. پشت سر حوادث موج‌سواری می‌کرد... اما در مورد شورای ملی مقاومت، الان را نگاه نکنید که دولتها وارد مرحله شناسایی رسمی شده‌اند. ما دیپلوماسیمان را از ۱۲ - ۱۱ سال پیش در بین مردم عادی کشورهای مختلف شروع کردیم. در کوچه‌ها و خیابانهای شهرهای بسیاری از کشورها، برای شهروندان، وضعیت ایران و جنایات رژیم را تشریح کردیم و گفتیم مردم ایران چه می‌خواستند و چه شد. و توضیح دادیم که الان ما چه می‌خواهیم. این فعالیتها و بازتابهایش از کوچه و خیابان، به مطبوعات راه برد و از مطبوعات به اتحادیه‌ها، پارلمانها، مجامع بین‌المللی و دست آخر دولتها. همه جا هم رودررو و چنگ در چنگ رژیم خمینی و دم و دنباله‌هایش بودیم. و لابد می‌دانید

که ایادی رژیم در مجامع مختلف بین‌المللی علناً به تهدید کاظم شهید و دیگر نمایندگان این مقاومت می‌پرداختند و خط و نشان می‌کشیدند و گاه اسلحه کمریشان را نشان می‌دادند... دم و دنبالچه‌های رژیم و اضداد این مقاومت نیز در حد ناچیز و محدودی که می‌توانستند در این سالها از هیچ رذیلتی فروگذار نکردند. با این تفاوت که در نزد خارجی‌ان لحن و شیوه و کلماتی که در فارسی به کار می‌برند تغییر می‌کرد و همه پرده‌ها را با وقاحتی مافوق تصور کنار می‌زدند و به سمپاشی علیه مقاومت می‌پرداختند. گاه برخی مراجع بین‌المللی یا پارلمانها و یا برخی وزارت خارجه‌ها و مقامات رسمی در کشورهای مختلف، آن قدر از بی‌پرنسیبی و مراجعات و نامه‌نگاری اضداد ما به ستوه می‌آمدند که موضوع را با خودمان در میان می‌گذاشتند و ابراز انزجار می‌کردند. از آن باند تبهکار موسوم به اقلیت گرفته تا فلان شیدرقلی اخراجی از شورا و فلان خان‌زاده مذاکره‌جو و فلان سردهسته پیشین ساواک یا دیپلوماسی و وزیر و وکیل شاهی گرفته تا بریده – مزدوران و ریزه‌خواران مختلف دستگاه آخوندی؛ هیچ کاری نماند که در این زمینه علیه ما و به سود رژیم نکرده باشند که امیدوارم روزی با فاکتها و اسناد مشخص، منتشر گردد تا معلوم شود که چگونه از دشمن سبق بردند.

اما بی‌مبالغه بگویم که در این ۱۲ – ۱۱ سال مقاومت ایران به اندازه یک کوه یا یک رود در اطراف و اکناف جهان سند و مدرک و اطلاعیه پخش کرد تا کار خمینی به این جا رسید. بدون مبالغه، نمایندگان صدها میلیون مردم جهان در اتحادیه‌ها و دانشگاهها و پارلمانها و ارگانهای جهانی مختلف تکبته‌ک و مورد به مورد نسبت به مسائل ایران آگاه شدند و به موضعگیری پرداختند. همه این‌ها برای این بود که دنیا، مردم ایران و حقوق و آزادیهایشان را به رسمیت بشناسد و گواهی بدهد که رژیم خمینی نامشروع است و نماینده و سخنگوی مردم ایران نیست و همچنین گواهی بدهد که این مقاومت، این ارتش آزادیبخش و این جایگزین سیاسی،

برحق، عادلانه و مشروع است. و امروز این راه طولانی ۱۲ - ۱۱ ساله طی شده که شما می‌بینید پارلمانهای جهان حرف دل مردم ایران را می‌زنند. باور کنید که در ابتدا اصلاً کسی حاضر نبود حتی به ندای مظلومیت مردم ایران گوش بدهد! یک مبارزه بسیار پیگیر و طولانی سیاسی وجود داشته، تا در سطح جهانی گواهی داده شود که رژیم خمینی نامشروع است، از استحاله خبری نیست و مردم ایران حق دارند در آزادی زندگی کنند. پس مبارزه و مقاومتشان برای سرنگونی این رژیم حق است و راه‌حل و آلترناتیو دیگری وجود ندارد. و این کار عظیم، طاقت‌فرسا و خیره‌کننده البته در زیر رگبار وقفه‌ناپذیر تیربارانها و اعدام و رگبار حقد و کین و لجن‌پراکنی افسارگسیخته دشمن و دم و دنبالچه‌ها و متحدین عملیش در این سالها صورت گرفته است.

حالا در چنین زمینه‌یی، تأثیرات گسترش شورا معطوف است به این‌که دنیا می‌بیند که اگرچه الان آخوندها حاکمند و به جنایت و چپاول مشغولند^F اما ایران، مملکتی است که تاریخی دارد، مردمی دارد و مقاومتی و شایستگی و سزاواری برای آزادی. می‌بیند که در برابر رژیم قرون‌وسطایی حاکم بر ایران، یک مقاومت بی‌نظیر و یک آلترناتیو دموکراتیک وجود دارد که دارای حساب و کتاب و برنامه است. برای دوران انتقال، پارلمان و مجلس دارد و مسئولیت می‌پذیرد. و تنها این جایگزین مردمی و مردم‌سالار، با ارگانهای سیاسی و نظامی و پارلمانی و اجرایی خود و با اتکا به مردم ایران، قادر است رژیم را سرنگون و مشکلات بازمانده از شاه و شیخ را درمان نماید. طبعاً وقتی دولتی از مجلسش به‌عنوان یک توصیه قانونی می‌پذیرد که هر کمکی را مستقیم یا غیرمستقیم به آخوندها باید قطع کرد و بایستی مقاومت مردم ایران را به رسمیت شناخت، معلوم است که شورا با گسترش خود، در سطح بین‌المللی نیز جدی‌تر و مؤثرتر می‌شود.

پیام اصلی

البته تأثیرات گسترش شورا به لحاظ بین‌المللی، از آثار تبعی این گسترش است. اما پیام اصلی، تا آنجا که من می‌فهمم و خودم بسیار مشتاق و آرزومند رسیدن آن هستم، متوجه مردم ایران است. چرا که وقتی چشم‌انداز سرنگونی دشمن، روشن و روشنتر می‌شود، باید بال سیاسی و بال نظامی مقاومت به طور متوازن حداکثر آمادگی را پیدا بکنند. در چه رابطه‌یی؟ قبل از هر چیز و هر کس دیگر، در رابطه با مردم ایران. زیرا مخاطب اصلی، آنها هستند، تا این مقاومت بتواند با بال و پر هرچه گسترده‌تر و هماهنگ‌تر به وظایف سیاسی و نظامی خودش چه در امر سرنگونی رژیم و چه در دوران انتقال ۶ ماهه بعدی عمل کند.

رابطه مجاهدین و شورا

حمید اسدیان - از روز اول تأسیس شورا تا آن جا که به یاد دارم - صرف‌نظر از این که چه کسی با شورا و در داخل شورا بود یا اخراج شده بود - همواره یکی از ادعاهای اضداد مقاومت این بوده که شورا در سازمان مجاهدین تحلیل می‌رود و شورا کسی نیست جز مجاهدین و بقیه‌شان به حساب نمی‌آیند و نیرویی نیستند و تابع مجاهدین هستند و... الان با وضعیتی که پیش آمده به نظر می‌رسد قضیه عکس باشد. یعنی این مجاهدین هستند که در شورا ذوب می‌شوند و هویت شورایی بارز و برجسته‌تر می‌شود و حتی شماری از اعضا مجاهدین را هم فرا می‌گیرد و به عضویت خودش درمی‌آورد. می‌خواستم در این باره مقداری توضیح بدهید. سؤال دیگری هم دارم و آن این‌که با عضویت برخی کادرها و مسئولین مجاهدین در شورا، آیا لطمه به فعالیت‌های سازمانی و تشکیلاتی ما نمی‌خورد؟

جواب: سؤال جالبی است، چون نظیر همین بحث را در جلسهٔ اخیر شورا داشتیم و به اتفاق تعداد دیگری از سازمانها و شخصیت‌های عضو شورا از مریم به‌عنوان مسئول اول سازمان مجاهدین، می‌خواستیم که با اختصاص‌دادن این کادرها و پذیرش عضویتشان در شورا، بیشتر به شورا کمک کند. حتی اگر از کارکردهای اخص سازمانیشان، به سود شورا کم بشود.

طبعاً از موضع حفظ منافع سازمان مجاهدین، مسئول اول این سازمان، می‌خواست که دست بازتری در مورد کادرها و اعضایش داشته باشد. چرا که وقتی یکی از کادرهای سازمان، فی‌المثل نمایندهٔ شورا در فلان کشور می‌شود، دیگر به سادگی نمی‌شود کار او را بسته به مقتضیات یومیّهٔ سازمان کار مجاهدین تغییر داد و مثل سایر کادرها او را جابجا کرد. یا مثلاً کار دیگری هم به او واگذار کرد. چون هر عضو و هر مسئول سازمان باید انبوهی کار انجام بدهد.

با وجود این، آن منطقی که در خاتمۀ بحثها همه به آن رسیدیم و مورد تأیید مجاهدین نیز بود و خود مریم و خواهر مجاهدان فهیمه اروانی جانشین مسئول اول سازمان هم آن‌را تأیید می‌کردند، این بود که امر پیشرفت شورا و آلترناتیو و این مجلس یا پارلمان ملی، در اولویت قرار دارد، ولو این‌که امروز از منافع یک گروه یا سازمانی مایه گذاشته شود؛ که باید هم بشود. این البته رسم همیشگی مجاهدین بوده و بالمال منافعش به همین مقاومت و طبعاً به سازمانها و شخصیت‌های عضو این شورا و همین مجاهدین برمی‌گردد. مگر منافعی که اینها دنبال می‌کنند چیست؟ اول از همه و قبل از همه سرنگونی رژیم است. این بالاترین منفعت است. خوب، وقتی در خدمت این منفعت است پس باید آن را انجام داد و فکر منافع اخص گروهی و سازمانی را ولو جاذبه و دست‌بازی خاص خودش را داشته باشد، نکرد.

اما برگردیم به قسمت اصلی سؤال شما؛ که پرسیدید چطور شده که حالا

مجاهدین در شورا ذوب می‌شوند. خوب، باز هم باعث خوشحالی و خوشبختی است. اگر شورا مظهر خانواده واحد و یگانه ملت ایران است، و اگر همه گروه‌ها هم از میان همین خانواده آمده و از خانواده یگانه و واحد مردم و ملت ایران برخاسته‌اند، پس باید هم، در نماد سیاسی و سخنگوی سیاسی آن خانواده - شورای ملی مقاومت - ذوب شوند. این‌که با دست باز در مورد مجاهدین کلمه «ذوب» شدن را به کار بردم به این خاطر است که به‌عنوان یک مجاهد هم، نظر خودم را در مورد مجاهدین گفته باشم. زیرا که باید بارش را بردارند، هم‌چنان‌که تابه‌حال برداشته‌اند...

اما به عنوان مسئول شورا، من مجاز نیستم که بگویم باید «ذوب» شوند. واقعیت این است که ذوب هم نمی‌شوند بلکه مایه بیشتر می‌گذارند. چون هر سازمان و هر جریانی که عضو شورا است، عضویت رسمی و قانونی و واقعی خودش (خود سازمان یا جریان مربوطه) در شورا باقی است. افرادی - ولو این‌که کماکان عضو آن گروه یا جریان یا سازمان باشند - به‌عنوان فرد به عضویت شورا درآمده‌اند و طبعاً مجازند، حتی خلاف نظر سازمان متبوعشان، رأی بدهند.

درباره عضویت انفرادی در شورا

یک مجلس یا پارلمان ملی را در نظر بگیرید که اعضا و نمایندگان، اعضای احزابی هم بوده یا هستند ولی در آن مجلس، به صورت فردی وارد شده‌اند. یعنی زمانی می‌توانند عضو آن حزب یا سازمانشان نباشند ولی هم‌چنان عضو این مجلس یا این شورا، تا مدتی که دوام قانونی دارد، هستند. در مورد شورا هم، ورود و خروج افراد، به عنوان فرد خودشان مطرح است. پس اگر هر کدام از اعضاء شورا، عضو یک حزب و جریان دیگری هم باشند، برای شورا فرق نمی‌کند. کما این‌که بسیاری از اعضای

جدید که این بار پذیرفته شدند، عضو هیچ جریانی هم نبودند و شخصیت‌های مستقلی بودند. به هر حال، تا آن جا که به شورا و التزامات و تعهدات شورایی مربوط می‌شود، هیچ فرقی بین اعضای آن نیست، چه شخصیت مستقل باشد و چه در عین حال، عضو یکی از سازمانها و احزاب عضو شورا باشد. در مورد اخیر، عضو مربوطه فی‌المثل هیچ الزامی ندارد که در تصمیمات شورایی رأی و نظرش، رأی و نظر سازمانش باشد. در شورا فقط تابع التزامات شورایی است. یعنی اگر چیزی بر حسب اساسنامه تصویب شد، او هم به آن ملتزم است. نظری هم که می‌دهد و در برگه رأی‌گیری ثبت می‌شود، نظر شخص خودش است. می‌تواند نظرش با نظر سازمانی که عضویت آن را دارد — مثل همه پارلمانهای دموکراتیک — یکی باشد، می‌تواند هم یکی نباشد. چرا که عضویت افراد، قائم به شخص خودشان است.

اشتراک منافع اضداد شورا با رژیم

حالا می‌رسیم به آن ادعایی که شما نقل کردید. طبعاً از دشمن (رژیم آخوندی) و از اضداد و مدعیان این مقاومت هیچ‌گونه انتظاری، هیچ‌وقت نبوده و نیست. آنها بقای رژیم را در فنای ما می‌دیدند و می‌بینند و باز هم خواهند دید. و لذا هر سرکوفت و توهین به اعضای شورا را مجاز می‌شمردند. البته دیگر این بحثها، بحثهای تمام‌شده‌یی است. ولی اگر بخواهم سابقه ۱۲-۱۵ ساله آن را یادآوری بکنم، این مدعیان — که اگر خودشان در جایی باشند آن جا را کانون هستی می‌دانند و الا هم که در هر کجا که نباشند آن «جا» هم نیست و وجود ندارد! — کسانی بوده و هستند که یکی یکی یا سر از زیر قیای رژیم درآوردند، یا اذن دخول به حاکمیت ارتجاعی طلبیدند یا اصلاً از ابتدا مزدور بودند و از طریق حمله و هجوم به ما امرار معاش می‌کردند. یا به هر حال هم‌قدم و هم‌نفس آخوندها علیه مقاومت بوده‌اند. چون خیلی واضح است که آنها با

موضعگیریه‌ای هیستریکشان علیه مقاومت و مجاهدین به جیب چه کسی می‌ریختند. خودشان که نیروی جانشین و آلترناتیو نبودند. خودشان که چیزی ارائه نمی‌کردند. جنگ و درگیری همواره بین خمینی بوده و همین شورا و همین ارتش آزادیبخش و همین مجاهدین. این وسط، آنهایی که به ما لنگ و لگد می‌زدند، همین‌طور فی سبیل‌الله که نبود. آدم سیاسی که خوب حالیش هست. وقتی خودش آلترناتیوی ندارد، و حتی هیچ پایگاه و نیرویی ندارد و چیزی را عرضه نمی‌کند، ماحصل کارش، چه بخواهد یا نخواهد (که حتماً می‌خواهد) و چه بداند یا نداند (که حتماً می‌داند) تضعیف این کفه (مقاومت) به سود آن کفه (رژیم) است. چنگ‌زدن به سر و روی این یکی، به سود آن یکی است. کما این‌که می‌بینید امروز هر صدایی در داخل ایران و در صحنه جهانی علیه رژیم بلند می‌شود، تقویت مقاومت ایران در مقابل رژیم است. و بعکس، هر چیزی علیه این مقاومت باشد، به سود دشمن است. این را هر مبتدی سیاسی می‌داند.

خوب، جماعتی از این افراد و جریانها داخل رژیم بوده و هستند و خودشان هم خودشان را ضد رژیم و خواستار سرنگونی آن نمی‌دانند. الباقی هم که در خارجه جا خوش کرده‌اند و حرفه اصلی‌شان «مبارزه» با این مقاومت و گل‌آلود کردن آب به سود رژیم بوده است. چنان‌که در جوابهای قبلی اشاره کردم وقتی که ارتش آزادیبخش شهر مهران را گرفت، آنها اعلامیه دادند که آی، مجاهدین ساکنین غیرنظامی شهر را کشته‌اند! این حرف را حتی رژیم هم نگفت. اینها نشسته بودند در اروپا و آمریکا و نمی‌دانستند که شهر مهران به خاطر کثرت آتشباریه‌های هشت سال جنگ، اصلاً در آن موقع ساکن غیرنظامی نداشت، فقط پاسدارها و نیروهای رژیم بودند. اما اینها کاری با واقعیت نداشتند. باید فرصت را مغتنم شمرده و برای رژیم دم تکان می‌دادند. وزارت ساواک رژیم آخوندی نیز بلادرنگ اطلاعیه این‌ها را در ارگان خارج کشوری خود (کیهان هوایی) چاپ زد. سفارت‌خانه‌ها و مأموران رسمی رژیم نیز اطلاعیه آن‌ها را، با ترجمه و

برجسته کردن قسمتهای تند و تیزترش علیه مجاهدین، برای مراجع بین‌المللی و ارگانهای مدافع حقوق بشر و دولتهای مختلف فرستاده و خاطرنشان کرده بودند که: ببینید! این مجاهدین که این همه ما را به نقض حقوق بشر متهم می‌کنند و از نقض حقوق بشر در ایران گزارش و اطلاعات دروغ منتشر می‌کنند و برای ما محکومیت می‌خرند، خودشان به گفته دیگر ایرانیان اپوزیسیون خود تبعیدِ مقیم خارجه - که هیچ فشاری هم از جانب ما (رژیم) روی آنها نیست - مرتکب این «جنایات» شده‌اند و لذا نباید دعاوی آن‌ها (مجاهدین) را در باره جمهوری اسلامی جدی گرفت و... افرادی را هم که به عنوان شکنجه‌شده به مجامع بین‌المللی می‌آورند، تماماً ساختگی است.

در اطلاعیه مورد بحثِ فرومایگانِ مزبور، که رژیم ترجمه و ارسال کرده بود، آمده بود (در کیهان هوایی ۶۷/۴/۲۹ عیناً درج شده) که «مجاهدین در یک حمله مشترک با عراق» به شهر مهران حمله بردند و «صدها تن از ساکنین غیرنظامی» توسط مجاهدین «کشته و مجروح» شدند. برخی مراجع و دولتها این یاوه‌های رژیم و مزدورانش را با ما در میان گذاشتند. جالب این بود که در فتح مهران یک هیأت ۴۰ نفره از خبرنگاران خبرگزاریها و معتبرترین رسانه‌های بین‌المللی در صحنه حاضر بودند و به مدت ۳ ساعت جریان فتح مهران را گزارش و عکسبرداری و فیلمبرداری می‌کردند و به چشم دیده‌بودند که نه حمله مشترکی با عراق در کار بود و نه حتی یک فرد غیرنظامی در مهران وجود داشت. علاوه بر این، بیش از هزار و سیصد اسیری را که به پشت جبهه منتقل شدند نفر به نفر شمرده و با بسیاری از آنها مصاحبه کرده بودند. این را هم که رژیم دو لشکر با همه تسلیحات از دست داده و ارزش مجموع غنایم ما و خسارات وارده به رژیم حدود دو میلیارد دلار است را هم خودشان مخابره کرده بودند.

بعدها شنیدیم که یکی از مراجع بین‌المللی، که موضوع آن ترفند رژیم و اطلاعیه کذابی را با ما در میان گذاشته بود، در کمیسیونی با حضور

نمایندگان دولتهایی که رژیم را به خاطر نقض حقوق بشر محکوم کرده بودند، گفته بود که خوب است که این ها (امضاکنندگان اطلاعیه‌یی که رژیم آن را به عنوان مدرک خودش فرستاده بود) به اصطلاح اپوزیسیون و در خارج از ایران هستند، اگر داخل ایران و با رژیم بودند دیگر چه می‌کردند و چه می‌گفتند!!

نمونه دیگر

در خاتمه سلسله عملیات تدافعی مروارید در فروردین ۷۰ نیز چیزی شبیه به همین را داشتیم که نقل آن را بی‌مناسبت نمی‌دانم، تا فی‌الواقع روشن شود که اضداد این مقاومت بدون ذره‌یی مبالغه دم و دنبالچه و قوای پشت جبهه رژیم آخوندی هستند. یادتان هست که دنیا را از گردکشی مشترک مجاهدین و عراق پر کرده بودند (رژیم و ریزه‌خوارانش). باز هم رژیم حرفها و مواضع و نشریات و اطلاعیه‌های هم‌خطها و متحدانش را برای مراجع مختلف ارسال کرده بود تا حرفهای ما در مورد نقض حقوق بشر در ایران را بالمال بی‌اعتبار کند و وارد نظم نوین جهانی شده و وام و اعتبار بگیرد و سلاح بیشتر بخرد. آن موقع هنوز تهاجم هوایی رژیم به قرارگاه اشرف و داستان کردهای کشور هم‌جوار هم پیش نیامده بود تا برای همه مثل روز روشن شود که رژیم برای مقاومت ایران و ارتش آزادیبخش در آن وانفسای بعد از کویت چه آشی پخته بود و اگر کاسه و کوزه‌اش را بر سر خودش نمی‌شکستیم، معلوم بود که نتیجه چه می‌شد. به هر حال، این بار هم پس از این که از طریق دولتها و مراجع مختلف در جریان قرار گرفتیم، خودمان یک پرونده قطور از دعاوی اضداد و مزدوران و رژیم تهیه و با ارسال آن خواستار بازدید هیأت‌های بین‌المللی از صحنه‌های نبرد مروارید شدیم. سرانجام هیأت رسمی ملل متحد آمد. صحنه را دید. با پاسداران اسیر شده به تنهایی و به طور خصوصی گفتگو کرد. غنایم و مجموعه

مدارک و اجساد به جا مانده از لشگرها و تیپهای سپاه پاسداران را هم دید. مزار شهدای خودمان و فیلمهای مربوط به اجساد مثله شده آنها و فیلمهای صحنه‌های نبرد یک ماه و چند روزه از قرارگاه حنیف (شمال شرقی شهر عراقی طوز) تا جلولا و خانقین و ارتفاعات مروارید را هم نشان دادیم. فیلمبرداریهای انجام شده از پایگاهها و قرارگاههای غارت‌شده‌مان در کردستان عراق را هم دید. فیلم مربوط به اسیرانی که در همین سلسله نبردها گرفته و آزاد کرده بودیم هم حاضر بود. و این در شرایطی بود که رژیم و مزدورانش هر روز از تهاجمات ما به کرکوک و موصل و اربیل و سلیمانیه و... خبر می‌دادند!

نمونه دیگر-اسیران جنگی

نمونه دیگری که باز به همین مناسبت یادم آمد مربوط به اسیران جنگی است. چه آنهایی که در نبردهای ارتش آزادیبخش اسیر شده بودند و چه آنها که از اردوگاههای اسیران جنگی عراق داوطلبانه و با تقاضای مکتوب خودشان به ما پیوسته بودند. اگر یادتان باشد رژیم و دیگر اضداد ما، پیوسته در این باره داستانها می‌گفتند و می‌نوشتند. از قساوت مجاهدین و از اعمال زور و...

درمورد اسیران ارتش آزادیبخش که می‌دانید از روز اول، مراجع بین‌المللی را به دقت و به تمام و کمال در جریان قرار می‌دادیم و اسامی را هم منتشر می‌کردیم و بعد در فاصله چند ماه، همه آنها را آزاد می‌کردیم. هر کس می‌خواست، او را تا مرز همراهی و به ایران می‌فرستادیم و به صلیب سرخ اطلاع می‌دادیم و هرکس هم اصرار بر ماندن نزد ما می‌کرد (چه به صورت میهمان و چه رزمنده داوطلب) تا هر زمان که خودش می‌خواست می‌پذیرفتیم و آنها که تا امروز مانده و برادران خودمان هستند هرگز اسیر محسوب نشده و اغلب سوابق طولانی در هواداری

داشتند. در بازدیدهای مکرر صلیب سرخ، یکی از گرفتاریهای من همیشه این بود که با خواهش و پیغام کتبی و شفاهی از این عزیزان بخواهم که دندان روی جگر گذاشته و به بازدید و مصاحبه اختصاصی و خصوصی — که خیلی برای آنها گزنده و دردآور بود — تن بدهند و حرمت صلیب سرخ بین المللی را حفظ کنند. چرا که نمی خواستند به عنوان اسیر مخاطب واقع شوند و خونشان به جوش می آمد که رژیم با فشار روی صلیب سرخ باز می خواهد آنها را نزد خانواده خودشان در ارتش آزادیبخش اسیر محسوب کند. اینها که می گویم در نزد کمیته بین المللی صلیب سرخ ثبت و مکتوب شده است.

در مورد اسیران جنگ ایران — عراق که از اردوگاهها مصرانه داوطلب پیوستن به ما شده بودند، نیز وضع به همین قرار بود. مدتها در پذیرش آنها تأخیر کردیم. بارها و بارها، به مجاهدین، به دولت عراق، به ملل متحد و به صلیب سرخ و سایر مراجع نامه نوشتند و تقاضای مکتوب دادند و بعد هم در قرارگاههای ارتش آزادیبخش، مکرراً مورد بازدید و گفتگوی خصوصی واقع شدند. بعد از قضایای کویت و قبل از شروع جنگ و بمباران، از همه شان خواستم که بار دیگر انتخاب نموده، و در صورت تمایل به هر کجا می خواهند بروند. عده ای رفتند و برادران خودمان که اغلب سابقه هواداری داشتند، ماندند و باز هم درد بازدیدهای چند باره صلیب سرخ را به خواهش من تحمل کردند، تا مدتی پیش که صلیب پس از چند سال، برگه رسمی «آخرین فراخوان» صادر کرد و انتقال آنها از کنوانسیون سوم ژنو به کنوانسیون چهارم یعنی خروج از هرگونه موقعیت حقوقی اسیر جنگی و قرار گرفتن در موقعیت حقوقی پناهندگی سیاسی را اعلام نمود. نمایندگان صلیب سرخ، در بازدیدهای خود به کرات از رفتار و طرز برخورد مجاهدین در این اثنا تقدیر نموده و شرح دقیق بازدیدها را به مرکزشان در ژنو گزارش کرده اند. منظورم این است که در ارگانهای مختلف بین المللی تبلیغات و حرفهای دشمن و مزدورانش را به مُفت نمی خردند.

نمونه دیگر-کمپ پناهندگان

یادتان هست که رژیم و ارگانها و دم و دنبالچه‌های مختلف آن، اردوگاههای پناهندگی ایرانیان در عراق را که در آنها دهها هزار اتباع ایران زندگی می‌کنند و از شروع جنگ ۸ ساله و حتی قبل از آن تأسیس شده (هم در عراق و هم متقابلاً در ایران) تبعیدگاه و زندان مجاهدین جلوه می‌دادند! در این مورد نیز همه چیز برای مقامات ملل متحد و کمیساریای عالی پناهندگی و برخی دیگر از ارگانهای بین‌المللی روشن است. در اثنای قضایای کویت و بعد از جنگ، رژیم از طرق مختلف، دولتها و فرودگاههای مختلف را اغفال کرده بود که قرار است از عراق «تروریست ایرانی به منظور انجام عملیات تروریستی» به کشورهایشان بیاید... در اثنای جنگ، حساسیت کشورها روی مسافرین عراق، به دلایل واضح، کاملاً بالا رفته و محدودیتهای زیادی وضع کرده بودند. یادتان هست یک بار در اتریش تعدادی ایرانی را بر حسب گزارش ایادی رژیم دستگیر کردند که گوئیا از سوی مجاهدین قصد عمل قهرآمیز داشته‌اند که البته بطلان آن و نسبت دادن آنها به مجاهدین سریعاً آشکار شد. رژیم، علاوه بر این، با نامه‌های رسمی از طرق مختلف مدعی حمل مواد مخدر و حتی خون آلوده توسط مجاهدین و مسافرین عراق به اروپا شده بود و خلاصه سعی داشت هر طور شده راههای مواصلاتی ما را محدود یا قفل کند. علی‌المعمول کسانی را که تاب و توان تحمل شرایط عراق را نداشتند با صرف وقت و انرژی و هزینه زیاد به کشورهای اروپایی یا ترکیه می‌فرستادیم. اما در آن مقطع واقعاً امکانات بسیار محدود شده بود. مخصوصاً برای کسانی که مدارک قانونی معتبر نداشتند. حتی برای کسانی که مدارک کاملاً معتبر داشتند، در چند مورد، من در نزد چند دولت ناگزیر به مداخله شخصی شدم. اما واضح است که پذیرش دولتها بسیار محدود و ناکافی است. مخصوصاً که انبوهی

از هموطنان که حتی سابقه طولانی مبارزاتی هم نداشتند در این مقاطع سر می‌رسند و خواهان کمک و حل و فصل مسایل قانونی و پناهندگی می‌شوند و خوب است بدانید که تاکنون مسایل بسیاری از اینان به پشتوانه همین مقاومت و امکانات محدود آن حل و فصل شده است. حالا مسایل مربوط به انتقال اطفال خردسال را هم بر اینها بیفزایید (علاوه بر حملات نظامی و توطئه‌های تروریستی یومیه رژیم در آن مقطع) و ببینید رژیم و ابواب جمعی او می‌خواهند تا کجا از آب گل‌آلود ماهی بگیرند... اما خوشبختانه، به‌رغم همه دست‌بستگیها، سرانجام توانستیم انبوهی از ایرانیان جلای وطن نموده را با شمار قابل توجهی از ساکنان اردوگاههای پناهندگی که تحت نظر مستقیم دفتر کمیساریای عالی پناهندگی ملل متحد است، به اروپا یا لاقل ترکیه برسانیم به نحوی که تعجب برخی مقامات رسمی را نیز برانگیخت. علاوه بر این، مقامات رسمی دست‌اندرکار به دقت و با جزئیات در جریان تلاشهایمان برای تسهیل امور و زندگی یومیه پناهندگان هستند. ملاحظه می‌کنید که برای همه مراجع و ارگانهای رسمی - اعم از دولتی و غیردولتی - دست رژیم و ایادیش رو شده و اصولاً هیچ ناظر و شخص بی‌غرض و مرضی برای دعاوی آنها در هیچ زمینه‌ی حساب جدی باز نمی‌کند.

چه کسی از هم پاشید!

هنوز افتضاح «ایران گیت» از ذهن کسی نرفته است. رژیم آن‌همه جیغ و داد به اصطلاح ضداستکباری راه می‌انداخت، ولی معاملات و روابط پنهان با اسرائیل و خرید سلاح از آمریکا و داستان کنتراتها به راه بود. این قبیل افراد و محافل هم که قرار نبوده به شما بگویند به‌به چقدر شما پاکباز و از خود گذشته و چقدر دموکراتیک هستید. اینها پشت‌جنبه و نیروی ذخیره همان پاسداران و جلادان بودند و خنجر دژخیمان را روی گردن ما

تیزتر می‌کردند و باز هم خواهند کرد. خوب معلوم است، طالع‌بینی‌های اینها، پیوسته این بوده که مجاهدین از بین رفتند و تمام شدند و یا شورای ملی مقاومت از هم پاشید و...

من آرشیو و پرونده‌اش را دارم، اگر خواستید برایتان می‌آورم که راجع به متلاشی‌شدن شورای ملی مقاومت و شقه‌شدن و از بین رفتن مجاهدین، چقدر رطب و یابس به هم بافتند و ما هم همیشه به آنها گفتیم صبر کنید تا ببینیم چه کسی از هم پاشیده می‌شود. و امروز می‌بینیم همانهایی که به ما می‌گفتند پاشیده شدید یا خواهید شد، خودشان ذوب و مضمحل شدند و اصلاً از بین رفتند. یکی می‌گفت که «ستاد آه‌نین رزم پرولتاریا» است و نخواهد گذاشت که کاندیداهای امپریالیستی - منظور مجاهدین - بر سر کار بیایند! نمی‌دانم الان این فلک‌زده‌ها کجا هستند؟ بگذریم، داستان‌ش مربوط به گذشته بود.

قضیهٔ اخراجها!

معلوم است! براساس طالع‌بینی‌های این‌گونه افراد یا محافل، آن‌چنان که گفتید قرار بوده است که مجاهدین، شورا را در خودشان ذوب کنند و یا دعاوی دیگری از این قبیل، ولی گویا حالا معکوس شده! اما آخر، موضوع این نیست. اگر که در این مرحله از تاریخ مقاومت و انقلاب، شورایی لازم نبود و این کار غلط بود، مجاهدین که با کسی تعارف ندارند، می‌گفتند آقا نمی‌خواهیم و اصلاً دنبال تشکیلش هم نمی‌آمدند. چه کسی پیشنهادش را داد و آن را تشکیل داد؟ معلوم است که وظیفهٔ مجاهدین بوده و غیر از این هم نباید می‌بود. باید بعد از مشروطه - نزدیک به ۹۰ سال دارد می‌شود - بالاخره این طلسم می‌شکست و یک‌چنین مجموعهٔ ائتلافی پایدار سیاسی، به وجود می‌آمد و خودش را بارز می‌کرد. خوب، همه حرف وحدت را می‌زدند. ولی ما طی ۱۲ سال عملش را ارائه کردیم. اضداد ما همیشه گفته‌اند و باز هم خواهند گفت که شورایی در کار نیست. جالب این است که بعد، وقتی یکی مثل

آن بنی‌صدر، پالانش کج می‌شد و با خمینی نامه‌نگاری مخفی می‌کرد و به همین خاطر شورا اخراجش می‌کرد، اضداد می‌گفتند حالا بعد از اخراج این یکی، دیگر شورایی نیست.

عین همین داستان بعداً در رابطه با قاسملو باز تکرار شد. وقتی ثابت شد که کاملاً بریده و خواهش و تمنا و روشنگری و نصیحت برادرانه در او اثر نمی‌کند و حاضر نیست از مذاکره‌جویی و تسلیم‌طلبی در قبال رژیم و جلادها دست بردارد و به همین دلیل از شورا اخراج شد، باز گفتند: خوب، حالا دیگر شورای ملی مقاومت در کار نیست. نمی‌دانم چگونه است که وقتی کسی عضو شورای ملی مقاومت بود، انگار هیچ چیز نبود! ولی همان «هیچ چیز» وقتی که می‌رفت، بیا و ببین که اینها چطور او را حلواحلوا می‌کردند. مشخص هم بود داستان در اعماق، بر سر رابطه‌یی است که خود اینها با رژیم دارند. اما واقعیت چیست؟ واقعیت این است که اصالت شورا در مقاومت و در اصول آن است و نه در ژست صوری وحدت به هر قیمت. هر کس عضو شورا است، با هویت خودش، با نقطه‌نظرها، جایگاه و با رأی خاص خودش، تمام این راه ۱۲ ساله را آمده. در تصمیم‌گیریهای شورایی هم هر جا به اقناع و اتفاق نظر رسیده‌ایم، بعد از بحث، جدل و مناقشه کشاف بوده و ذره‌یی تحمیل در کار هیچ‌کدام ما نبوده‌است.

حالا در سؤالی که طرح کردید، اگر منظور شما از ذوب‌شدن مجاهدین در شورا عضویت تعدادی از اعضای هیأت اجراییشان در شورا است، خوب، طبعاً بایستی افتخار بکنند و تابه‌حال هم مجاهدین برای راه‌انداختن شورا و برای تحکیم و تثبیت و معرفی آن، براساس وظیفه، کارشان را انجام داده و جانشان را تقدیم کرده‌اند. کسی که دم از آزادی ایران و مردم ایران می‌زند، خوب، این‌که حداقل است. چشم‌داشت دیگری هم نباید داشت، بگذریم که مسئولان سایر جریانهای عضو شورا نیز بعضاً به عضویت شورا درآمدند که جای خوشوقتی است. اما چنان‌که گفتم، حتی عضویت همین تعداد از مسئولان مجاهدین در شورا کار ساده‌یی نبود. بالاخره می‌باید مایه‌اش را همین سازمان

و مسئول اولش می‌پرداخت و در جلسات اخیر شورای ملی مقاومت، اعضای شورا به اتفاق خود من، وقتی را گذاشتیم و با او مفصلاً بحث کردیم تا مجابش بکنیم و قبول کند که این اقدام و این مایه‌گذاری از سازمان برای گسترده‌کردن بال سیاسی مقاومت ضروری است. حالا هر مقدار که به‌عنوان عضو شورا، کار و مسئولیت و وظیفه بر دوشان باشد، معلوم است که مقدم است و باید انجام بدهند. انشاءالله که به کارهای سازمانی خودشان هم برسند. ولی در هر حال مسئول اول سازمان می‌باید قبول می‌کرد که اگر هم به خاطر این عضویتها جایی خالی می‌شود و کاری زمین می‌ماند، به ترتیب دیگری با فعالیت بیشتر سایرین آن را در چارچوب سازمان مجاهدین پر کند. کما این که بقیه سازمانهای عضو شورا نیز همین مایه را برای کار شورایی گذاشته‌اند و آنها هم می‌باید کارهای خاص گروهیشان را با فعالیت بیشتر تأمین کنند، به خاطر این که امور شورا بهتر و بیشتر به جریان بیفتد...

اما اگر از من می‌پرسید که تکلیف مجاهدین چیست؟ به نظر من وظیفه تاریخی‌شان حکم می‌کند که در شورا ذوب بشوند. منظورم ذوب‌شدن در مصالح عالیله ملی ایران و در آرمانها و خواست مردمشان است و فکر نمی‌کنم تا امروز هم چیزی غیر از این شده باشد. در ارتش آزادیبخش هم همین‌طور است. مقاومت با دو بال و با دو پا راه می‌رود: نظامی و سیاسی. هر دوی اینها باید متوازن، هماهنگ و هر چه گسترده‌تر باشند و این، انشاءالله، امر سرنگونی رژیم خمینی را تسریع می‌کند.

اتفاق نظر در زمینه گسترش شورا و ازدیاد فعالیتهای داخلی و بین‌المللی آن

حمید اسدیان - اگر سرتی نیست، آیا می‌شود در این مورد هم توضیح بدهید که رویکرد سایر اعضا و جریانات سیاسی داخل شورا با این مسأله چگونه بود؟

جواب: خیر، سَرّی نیست. این توضیحاتی را که دادم، دقیقاً حرفها و مواضع جمعی و شورایی بود. مخصوصاً جریانها و سازمانهای دیگر عضو شورا. همه ما در راستای گسترش شورا و ازدیاد فعالیتهای داخلی و بین‌المللی، این را خیلی مثبت و به‌جا می‌دیدیم و شورا به اتفاق آرا آن را تصویب و مرا موظف به اعلام آن در اطلاعیه پایانی اجلاسیه کرد. در صحبت‌های قبلی اشاره کردم که اگرچه تقاضای عضویت، فردی است، ولی در هر حال در صحبت و گفتگو از سوابق افراد، معمولاً نیاز به معرفیهایی داریم. طبعاً بهترین معرف برای آنهاست که در ارتش آزادیبخش یا در سازمانهای عضو شورا عضویت دارند، مسئولین این گروه‌ها و جریانها بودند. بطور کلی، از آن‌جا که عالیت‌ترین مصالح تمامی شورا و کل آلترناتیو مطرح بود از شخصیتها و جریانات عضو شورا هیچ‌کس نبود که از چیزی فروگذار کند. هر کدام در حدی که می‌توانستند مایه گذاشته و می‌گذارند و در این مورد در خاتمه بحثها، کاملاً اتفاق نظر داشتیم.

شورا بدون رأی و رأی‌کشی

بهرروز میرزایی - آیا عضویت تعدادی از فرماندهان ارتش آزادیبخش و اعضای مجاهدین در شورای ملی مقاومت باعث نمی‌شود که برخی مطرح کنند که آرای مجاهدین در شورا بالا رفته؟

جواب: خوب هر چیزی می‌شود گفت. اما واقعیت این است که اصولاً ما مسأله رأی و رأی‌کشی را لاقلاً در دوران انتقال، از اساس و از همان اول حل کردیم. زیرا با توجه به اساسنامه شورا که در ابتدا برایتان خواندم، این مسأله اصلاً جا و نقشی ندارد؛ چرا که: «تصمیمات شورا با اکثریت آرای مجموع اعضای حاضر و عدم مخالفت سازمانهای عضو اتخاذ می‌گردد». بنابراین، از همان اوایل تأسیس شورا، این موضوع از ریشه حل شده و فی‌المثل سازمان مجاهدین هم مثل سایر سازمانها، این حق مخالفت

و در اصطلاح این حق وتو را داشته و دارد. یعنی در حالی که شخصیت‌های منفرد و از جمله همین اعضای جدید چه از مجاهدین یا جمعیت دفاع از دموکراسی و استقلال یا جبهه دموکراتیک یا چریک‌های فدایی و کانون توحیدی اصناف و استادان متعهد دانشگاه‌ها- این حق را ندارند، اما سازمان‌های عضو، هم‌چنان از این حق برخوردارند. بنابراین، ملاحظه می‌کنید که از لحاظ رأی و رأی‌کشی، چیز اساسی فرق نکرده. خوشبختانه هیچ‌کدام از سازمان‌ها و جریانات عضو شورا هم نیازمند به این شیوه نبوده و الان هم نیستند. پس این‌که دو نفر یا ده نفر و یا هر چه بیشتر و حتی چندصد نفر از هر حزب یا سازمان عضو شورا کم و زیاد بشود و به‌طور انفرادی به عضویت شورا پذیرفته شوند یا از شورا خارج شوند، به‌دلیل حق وتوی سازمان‌های عضو، در آرای آنها فرق اساسی نخواهد کرد. وانگهی اگر مسأله به رأی و رأی‌کشی واگذار می‌شد، خوب از اساس یعنی از روز اول، این اساسنامه پذیرفته نمی‌شد. هم‌چنان‌که در جواب به یکی از سؤالات دیگر گفتم، لابد باید جبهه‌یی تشکیل می‌شد و هر کسی براساس عدد و رقم نیرو و توانش وارد این ائتلاف می‌گردید. خوشبختانه آمادگی مجاهدین برای این‌که اصولاً وارد این نحوه چرتکه‌انداختن‌ها و این دستگاه محاسبه نشوند، از روز اول مسأله را از اساس حل کرده است. گفتم که شورا به مقاومت و پایداری و اصولش پابرجاست. اگر اعضای آن می‌خواستند گوشت قربانی بین خودشان تقسیم کنند و اگر مشتاق آزادی نبودند و دردِ جاه و قدرت داشتند. اولاً تا امروز دوام نمی‌آوردند و ثانیاً از روز اول این اساسنامه را نمی‌پذیرفتند که ظرف ۶ ماه، همه چیز را به رأی مردم واگذار کنند.

در پایان سال ۶۰ و اوایل سال ۶۱ که در پاریس همین اساسنامه تصویب شده بود، که هر عضو شورا یک رأی، و سازمان‌ها حق مخالفت داشته باشند، پنهان نمی‌کنم که بسیاری از اعضا و هواداران خود مجاهدین به من اعتراض می‌کردند که چرا این‌طور است؟ این که عادلانه، یا حتی

دموکراتیک نیست. جواب من هم در یک کلام این بود که برای دستیابی به دموکراسی، از قضا این دموکراتیک است. یعنی بالاخره برای خاتمه دادن به همه این تفرقه‌های تاریخی، بگو مگوها و کش و واکشها، بالاخره یکی باید قدم پیش بگذارد و بپذیرد که هر عضو یک رأی داشته باشد. حالا سازمان شما هم، مثل بقیه حق مخالفت دارد که چیزی خلاف آرمان و عقیده‌اش و مشی آن تصویب نشود. خیلی از موارد را هم ممکن است قبول نداشته باشد، ولی کافی است مخالفت نکند. بنابراین ما در اصل برای شورا، سنتی را پایه‌گذاری کردیم که با یک چنین مسائلی به‌کلی غریبه و بیگانه است. در همان زمان، در جواب به ایرادات و انتقادات برحق بعضی از مجاهدین و هواداران‌شان گفتم — و همه هم قانع شدند — که مگر شما تمام وجود خودتان را مایه نگذاشتید، مگر شما نسل شهیدان نیستید؟ پس ارج و قرب تاریخی شما نزد ملت ایران در این است که اصلاً دنبال این قبیل محاسبه‌ها، چشمداشت‌ها و چرتکه‌انداختن‌ها نروید. آری، شما باید این حکومت را سرگون کنید. تمام درد و رنج آن را هم بدون چشمداشت و طلبکاری تحمل بکنید و الاً فتنه و فساد و خیانت خمینی بی‌انتهای ادامه خواهد داشت. بعد هم باید خودتان را سرش‌ماه بکشید کنار و بگویید مردم رأی بدهند. اگر مردم به صورت دموکراتیک به شما رأی دادند، خیلی خوب، لابد می‌گویند: مثلاً شما ۲ سال یا ۴ سال نماینده مجلس هستید. مجلس مؤسسان که اصلاً دوره و عمرش دوساله است. اگر نه که هیچ، بروید بی کار سیاسی مسالمت‌آمیز خودتان.

بنابراین، در جواب به سؤالتان فکر می‌کنم روشن شده باشد که اصولاً بالا و پایین رفتن تعداد اعضا، تأثیر تعیین‌کننده ندارد. در همان سال ۶۰، در جواب به اعتراض و انتقادات اعضا و هواداران مجاهدین، باز هم من گفتم و نوشتم، این‌که سازمان مجاهدین یک رأی و یک شخصیت تنها و مستقل هم یک رأی داشته باشد، ممکن است در محاسبات عددی، عادلانه نباشد، ولی ما هدفمان چیز دیگری است. اصلاً فرض کنید که یک جریانی

ده، دوازده تا عضو یا سمپاتی‌زان بیشتر نداشته باشد ولی در هر حال این جریان هم مثل یک سازمان با ابعاد مجاهدین و نظیر هر سازمان دیگر عضو شورا باید یک رأی داشته باشد و حق مخالفت آن هم مثل بقیه محفوظ و مساوی است. در جواب انتقادات، در همان زمان اضافه کردم ما نمی‌باید از کسی بپرسیم که شما چند نفرید و چقدر می‌پردازید؟ این سؤالات را ما رسم نکردیم. طرح این سؤالات یعنی از ابتدا، سنگ بنا را براساس تعادل قوا گذاشتن. ما نمی‌خواهیم وارد این منطق و این دستگاه بشویم. این منطق برای ما که خمینی‌گزیده هستیم، ضداست. بگذارید این را که هر کس چه میزان رأی دارد مردم در انتخابات آزاد بیان کنند.

ضرورت بازگرداندن اعتماد مردم

در جواب مجاهدین که می‌گفتند خیانت را خمینی کرده، به ما چه ربطی دارد؟ گفتم نباید بگویید به ما چه. این درست که یکی خراب کرده، اما یکی هم باید بیاید درست کند. یکی اعتماد را مخدوش کرده و از بین برده؛ شما باید بیایید درست کنید. آن جانبازی در صحنه نظامی و در عملیات و یا در مقابل جوخه‌های اعدام و روی تخته‌های شکنجه، این از خودگذشتگی در صحنه سیاسی را هم می‌خواهد.

ممکن است یکی بگوید که تعدادشان در شورا اضافه شده، در جواب این مسأله، علاوه بر آن توضیحاتی که دادم، این نکته را اضافه می‌کنم که در همه پارلمانها هم بالاخره یکی اکثریت دارد، یکی اقلیت. طبعاً حزب اکثریت در پارلمان کرسیهای بیشتری دارد. این چیز عجیب و غریبی نیست. منتها اکثریتی را که مجاهدین دارند، در رأی و رأی‌کشی به دردشان نمی‌خورد. اکثریت معمول در پارلمانها به درد این می‌خورد که یک خطی را پیش ببرد و آن‌چه را که خودش می‌خواهد به‌صورت قانون

دربیاورد. اما این‌جا نمی‌تواند این کار را بکند، چون حق مخالفت سایر جریانها و سازمانها به‌جای خودش باقی است. بنابراین، موضوع گسترش شورا از اساس نمی‌توانسته به خاطر رأی و رأی‌کشی باشد بلکه، هدف، افزودن بر فعالیتها و برجسته کردن مشترکات شورایی است. کما این که شمار قابل توجهی شخصیتهای مستقل نیز همین بار به عضویت شورا درآمده‌اند. چنان‌که گفتم، اگر امکان دسترسی به یک رأی‌گیری واقعی می‌بود، اصلاً ما دیگر در دوران انتقال نبودیم و مسائل حل بود. ای‌کاش این‌طوری می‌بود و لازم نبود که خارج از خاک وطنمان باشیم. اما این مقاومت به پای ما نوشته شده و باید به آن مفتخر و شکرگزار و صبور باشیم.

مشروعیت ناشی از مقاومت

این را هم اضافه کنم که موضوع اکثریت و اقلیت الان هم بی‌پایه نیست. چون از اول گفتیم و همهٔ اعضای شورا به اتفاق پذیرفتیم — در ابتدای برنامهٔ شورا و دولت موقت هم قید شده — که مشروعیت در این دوران ناشی از مقاومت است. می‌خواهم بگویم که حتی همین اکثریت عددی هم که مانع حق مخالفت سایرین نیست، بی‌پایه نیست و پایه‌اش روی مقاومت است. اگر صندوق رأی‌گیری می‌بود، طبعاً مشروعیت ناشی از رأی و انتخاب مردم بود. اما وقتی که نیست، باید ببینیم هر کس برای رسیدن به حاکمیت ملی و مردمی، برای این که مردم بتوانند رأی بدهند و حق انتخاب داشته باشند، چقدر مقاومت می‌کند و چقدر فدا می‌کند و مایه می‌گذارد. وقتی می‌گوییم مشروعیت ناشی از مقاومت است، موضوع از دید شورا این‌طور نیست که یکی بیاید فقط حرفهای خوب ولی کم‌خرج یا بی‌خرج بزند. باید دید چه مقدار حاضر است مایه بگذارد. کافی نیست که آدم فقط لاف دموکراسی یا آزادی بزند، باید دید در برابر دشمن آزادی و

دموکراسی چه می‌کند.

اما شاخص، عشق به آزادی و دموکراسی، جنگ با دشمن آزادی یعنی حکومت آخوندی است. والا هیچ‌وقت خوب و بد از یکدیگر تمیز و تشخیص داده نمی‌شود. انکار همه رنگها در بی‌رنگی فرو می‌روند. درحالی‌که باید از یکدیگر تشخیص داده شوند. هر کسی می‌تواند در وطن یا دور از وطن، در این محفل یا آن نشست، در این دیدار یا آن بازدید، دم از آزادی، دموکراسی و این‌طور چیزها بزند. هیچ‌کس که به زبان خودش ضد این حرفها را نمی‌زند. پس با چه معیاری باید تمیز و تشخیص داد؟ معیار درست، واقعی و عملی این است که ببینید آن که دوستدار آزادی و دموکراسی است، با ضدآزادی و ضددموکراسی چقدر می‌جنگد و چقدر مبارزه می‌کند. راستی چه کسی مانع آزادی و دموکراسی است؟ جز رژیم؟ چه کسی جوخه‌های اعدام راه می‌اندازد؟ چه کسی اختناق را حاکم کرده؟ چه کسی شکنجه را رواج داده؟ چه کسی قلمها را شکسته و دهانها را دوخته؟ معلوم است که رژیم خمینی و این را همه به چشم می‌بینند. پس آن کسی بیشتر مشتاق و عاشق آزادی و دموکراسی و حاکمیت ملی و مردمی است که علیه دشمن‌ترین دشمنان این آرمانها یعنی رژیم خمینی، بیشتر مبارزه و مقاومت می‌کند و بیشتر می‌جنگد. مشروعیت از این‌جا نشأت می‌گیرد. اگر معیار مشروعیت در این دوران مقاومت است، گیرم که این تعداد اعضای این جریان، بیشتر باشد، چه چیزی نقض شده؟ چه ضابطه دموکراتیکی زیر پا گذاشته شده است؟! پس این اکثریت و اقلیت هم پایه‌ی دارد. بگذریم که تاریخچه ده، دوازده‌ساله ما نشان می‌دهد که مسأله با رأی و رأی‌کشی و اصولاً این دستگاه و این سیستم پیش نمی‌رود.

ما مردم ایران بیش از هر چیز نیازمند تفاهم و اعتماد هستیم. ذهن و قلب همه را خمینی و آخوندهایش جریحه‌دار و خون‌چکان کرده‌اند. ابتدا شما باید این زخم را مرهم بگذارید و التیام ببخشید. آن وقت می‌توانید کاری از پیش ببرید. تا وقتی این کار را نکنید، هیچ چیز فایده ندارد. این

به تفاهم نیاز دارد. رمز ماندگاری شورا همین است. شورا هم، تابه‌حال، با همین اکسیر و نه با رأی و رأی‌کشی باقی مانده است. در تاریخ سیاسی معاصر ایران و از مشروطه به این طرف، خیلی صحبت از ائتلاف و وحدت بوده اما هیچ‌گاه چیز پایداری شکل نگرفته و معمولاً مثل حباب می‌ترکیده و از بین می‌رفته است. بنابراین اهمیت وجود و پایداری این ائتلاف و این شورا از جمله در این است که یک امر ضروری و حیاتی اما بی‌سابقه در تاریخ سیاسی معاصر ایران محقق گردیده است. این وحدت را محاسبات و شیوه‌های مرسوم و دنیای سیاست حفظ نکرده. و الاً به سادگی می‌شود نظام‌نامه و اساسنامه‌یی نوشت، و نظام‌نامه‌یی کارکرد. ولی این شورا را رزم و رنج و حسن‌نیت اعضا و رزمندگان حفظ کرده که یک ضرورتی را بحث کردند، روشن کردند و به آن رسیدند. البته خود اینها هم تماماً، برآمده از تاریخ مبارزات و فداکاریهای همین ملت از مشروطه تا به امروز است.

ملاک عضویت

احسان امین‌الرعايا - الان که بحث اعضای جدید شورا است، لطفاً توضیح دهید که شورای ملی مقاومت چه ملاک و معیار یا ملاک و معیارهایی برای پذیرش اعضای جدید دارد؟

جواب: جواب را از روی اساسنامه می‌خوانم. ماده ۵ اساسنامه که در همان ساله ۶ تصویب شده است می‌گوید: «پذیرش هر عضو جدید در شورا، مستلزم التزام به برنامه شورا و دولت موقت و وظایف مبرم آن و سایر مصوبات شورا است که بایستی همراه با تقاضای پیوستگی به شورا، کتباً به مسئول شورا اعلام شود. این تقاضا در نخستین نشست شورا مطرح و در صورت تصویب، مطابق ماده ۴ (یعنی موافقت دوسوم آرا و عدم مخالفت سازمانهای عضو)، متقاضی از آن پس عضو شورا محسوب می‌شود». منظور این است که اگر کسی متقاضی عضویت باشد، می‌باید کتباً اقدام کرده و به

مسئول شورا اعلام کند که من متقاضی عضویت هستم و به برنامه شورا و دولت موقت و سایر مصوبات شورا التزام دارم که یعنی در رویه و عمل خود آنها را نقض نخواهم کرد.

وقتی این تقاضانامه به دبیرخانه شورا رسید، در اولین جلسه شورا مطرح و راجع به آن بحث و گفتگو می‌شود. ممکن است این فرد آدم شناخته شده و مورد قبول همگان باشد، خوب، عضویتش سریعتر تصویب خواهد شد. در موارد دیگر ممکن است ساعتها بحث صورت بگیرد. تاکنون از این بحثها زیاد داشته‌ایم. طبعاً اعضای شورا در نهایت براساس شناختهای خودشان و سوابق امر، رأی و نظر می‌دهند. چنانچه تصویب شد، متقاضی به عضویت شورا پذیرفته می‌شود. گاه ممکن است موضوع، جهت تحقیق و گزارش دقیق‌تر به دبیرخانه ارجاع شود. در این صورت، بررسی تقاضا به اجلاسهای بعدی شورا موکول می‌گردد. ممکن است در مواردی جریان بحث و بررسی، به درازا بکشد. در این صورت، براساس آئین‌نامه داخلی شورا هر کدام از اعضا می‌تواند تقاضای کفایت مذاکرات را مطرح کند. این تقاضا به رأی گذاشته می‌شود؛ اگر رأی نیابرد، بحث ادامه پیدا می‌کند و اگر رأی آورد دیگر باید رأی‌گیری کرد.

البته، هم‌چنان‌که گفتم، این تشریفات و آداب قانونی شورا است که بسیار ضروری هم هست. فرمها و ترتیبات قانونی همیشه رعایت شده و باز هم رعایت خواهد شد. اما به‌نظر من، اصل موضوع این است که تا امروز چه در این مورد و چه در مورد سایر تصمیم‌گیرها و مصوبات شورا بحث و اقناع کافی در محتوا صورت گرفته و به انجام ترتیبات و تشریفات آئین‌نامه‌ی بسنده نکرده‌ایم. واضح است که برخی تقاضاهای عضویت ممکن است رد بشود و مورد توافق قرار نگیرد که سابقه آنرا در گذشته داشته‌ایم. طبعاً اعضای شورا در مورد متقاضیان عضویت پرس‌وجو می‌کنند و از سابقه و مواضع سؤال می‌کنند؛ حتی اگر فرد متقاضی از نزدیکان شورا و فی‌المثل از نمایندگان در کشورهای مختلف که مسئول شورا معرفی

کرده، باشد. در هر حال، شیوه نظرخواهی نهایی و تصمیم‌گیری به همان ترتیبی است که گفتم.

از سال ۶۳ به بعد شورا مقرر کرد از نمایندگیهای شورا در کشورهای مختلف دعوت شود تا برای دادن گزارش و همچنین برای قرارگرفتن در جریان بحثها در جلسات حضور یابند. یعنی ارگان قانونگذاری با ارگان اجرایی، به‌طور مشترک اجلاس می‌گذاشتند. البته نمایندگیهایی که عضو شورا نبودند، در رأی‌گیری شرکت نمی‌کردند و در جلسه نقش ناظر را داشتند، ولی در بحثها اگر فرصتی می‌بود، شرکت می‌کردند. تا این‌که در مهر سال ۷۰ شورا طی تصویب ماده واحده‌یی مقرر نمود که نمایندگیهای دائمی شورا در کشورهای مختلف بایستی به عضویت شورا دربیایند و عضویتشان در شورا به تصویب برسد.

اما وقتی صحبت عضویت همین نمایندگیهای شناخته‌شده خودمان که در ارگان اجرایی شورا حضور داشتند، مطرح بود، از آنها خواهش می‌کردیم که به‌هنگام بحث و گفتگو در مورد عضویت خودشان، جلسه را ترک کنند. یا حتی اگر صحبت عضویت یکی از اعضای هیأت نمایندگیهای سازمانهای عضو شورا مطرح بود، سَنَتَمَان این بوده که جلسه را ترک کنند، برای این که همه —چه موافق یا مخالف— بتوانند با دست کاملاً باز راجع به عضویت آنان صحبت کنند و نقاط مثبت، یا نقاط ضعف احتمالی را خاطرنشان کنند.

حالا اگر کسی به عضویت شورا پذیرفته شد که چه بهتر، اگر هم پذیرفته نشد، لزومی به این نمی‌دیدیم که دلایل عدم قبول، به‌طور مشخص و جزئی بیان بشود. در این‌صورت، به تناسب حال، ممکن است از متقاضی بخواهیم که با ارگانهای جنبی شورا، در نمایندگیها، در فعالیتهای بین‌المللی و در فعالیتهای تبلیغی در ارگانهای مختلف شورا مشغول به کار شود. یعنی درخواست همکاری کسی را که از موضع

نفی دیکتاتوری شاه و شیخ و همکاری با مقاومت باشد، رد نمی‌کنیم. اما عضویت مشخص و رسمی در شورا، مستلزم پیمودن مراحل و انجام آئین‌هایی است که در اساسنامه ذکر شده است.

اعلام دولت موقت در خاک ایران

حشمت سریری - عده‌یی می‌گویند که بعد از ارائه ترکیب مجلس قانونگذاری، باید در انتظار معرفی ترکیب دولت موقت بود. می‌خواستم بپرسم که آیا این انتظار درستی است؟

جواب: بعد از گسترش شورا و افزایش تعداد اعضایش، قابل فهم است که چنین شایعات یا انتظاراتی ایجاد شود؛ اما شخصاً فکر می‌کنم این کاری است که بهتر است بعد از قدم‌گذاشتن به خاک میهن خودمان انجام شود. در حال حاضر، هیچ چیزی در فعالیتهای جاریمان کم نداریم. شورا و کمیسیونها و ارگان اجرایی و نمایندگیهای شورا در کشورهای مختلف مشغول به کار هستند و امیدوارم کمیسیونها نیز در آینده گسترش یافته و فعالیت آنها افزایش یابد.

تضمین اهداف و برنامه‌های شورا

فرشته اسفندیاری - با توجه به ابعاد ویرانگریهای رژیم در وطنمان، شورای ملی مقاومت چه برنامه‌هایی برای سازندگی آینده ایران دارد و چه تضمینی وجود دارد که خواسته‌های مردم ایران تحقق پیدا کند؟

جواب: در سؤال و جوابهای قبلی در مورد طرحها و برنامه‌ها و همچنین وظایف مبرم دولت موقت در مورد نوسازی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی میهنمان بعد از سرنگونی رژیم، مختصراً توضیحاتی دادم. به سایر طرحهای شورا در مورد صلح، خودمختاری کردستان ایران، حقوق زنان،

رابطه دین و دولت و حقوق اقلیتهای مذهبی هم به اجمال اشاره کردم. همچنین تصریح کردم وظائف جاری یعنی کارهای مربوط به مرحله سرنگونی، فرصت چندانی به ما نداده و از قضا این کمبود ماست. یعنی برای پاسخگویی به دردهایی که شاه و شیخ باقی گذاشته‌اند بایستی طرحها و برنامه‌های بیشتر و مشخص‌تر داشته باشیم و انشاءالله بتوانیم در زمان باقیمانده در این راستا قدم برداریم.

حال بپردازیم به قسمت اصلی سؤال شما که چه تضمینی برای تحقق خواستهای مردم بعد از سرنگونی رژیم خمینی وجود دارد.

بازکردن سؤال

ابتدا اجازه بدهید به‌خاطر اهمیت سؤالتان، من آن را کمی باز و تشریح کنم.

اگر درست فهمیده باشم، سؤال این است که مردم می‌خواهند بدانند که بعد از آن خیانتی که خمینی و آخوندها به امید و اعتماد آنها کرده‌اند، بعد از بر باد دادن دستاوردهای انقلاب ضدسلطنتی و بعد از آن همه شور و اشتیاق... چه تضمینی وجود دارد که بار دیگر همین آش و همین کاسه و همین وضع تکرار نشود؟ و از کجا معلوم که مجدداً تحت عنوان دیگری (مثل همین شورا یا مجاهدین و دولت موقت و...) دیکتاتوری دیگری سر بر ندارد؟ آخر مارگزیده - که در این‌جا درست‌تر این است که بگوییم خمینی‌گزیده - از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد. این هم واضح است که اگر تعارفات را کنار بگذاریم، نوک تیز سؤال، متوجه مجاهدین است که از کجا معلوم فردای روزگار ولو با کنار زدن متحدان امروزشان، دیکتاتوری و یکه‌تازی جدیدی عرضه نکنند...

خوب، این سؤال حقّ و بجایی است. اگر این سؤال پوش انفعل و بی‌عملی و تسلیم در برابر حکومت آخوندی نباشد از قضا علامت رشد و

بلوغ مبارزاتی است و هر کس حقّ دارد بپرسد چرا آن بار (بعد از انقلاب ضدسلطنتی) آن‌طور شد و چه تضمینی وجود دارد این بار مجدداً تکرار نشود. در این صورت، من مطمئن هستم از این سؤال و آگاهی و روشنگری معطوف به آن، انقلابیون حقیقی و نیروهای دموکراتیک واقعی تماماً سود می‌برند و دشمن و متحدانش زیان می‌کنند. چقدر خوب است که سؤالی که اصلاً در زمان خمینی پیش پای او طرح نمی‌شد، حالا جلو روی ما (شورا) گذاشته می‌شود... اما اول بگذارید ببینیم تضمین یعنی چه؟

معنی تضمین

همه می‌دانند که در کسب و کار معمول، برای ممانعت از این‌که کسی چک بی‌محل بکشد یا سفته‌اش وخواست بخورد، یک بانک یا یک فرد یا ارگان صاحب اعتبار دیگری (غیر از امضاکننده چک یا سفته) امضا و دین او را تضمین می‌کند. یعنی اگر او بدهکاریش را نپردازد، برعهده‌ی ضامن است که تعهد و التزام او را برعهده بگیرد. پس معنی ضمانت و تضمین تام و تمام عبارت از این است که یک «نقطه‌ی معتبر خارج از خود» تعهد و التزام مربوطه را، در صورتی‌که التزام‌دهنده از پس آن برنیاید، برعهده بگیرد. از طرف دیگر هیچ بانک یا تاجر دیگری نیز چک یا سفته شما را ضمانت نمی‌کند مگر این‌که مقدماً شما را دارای «اعتبار» تلقی کند. یعنی در مجموع می‌باید شما را بر اساس بده و بستانها و دریافت و پرداختهای قبلی‌تان دارای «توان پرداخت» تشخیص داده باشد. بگذریم که در هر حال، نقض التزامات و کشیدن چک و سفته بی‌محل، پیامدهای قانونی خود را دارد و به دادرسی و مجازات متناسب با خودش منجر می‌شود. بنابراین شما باید:

اولاً: در قبال آن‌چه به آن ملتزم و متعهد شده و برای آن به‌پا خاسته و قیام نموده‌اید، اعتبار یعنی «توان پرداخت آزموده‌شده» داشته باشید.

ثانیاً: مرجع معتبرتری می‌باید ضامن شما بشود و شما را تضمین کند تا در صورتی‌که شما، به هر دلیل، از پس انجام تعهدتان برنیایید، او انجام آن را برعهده بگیرد.

ثالثاً: در هر حال عواقب نقض عهد و سر باز زدن از تعهدات پاپیج شما خواهد شد و از آن گریزی ندارید.

در جامعه و سیاست

اما در بازار سیاست و اجتماع وضع به این روشنی و به اصطلاح به این «روندی» نیست. چرا که مقوله بسا بغرنج‌تر و پیچیده‌تر است و گاه به زمانهای زیادی برای طیّ این مراحل نیازمندیم:

اولاً: اعتبار و توان پرداخت هر جریان و هر فرد و نیرویی (خواه شورا در تمامیت آن، خواه مجاهدین و غیر مجاهدین) در قبال شعارهایش و آنچه برای آن به‌پا خاسته و بر عهده گرفته عطف به ماهیت آن نیروست. ماهیت هم یعنی عنصر اصلی محتوا و عناصر متشکله شیئی که در طول زمان و در آزمایشها و بر سر بزنگاههای مختلف بارز می‌شود. به این ترتیب، در طول زمان، از روی سوابق این فرد یا این جریان به‌خوبی می‌توان در ورای ظواهر سیاسی به ماهیت اجتماعی و طبقاتی آن پی برد. مثلاً با مرور در سابقه و عملکرد ۱۲ ساله گروههای شناخته‌شده چپ‌نما از ۳۰ خرداد تا امروز، به‌روشنی می‌توان دید که بر خلاف دعاوی چپ‌نمایانه مارکسیستی-لنینیستی و پرولتری در منتهی‌الیه راست و رو در روی مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی حکومت آخوندی، سیر می‌کرده‌اند و پیوسته بر سر بزنگاهها در جبهه ارتجاع علیه آلترناتیو دموکراتیک انقلابی ثبت‌نام کرده‌اند. هر کس که به تاریخچه و وقایع این ۱۲ - ۱۱ سال اشراف داشته باشد به‌خوبی می‌داند که در این موضوع ذره‌یی مبالغه نیست و عین واقع را می‌گوییم.

ثانیاً: مرجع معتبر نهایی که تحقق آرمانهای برحق اجتماعی (مثل آزادی و حاکمیت مردمی) را — به فرض نکل این یا آن آلترناتیو از محقق کردن آنها — تضمین نموده، تاریخ است و تکامل و بس! تاریخ و تکامل نیز پیشاپیش به من و شما و به هیچ کس دیگر ضمانت نامه و سند کتبی نمی دهند و نباید هم بدهند. تکامل در طول زمان، «ناقابل» و «ناشایسته» و «کهنه» را نفی و محو و «قابل» و «شایسته» و «نو» را اثبات و ابقاء می کند. بنابراین، بیرون از جامعه خودمان دنبال ضمانت و تضمین نگردید. قرار خلقت و جامعه و سیاست بر این نبوده که یکی بیاید به من و شما تضمین بدهد که دیگر دیکتاتوری و روزگار خمینی هرگز تکرار نخواهد شد. اگر چنین آرامش خیالی و چنین کسب اطمینان و ضمانتی دست یافتنی بود، پس دیگر مسئولیت و نقش انسان آزاد و آگاه چه موضوعیتی داشت؟ اگر دنبال چنین تضمین و چنین اطمینان خاطری هستید، آن را در درون جامعه و توان پرداخت و مقاومت آن جستجو کنید. در درجه آگاهی اجتماعی و رشد قوای مولد و مبارز جامعه و در گستره مدافعان آزادی و نهادهای حقیقتاً دموکراتیک دنبال آن بگردید. راستی مگر ما در همین راستا و به همین منظور گام بر نمی داریم؟

ثالثاً: و یقین کنید که اگر ما هم از التزاماتمان سر پیچیده و نقض عهد کنیم و از راه آزادی و صراط خلق و انقلاب منحرف شویم، با مجازات اتودینامیک پشت پا زدن به اصول و دادرسی خلق و خالق مواجه خواهیم شد. هم چنان که شاه و خمینی از آن گریزی نیافتند. این منطق خدشه ناپذیر تاریخ و تکامل است.

تضمین واقعی

حالا با این مقدمات می خواهم نتیجه بگیرم که، در یک کلام، «تضمین» واقعی در خود مردم و توان رهبری و مقاومت آنها در برابر اضداد آزادی

است.

سؤال شما در مَثَل به این می‌ماند که به من بگویید چگونه تضمین می‌کنید من دیگر سرما نخورم یا مریض نشوم؟

اگر رند و سیاست‌پیشه، بدم انبوهی سخنان و کلمات آرامش‌بخش کاذب تحویل‌تان می‌دادم. اما اگر حق و حقیقت را بخواهید در جواب سؤال‌تان می‌گویم: این بستگی دارد به پیشگیری‌ها و مراعات‌های قبلی شما و به درجه مقاومت بدن شما در برابر میکروب‌های مختلف و این‌که اگر هم خدای ناکرده بیمار شدید، طبیب شما کیست و داروی شما چیست؟ راستی بیشتر از این چگونه می‌توان بیمارنشدن مجدد شما یا یک جامعه را تضمین نمود؟

بگذارید روشنتر بگویم و خیالتان را راحت کنم: اگر فی‌الواقع می‌خواهید دیگر بار دچار امثال شاه و خمینی نشوید، اول یک پروسه کار و مبارزه و اتمام حجت سیاسی را از سر بگذرانید، بعد یک دستگاه رهبری آزموده‌یی که سراپا ضد شاه و خمینی باشد پیدا کنید، سپس یک سیستم سیاسی شورایی، بعدش هم یک قدرت آزادی‌بخش نظامی درست کنید و دیکتاتوری را سرنگون نمایید. این همان مرحله‌ای است که مبارزه انقلابی در این سالیان طی نموده است. فقط اضافه می‌کنم که بی‌جهت دنبال دریافت ضمانت و اطمینان‌خاطر کاذب و این‌که یکی بیاید و پیشاپیش شما را از هر کار و مسئولیتی در این رابطه بری نماید نگردید. والا این یک روحیه اتکالی است که نگرهبانی از آزادیش را از دیگران می‌خواهد. ما پیوسته معتقد بوده و هستیم که هر خلقی خودش آزادکننده و نگرهبان آزادی خویش‌تان است. می‌خواهید دیگری آزادیتان را تضمین کند و خودتان بی‌کارتان بروید؟! چه کاری واجب‌تر از این؟ آخر حفظ و حراست آزادی‌ها که وکیل و وکیل در توکیل بر نمی‌دارد. می‌خواهیم رژیم خمینی یعنی مانع کنونی آزادی را کنار بزنیم، تا همین معنا را با نهادهای لازم آن، در میان توده مردمان جا بیندازیم. نه این‌که بگوییم خوب، حالا بروید بخواهید

که ما بیداریم! بعکس، می‌خواهیم بر سر این یکی (دفاع از آزادی و حاکمیت مردمی) همه بیدار و هشیار و آماده نبرد باشند، مگر اجتماعاً ارزشی بالاتر از این هم هست؟

نگاهی به سابقه و ماهیت دو قطب متخاصم

حالا اگر مطالب و پایه‌های استدلالی را که گفتم، منطقی می‌دانید و اطمینان‌خاطر یافته‌اید که تضمین در خود مردم و جامعه ایران و مقاومت این جامعه در برابر دیکتاتوری است، بگذارید تأکید و تصریح کنم که نه این شورا و نه، به‌خصوص این مجاهدین، بنابر سابقه و ماهیتشان و بنابر عملکرد و برنامه‌شان، تهدید آزادیها نبوده و نیستند و نمی‌توانند باشند. بعکس، هم‌چنان‌که از روز اوّل اعلام کرده‌ایم، این شورا «آخرین شانس آزادی و استقلال» است و دشمن ضدبشری و اضداد آزادی دقیقاً می‌خواهند خلاف این حقیقت را شایع و تلقین کنند.

می‌خواهم بگویم که اگر یک جایگزین حقیقتاً ملی و مردمی مثل این شورا (و یک نیروی حقیقتاً میهنی و انقلابی مثل این مجاهدین و ارتش آزادیبخش) بتواند در عین حفظ اصول — که تا امروز حفظ کرده — ستم آخوندی را ریشه‌کن کند و دشمن سفاک و پلید را زمین بزند، باور کنید که خودش عینی‌ترین و جدی‌ترین نگاهبان آزادی و تضمین سازندگی ایران فرداست.

ببینید، خمینی آزمایش بود و نبود و آزمایش وجود و لاجود ایران و ایرانی بود. اگر مقاومتی نبود، این هیولا و این دیو رها شده از اعماق قرون، کارش را پیش می‌برد و مدتهای مدید خودش و ورثه‌اش در حکومت می‌بودند. اینها البته کاری‌ترین زخمها را بر پیکر میهن و مردم ما وارد کردند. از این آزمایش، ما خوشبختانه تا امروز موفق و سرفراز بیرون آمدیم.

خمینی نتوانست مشعل مقدس مقاومت، مشعل آزادی و استقلال، مشعل ایران این مرز پرگهر و مشعل تاریخ و ایدئولوژی ما را، خاموش کند. این آتش مقدس، حفظ شد، گسترش یافت و اکنون می‌رود که بنیاد ستم آخوندی را بسوزاند. طبعاً در آینده نیز همین مقاومت، با همه ظرفیت انسانی و توان سیاسی، قادر خواهد بود که با مسائل مراحل بعد مواجه شود. طبیعی است که چنین مقاومتی، ذخیره عظیم انسانی را در اتحاد و همدلی ملی برای سازندگی ایران فردا آزاد کند. اگر اینها بتوانند آن دشمن و آن هیولا را سرنگون کنند، قطعاً خود اینها شایسته‌ترین نگهبانان و مدافعان آزادی هم خواهند بود. آیا دیده‌اید کسی از مادر نسبت به پاره جگرش دلسوزتر و مهربان‌تر باشد؟

کسانی که خودشان کشتند، خودشان هم بهتر مواظبت می‌کنند. کسانی که رنج همین مقاومت و همین جنبش و انقلاب را تحمل کردند، اولین حافظ و ضامن و تضمین‌کننده آن هستند.

ببینید، خمینی فرد تنهایی بود. او چه وقت درد و رنج شکنجه داشته؟ او یک عمر مفتخور بود. علیه مصدق و مؤید کودتای ۲۸ مرداد بود. بعد هم قدرت را مفت و مجانی و بدون زحمت، از طریق شبکه آخوندی در دست گرفت. او سارق انقلاب بود. حال آن‌که اگر خودش بانیش می‌بود و اگر خودش کاشته بود، مطمئن باشید که حداقل خودش آن‌را خراب نمی‌کرد. اما او، آن‌چه را که همین مجاهدین یا فدایی‌ها و دیگر سازمانها و شخصیت‌های عضو شورا، آن زمان علیه رژیم شاه کرده بودند، یعنی همان مبارزه‌ها و جانفشانیها و اعدام‌ها و شکنجه‌ها را هم به جیب خودش می‌ریخت. مثلاً می‌گفت، جوانان ما و علمای ما خیلی زحمت کشیدند! من نمی‌دانم علمای ایشان چه زحمتی کشیدند. چون تا آنجا که من یادم هست، علمای سنخ ایشان اساساً در سازش با رژیم شاه بودند و اگر استثنائاً برخی از آنها دستگیر می‌شدند، اغلب به‌خاطر خواسته‌های حقیر خود، می‌رفتند «سپاس شاهنشاه» می‌گفتند و یا ابراز ندامت

می‌کردند و از زندان آزاد می‌شدند. کسانی که در سالهای ۵۴ تا ۵۷ در زندان اوین بودند خوب می‌دانند که این صحنه‌ها و ارتباط آقایان با ساواک عین واقعیت است.

خمینی دجال، هیچ‌وقت نمی‌گفت منظور من از این «جوانان ما» چه کسانی است. چون اگر می‌گفت باید قیمتی می‌پرداخت. یعنی لااقل دستش برای دادن فتوای حلال بودن جان و مال و ناموس مجاهدین بسته‌تر می‌شد. اما او دزد انقلاب بود. چگونه؟ شاه، رهبران مبارزه مسلحانه را که از سال ۴۹، ۵۰ شروع شده بود، اعدام کرد. یک جریان منحرف و فرصت‌طلب به‌نام اپورتونیستها هم، از سال ۵۲ به بعد، از غیبت رهبری مجاهدین سوءاستفاده کرده، سازمان مجاهدین را متلاشی کرد. بدین‌ترتیب خلأیی ایجاد شد که خمینی و آخوندهایش توانستند آن را غاصبانه پر کنند و انقلاب را دزدیدند. به‌خدا سوگند که خمینی و ایادی او و آخوندهای مربوطه و شارلاتانهایی که از پاریس با خودش سوغات آورد، هیچ‌گاه و در هیچ شرایطی انقلابی نبودند. البته مردم به او (خمینی) اعتماد کردند و بی‌دریغ همه‌چیز را نثارش کردند، و حال آن‌که اگر همان وقت، خمینی مورد سؤال قرار می‌گرفت که تو چه می‌گویی؟ سابقه‌ات چیست؟ در این سالها چه می‌کردی؟ چه می‌خواهی؟ برنامه‌ات چیست؟ چگونه تصمیم‌گیری می‌کنی؟ با چه کسانی هستی و با چه کسانی نیستی؟ وضع فرق می‌کرد. همین سؤالاتی که شما الان دارید مطرح می‌کنید که تازه این قطره‌یی از دریای سؤالات این ده دوازده سال هم نیست.

در مقابل، در سوابق مجاهدین و دیگر اعضای شورا هم دقت کنید. برخی ۴۰-۳۰ سال است که راسخانه پای در میدان مبارزه دارند و برخی مثل همین مجاهدین ۲۷ سال است که توان فدیّه و پرداخت خود را در برابر دیکتاتورهای شاه و خمینی با دهها هزار شهید به آزمایش گذاشته‌اند.

گفتم که خمینی دزد اعتماد مردم بود، اما ما می‌باید با سنگین‌ترین

بهای خونین این اعتماد را به مردم بازگردانیم. آن دجال، ضایع‌کننده و تباه‌کننده همه امیدهاست. ما باید این اعتماد و امید را زنده کنیم. البته در یک شک غیرعلمی، یعنی شک بی‌انتها، می‌توان تاوان خیانتها و جنایتهای خمینی را هم از همین مقاومت، و مثلاً از همین مجاهدین، طلب کرد؛ ولی اینها که گناهی ندارند. اینها خودشان اولین و مظلومترین قربانی خمینی بودند. یعنی از روز اول مرغ عزا و عروسی این رژیم بودند. یادتان هست که چگونه ستادهای مجاهدین را آتش می‌زدند. در همان دوران کار سیاسی قبل از ۳۰ خرداد سال ۶۰، می‌گرفتند و شکنجه و اعدام می‌کردند.

ضرورت گسترش نهادهای دموکراتیک و مردمی

جنبش مردمی در زمان سقوط شاه، گسترده‌گیش به اندازه یک اقیانوس، اما عمقش بسیار کم بود و الا خمینی نمی‌توانست اینطور سوار کار بشود. اما عمق لازم، حالا ایجاد شده است. این آبدیدگی، این زبده‌گی، این تجربه‌یی که مردم ایران به قیمت بسیار سنگین به‌دست آورده‌اند، فی‌الواقع بسیار ارزشمند و درس‌آموز است. تا آن‌جا که به این آل‌ترناتیو و به این دولت موقت مربوط می‌شود باید به نهادهای دموکراتیک و مردمی و به فعالیت اجتماعی و سیاسی میدان داد. نمی‌گویم به دیکتاتوری و آن آزموده‌شده‌های شاه و شیخ میدان داده بشود. چون دوره آنها تمام است. یکی بیشتر از نیم قرن، شیخ هم که تا امروز چهارده سال آزمایش خود را داده است. اما به کسی که در تجربه دموکراسی و دیکتاتوری نمره مردودیت نگرفته و شریک جرم نبوده، باید میدان داد. این میدان دادن باعث رشد و تقویت و اعتلای اتحادیه‌ها، سندیکاها، شوراها، مطبوعات، احزاب و دیگر نهادهای مردمی و دموکراتیک می‌شود. بگذار در این زمینه انواع و اقسام گلها بشکفتد و زمین هرچه سرسبزتر و درخت آزادی هر چه ریشه‌دارتر

گردد تا دیگر کسی نتواند آنرا بشکند و از ریشه در بیاورد. پس در آینده نیز میزان رشد آگاهی و مقاومت همین مردم و پیشتازانش تعیین‌کننده است. این که آیا در مقابل تجاوز به حریم آزادی تسلیم می‌شوند یا مقاومت می‌کنند.

حالا حرف نهایی من برای اطمینان خاطرتان این است: اگر نه یکبار، بلکه صدبار دیگر هم خدای ناکرده تجربه شاه و خمینی تکرار شود، باید هزار بار دیگر تجربه مقاومت در مقابل اینها را تکرار کرد تا وقتی که آزادی و حاکمیت پایدار مردمی مستقر شود.

حرف آخر

بنابراین اگر همین شورا، همین مجاهدین و هر جریان مفروض دیگری به راه شیخ و شاه رفتند، حرف آخر این است که ملت ایران و پیشتازانش اگر غیرت و شرف ملی دارند — که حتماً دارند — باید بلند شوند، اسلحه بکشند و آن‌را سرنگون کنند و این حق مردم است.

بیاید از همین مجاهدین درس بگیرید. دیدید با شاه چه‌کار کردند؟ گفتند ما می‌خواهیم ساقط کنیم، همین!

دیدید با شیخ چه‌کار کردند؟ عملیات مقدس انتحاری را دیدید و یا شنیدید که مجاهدین از جمله خواهر شهیدمان گوهر ادب‌آواز در شیراز چگونه به خودشان نارنجک می‌بستند و فلان آخوند جنایتکار را، از بین می‌بردند.

البته مبارزه مسلحانه مشروع و مردمی ما پس از یک دوران کار سیاسی که طی آن به اندازه کافی اتمام حجت کرده بودیم، آغاز شد. یعنی پس از تحمل انواع و اقسام فشارها، تهمتها، شکنجه‌ها و کشتارهای خمینی که بدون مقابله به مثل، مکرراً نصیحت و انتقاد و افشاگری کردیم و هشدار دادیم. یادتان هست، نامه‌هایی که خود ما در آن دوران در کمال احترام

خطاب به خمینی می‌نوشتیم؟ اصلاً نمی‌خواستیم تحریکش کنیم. اما بعد که هیچ‌یک از اینها اثری نبخشید گفتیم «مرگ بر ارتجاع». بعد در تظاهرات پنج مهر، گفتیم «مرگ بر خمینی». ولی این را برای ژست مبارزاتی گرفتن یا خودشیرینی یا از روی تصادف یا با شیر یا خط انداختن یا بحثهای بی‌سروته و غیرمسئولانه و به اصطلاح تحلیلهای قهوه‌خانه‌یی گروههای دور از عمل نگفتیم. بلکه در جریان عمل مشخص سیاسی نتیجه‌گیری کردیم و گفتیم.

به خمینی گفتیم آخر این شعار «یا روسری یا توسری» چه منطقی است؟ گفتیم که زنان مجاهد خودشان مسلمانند و روسری دارند، اما این چه منطقی است که همه باید آن‌طور فکر کنند که تو فکر می‌کنی؟ آن‌طور اعتقاد داشته باشند که تو داری؟

آخر اگر هدف و انگیزه تو اسلام و قرآن و خداست که خودش می‌گوید: لا اکراه فی الدین... اجبار و اکراه در دین نداریم. اگر الگو، پیامبر اسلام(ص) است که همه‌اش رحمت است و رهایی، اگر حضرت علی(ع) است که از فکر درد و رنج مردم دمی آسایش نداشت و در یک مورد حاکم را توبیخ می‌کند که تو کجا بودی که سپاه غارتگر معاویه، با شعار اسلام، خلخال (وسیله زینتی) را از پای دختر یهودی بیرون کشید. و همین‌جا بود که علی خروشید وای بر من که والی و حاکم بر مسلمین هستم، ولی در حکومت، دختر یهودی امنیت نداشته باشد. خوب، این از اسلام و قرآن و پیغمبر و حضرت علی.

اگر قانون است که قانون هم مشخص است. کدام قانون، چه کسی و در کجا گفته که مردم را این‌طور باید سرکوب کرد؟

به همین دلیل وقتی خمینی شعار «یا روسری یا توسری» و سیاست فشار و آزار و اجبار و اکراه و استبداد مذهبی را شروع کرد، یقه‌اش را گرفتیم و گفتیم آقا چرا اینکار را کردی؟ بس کن و دیگر نکن!

وقتی تکرار کرد ما باز هم گفتیم و افشا و محکوم کردیم. دست آخر، در

خاتمه دوران کار روشنگرانه سیاسی، وقتی که دیگر هیچ راه‌حلی باقی نماند و خود رژیم قهر و مبارزه مسلحانه را به ما تحمیل کرد، به خاطر حفظ شرف خلق و میهن و خودمان از آن رویگردان نشده و تن به سازش و تسلیم ندادیم، بلکه در کمال افتخار و سرافرازی، پرچم چنین مقاومت مشروع مسلحانه‌یی را با پرداخت سنگین‌ترین بهای ممکن برافراشتیم و این کاری است که هم‌چنان ادامه دارد. زیرا حق مردم است. حق مقدسی که از کاوه آهنگر در مقابل ضحاک تا همین رزم‌آوران ارتش آزادیبخش، در برابر رژیم خون‌آشام خمینی و از امام حسین در مقابل یزید تا همین مجاهدین در برابر دیکتاتوری پلید آخوندی بدان قیام کرده‌اند.

این آخوندهای جنایتکار حاکم، دین‌فروشد. اثر سوء دین‌فروش صدها بار بدتر از هروئین‌فروش است. چون دین‌فروش، یک ملک و ملتی را می‌سوزاند و برای همه مفاسد بعدی هم، فضا و میدان باز می‌کند.

شک غیرعلمی

حال اگر تضمین در همین مردم و عنصر پیشتاز و رهبری‌کننده‌شان است، دیگر برخی شک و شبهه‌هایی را که اساس و پایه علمی و منطقی ندارند، باید کنار گذاشت و به آنها تسلیم نشد. یکی از بدترین آثار خمینی‌گزیدگی این است که امکان اعتماد را از دست بدهیم. ذهن و قلب و ضمیر، البته از دست این آخوندها بسیار گزیده و مجروح است. اما این شکهای غیرعلمی و غیرمنطقی یک بیماری و آفت و محصول خمینی‌زدگی و خمینی‌گزیدگی است. نمی‌باید فقط یک وجه قضیه ایران امروز را دید. خمینی بدترین ضربات را به مردم و میهن ما زده است. اما این تمامی واقعیت ایران امروز نیست. وجه دیگر، مقاومت عظیم، خارق‌العاده و پراش و خون با ۱۰۰ هزار شهید است که ۱۲ سال است بی‌وقفه ادامه دارد. در کجای دنیا نظیر آن را پیدا می‌کنید؟

این درست است که در گذشته در نقاط مختلف جهان خیلی جنبشها بودند که خودشان قهرمانیها کردند، ولی آنها هرگز مثل ما تنها نبودند. ویتنام را ببینید. یک ابرقدرت مثل شوروی سابق با تمام قوا پشتش بود، چین هم همینطور.

اما این یکی مقاومت — مقاومت ایران — به تمام و کمال از رنج و خون خودش تغذیه کرده است. کدام ابرقدرتی پشت ما بوده؟ تکیه‌مان به همین مردم و تاریخ ایران و سنتهایمان و ایدئولوژیمان بوده است. هر کدام از اجزا و اعضای شورا، چه سازمانها و چه شخصیت‌های عضو، با مسلک و مرام و ایدئولوژی خودش. به مردم ایران اتکا داشته و وابسته به قدرتی و ابرقدرتی نبوده و نیست.

می‌دانید که امروز دیگر از آن جنبشهای دهه‌های گذشته خبری نیست، چون شوروی تمام شده. این مقاومت در سخت‌ترین شرایط داخلی و بین‌المللی و در بحبوحه بزرگترین دجالیتی که خمینی داشت، یعنی ادامه جنگ ضدمیهنی، خودش را حفظ کرد، گسترش داد و از اصولش عقب‌نشینی نکرد. و در مقابل مخوفترین و منفورترین دیکتاتوری تاریخ معاصر، این‌طور چنگ در چنگ شد، ایستادگی کرد و بعد هم آن آزمایشهای بزرگ را در خارج از خاک خودش از سر گذراند، مقاومتی تمام‌عیار و سراسر حماسه، چه آنهایی که هزار هزار پای جوخه‌های اعدام و بر تخته‌های شکنجه رفتند و می‌روند، چه آنهایی که عملیات مختلف ارتش آزادیبخش را به پیش بردند و چه آنهایی که در گوشه و کنار دنیا شب و روز و در سرما و گرما برای به‌رسمیت شناساندن حق مردم ایران برای مقاومت و آزادی تلاش می‌کنند.

جنايات خمینی واقعاً فراموشی‌ناپذیر است. اما از آن طرف، قهرمانیها و حماسه‌های رزم و رنج و فدای این مقاومت و مجاهدان و رزم‌آوران نیز به یاد ماندنی است.

در مقابله بین این دو طرف، یعنی بین رژیم خمینی از یکسو و شورای

ملی مقاومت و ارتش آزادیبخش از سوی دیگر، دست آخر ببینید زمان به‌سود چه کسی و به زیان چه کسی است؟ این مقاومت، با وفاداری به اصول دموکراتیک و استقلال‌طلبانه‌اش، منهای هرگونه بند و بست و سازش علیه حقوق مردم، یکه و تنها در این دنیا قد برافراشته و تابه‌حال کارش را به پیش برده است.

این، بخش دیگری از واقعیت ایران امروز است که خیلی هم پرشکوه و عظیم است. قدر این را باید شناخت. این هم محصول همین تاریخ، همین خلق و همین میهن است. اگر در ذهنمان فقط به خمینی‌گزیدگی و به آثار خمینی میدان بدهیم، از مبارزه با خمینی دور شده و به تسلیم به جانب او می‌گیریم. درست مثل این است که در برابر نیش عقرب یا زهر مار که آثارش وارد خون می‌شود، دست روی دست بگذاریم و آن‌را خنثی نکنیم. آثار سم خمینی چیست؟ بی‌اعتمادی، ناامیدی، انفعال، استیصال و این‌که آدم تقاص خمینی را هم بخواهد از ضدخمینی بگیرد. باید با این آفت و با این سمّ مقابله کرد و شور و نشاط و حرکت و امید و اعتماد را زنده و احیا نمود.

مقاومت هر چه بیشتر

راه مقابله‌اش چگونه است؟ مقاومت هرچه بیشتر برای سرنگونی رژیم خمینی. یعنی بیش از پیش باید با این آخوندها مقابله و مبارزه کرد و در راستای همین مبارزه با رژیم، اگر کسی به حق شایان اعتماد است باید به او به‌طور نسبی و به‌طور مرحله‌یی هم که شده، اعتماد کرد و تقویتش نمود، تا بتواند قافله را به مقصد برساند. این، آن چیزی است که از هموطنانمان خواسته شده و این چیزی است که ما — تمامی ما ایرانیان خمینی‌گزیده — به آن نیاز داریم. «تضمین» نیز از همین‌جا درمی‌آید. در غیر این‌صورت، مگر این‌که فرشتگان از آسمان بیایند تضمین‌نامه کتبی

بدهند که بله یک حکومتی می‌آید و دیگر همه چیز تضمین پیدا خواهد کرد! و این هم غیرممکن است. آخر، در بهشت که زندگی نمی‌کنیم. از جامعه بی‌طبقه نیز خیلی فاصله داریم. پس جدی‌ترین تضمین، در درون خود مردم و عنصر پیشتاز و رهبری‌کننده آنهاست، تا اگر بار دیگر کسی هم خراب کرد و دوباره شد همان آش و همان کاسه، صدمه بار بیشتر با تجربه همین دوران، پا به میدان بگذارد و از آزادی و حق و حقوق مردم خود دفاع کند.

ریشه‌های نگرانی از مجاهدین!

بهرز میرزایی - سؤال دیگری که گاه در رابطه با شورای ملی مقاومت مطرح می‌شود این است که اسم دولت موقت دارای کلمه اسلامی است، یعنی «دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران». این موضوع و این‌که مجاهدین به‌عنوان یک نیروی تشکیل‌دهنده شورا خودشان مسلمان هستند، برای بعضی این نگرانی را به‌وجود می‌آورد که در آینده، شورا و مجاهدین آزادیهای مردم را محدود می‌کنند. می‌خواستم در این رابطه کمی توضیح دهید.

جواب: سؤالی که طرح کردید یکی از مباحث قدیمی و پر طول و تفصیلی است که از همان ۱۲ - ۱۰ سال پیش، خیلی مطرح بود. ببینید، من که مسلمان و به ایدئولوژی مجاهدین معتقدم، اما حتی اگر این‌طور هم نبود باز هم به شما و به این مقاومت ایران و به مجاهدینی که آخوندهای دژخیم خمینی‌صفت را لت و پار می‌کنند، سفارش می‌کردم که با این ترکیب، یعنی با حفظ کلمه اسلام در نام دولت موقت، این حربه را از دست دشمن در بیاورید و نگذارید جنگ خودش با مردم را به جنگ اسلام و غیر اسلام تبدیل کند. این را به توده‌های مردم در سراسر ایران نشان بدهید. می‌دانید که ۹۸/۸٪ مردم ایران مسلمان هستند و باز هم می‌دانید

که خمینی به این دلیل توانست این همه جنایت را مرتکب شود که نخستین ویژگیش قبل از هر چیز، دجالیت و اسلام‌پناهی دین‌فروشان‌اش بود. به دور و بر خودتان در این منطقه از جهان بنگرید تا صحت این نقطه‌نظر که از همان سال ۶۰ از آن دفاع کرده‌ایم روشن‌تر شود. بی‌جهت نیست که اکنون بسیاری در گوشه و کنار جهان به این نتیجه می‌رسند که تنها این مقاومت (ایران) راه‌حل پدیده قشریگری و ارتجاع مذهبی است.

از همان سال ۶۰ ما خواستار این بودیم که نام کامل دولت موقت ۶ ماهه که تشکیل آن بر طبق ماده ۷ اساسنامه شورا، از موضع نماینده مجاهدین، بر عهده خود من گذاشته شد، «دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران»، باشد. واضح است که در نام «شورای ملی مقاومت» قید «اسلامی» ضرورتی نداشته و ندارد. اما در مورد دولت موقت ۶ ماهه‌یی که برپای آن به مجاهدین احاله داده شده است وضع فرق می‌کند و امروز بعد از ۱۲ - ۱۱ سال به روشنی می‌بینیم که تشخیص آن روزمان درست بوده و دقیقاً می‌بایستی حربه اسلام را از دست دین‌فروشان دجال خارج نموده و با آن بر سر و فرق خودشان بکوبیم والا چنین جلوه می‌دادند که گوئیا دعوا بر سر کفر و اسلام به روایت خمینی است. و می‌دانید که اگرچه خمینی، مجاهدین را «منافق» و «بدتر از کافر» خواند اما هیچ‌گاه به لحاظ شرعی هم جرأت نکرد بالصراحه، مجاهدین را «کافر» بنامد. به همین دلیل، مجاهدین تاریخاً به عنوان تنها نیروی انقلابی و مسلمانی که رو در روی ارتجاع خمینی، تمام‌عیار ایستادگی نمودند، همیشه خاری در چشم خمینی و رژیمش بوده‌اند.

آخر، خمینی که رضاخان قزاق یا ژنرال کودتاچی نبود. مرجع تقلید و آخوند بود و به همین دلیل اولین خصوصیتش دجالیت بود. والا استبداد مذهبی مصداق پیدا نمی‌کرد، ولو که استبداد از نوع دیگری حاکم می‌شد. اما خمینی به دلیل همین دجالیت، و به دلیل استفاده از این حربه توانست این قدر خون بریزد. در غیر این صورت این قدر نمی‌توانست. مردم

ایران هیچ‌وقت عکس رضاخان قزاق یا پسرش را توی ماه ندیدند! در حالی‌که در مورد خمینی در آن اوایل، وضع فرق می‌کرد و توده مردم بی‌اطلاع، چنین تصویری داشتند.

همه می‌دانیم که از خمینی چطور استقبال شد. در عین حال همه می‌دانیم که آن حمایت‌های توده‌یی چگونه مثل برف در آفتاب تموز آب شد. و امروز او و رژیمش به حضيض رسیده‌اند. آخوندها امروز بدون این‌که قدم‌به‌قدم، پاسدار و بسیجی و حزب اللهی قطار کنند، نمی‌توانند یک روز هم حکومت بکنند.

خوب، اگر قبول دارید که اولین خصوصیت این رژیم، دجالیت و اسلام‌پناهِش می‌باشد، پس محصول سیاسی آن هم استبداد مذهبی است که به قول پدر طالقانی خطرناک‌ترین استبدادهاست و واقعاً هم همین‌طور است. آن‌وقت من از شما می‌پرسم که چرا باید این حربه را در دست دشمنان باقی بگذارید؟ و می‌پرسم که چگونه از مجاهدین می‌خواهید که آخوندهای دژخیم را از فردای ۳۰ خرداد منفجر نمایند؟

نان به نرخ روز خوردن نداریم!

در محاسبات سیاسی، البته خیلی ساده و روشن است و هر کس این را می‌داند که اگر در اسم‌گذاری دولت موقت، کلمه اسلام را نمی‌آوردیم و به «دولت موقت جمهوری دموکراتیک» اکتفا می‌کردیم، در بازار روز سیاست مقبولتر بود و خرج کمتری می‌داشت و دیگر لااقل این ایراد را به ما نمی‌گرفتند. یادتان هست در بحبوحه‌یی که خمینی می‌خواست بیاید، فضا، فضای مذهبی شده بود. خمینی هم آن را به هیستری و جنون مذهبی تبدیل کرد، برای این‌که پای استبداد مذهبی را سفت کند. ته ریش گذاشتن، و ادا و اطوارهای آخوندی و مذهبی درآوردن و دستاویز قراردادن دین و مذهب مد روز شده بود.

همین آدمهای خمینی به ما می‌گفتند چرا با لامذهبه‌ها و بی‌دین‌ها در زندان‌ها سر یک سفره می‌نشینید؟ چرا آنها را «نجس» نمی‌دانید؟ چرا ملاقه‌بی را که آنها با آن غذا کشیده‌اند، آب نمی‌کشید؟! باور کنید عین این حرف‌ها و دعاوی مسخره را مطرح می‌کردند و همه زندانیان سیاسی آن سال‌ها این را می‌دانند. همین آقایان در سال‌های ۵۴ و ۵۵ به بعد تا ۵۷ می‌گفتند کسانی که خدا را قبول ندارند یا فرضاً مارکسیست هستند، نجس هستند. حتی رسماً فتوا دادند که اینها کافر و نجسند! بگذریم که بعداً خودشان تا خرخره با لامذهبه‌ها و توده‌ای‌ها و پشتیبانان توده‌ای‌ها در سطح جهانی تا کجاها رفتند، البته علیه منافع ملت ایران و در راستای سرکوب خلق.

دعاوی ما با آنها این بود که می‌گفتیم این اندیشه ارتجاعی است و پاک و نجس به این مفهوم، مربوط به اشیا نیست. پاک و نجس در دنیای انسانی و در دنیای سیاست، قبل از هر چیز مربوط به مرزبندی‌های اساسی است. کما این‌که امروز هم می‌گوییم، نزدیکی به خمینی و دارودسته‌اش، برای هر کس نجس و نجس‌کننده است. زیرا این رژیم، نجاست سیاسی و ایدئولوژیکی و نجاست ضدملی، ضدمیهنی، ضدایرانی و ضدمردمی است. چنین جسارت ایدئولوژیکی از سوی مجاهدین، چه قبل از ۵۷ یا بعد از آن و چه بعد از سال ۶۰، برای حکومت آخوندی غیرقابل قبول و غیرقابل تحمل بود.

الغرض، حالا بعد از سال ۶۰ کسی هست که این آیت‌الشیطان‌های کذایی را با عمل مقدس انتحاری منفجر کرده، می‌خواهد تا خشت آخر این دیکتاتوری مذهبی را درهم بکوبد. به‌خصوص آن عملیات انتحاری در شرایطی بوده که می‌بینیم، در میدان رزم‌آوری و انقلابی‌گری، غیر از مجاهدین کسی نمی‌توانست دست به چنین عملیاتی بزند و طی ۱۲ - ۱۰ سال حتی یک نمونه چشمگیر نیز وجود ندارد. چون در هر صورت، ولو این‌که کسی جرأت این کار را می‌داشت، دعاوا به دعاوی اسلام و

غیراسلام، اسلام و کفر تبدیل می‌شد. و این دقیقاً همان چیزی است که آخوند می‌خواهد. تنها جریانی که آن عملیات انتحاری را انجام داده، تحت چتر ایدئولوژیکی اسلام، اسلام ضدخمینی، و اسلام مردمی و دموکراتیک و انقلابی توانسته است والا رگ و روشن بگویم که مجاهدین هم نمی‌توانستند...

رژیم، هر چیزی در مورد مجاهدین گفته، ولی نمی‌تواند به معنی دقیق کلمه بگوید «کافر». مجبور شده است به اباطیل دیگری پناه ببرد. حالا ما یا این ضرورت جدی مبارزاتی را می‌فهمیم یا خیر و می‌خواهیم با موج برویم.

یک زمان هیستری مذهبی می‌آید، می‌بینیم همین مجاهدینی که شما گفتید نسبت به آنها نگرانی هست، جلو هیستری آخوندی قد علم می‌کنند که فی‌المثل این شعار «یا روسری یا توسی» چیست؟

اطلاعیه‌های سال ۵۷، ۵۸ را بخوانید. به خمینی می‌گفتیم برای چه توی سر پیروان سایر ادیان و مرامها می‌زنی؟ آدم اعتقاد خودش را دارد ولی لازمه‌اش این نیست که در مورد مخالف فکری خودش چماق به کار ببرد یا هفت‌تیر بکشد. مگر در همه کتابها ننوشته‌اند که حضرت صادق (ع) با مادّیون و ماتریالیستهای زمان خودش در مسجدالحرام در حریم خانه کعبه، جلسه مباحثه می‌گذاشت؟ خوب! می‌گذاشت که حرفشان را بزنند. در همان سالهای اول بعد از انقلاب، به خمینی گفتیم، چه حق داری تحت نام اسلام، دیکتاتوری راه بیندازی؟ به او می‌گفتیم مگر انقلاب سیب‌زمینی است که بشود آن را صادر کرد؟ مگر موتورسیکلت است؟ از کجا این را می‌گویی؟ او تحت عنوان «صدور انقلاب» می‌خواست سرکوب و بعد هم جنگ را موجه جلوه بدهد.

در اواسط بهمن ۵۷ در اولین روزهایی که خمینی از پاریس به تهران آمده بود، پسرش سیداحمد را سراغ من فرستاد. دو هفته قبل از آن، مردم، ما را از زندان آزاد کرده بودند. شبی که سیداحمد آمد، او را با

چشم بسته به یکی از پایگاهها آوردیم. از طرف پدرش برای من پیغام آورده بود که اگر حاضرید با لامذهبیها بجنگید همه درها به روی شما باز است. بروید دانشگاه علیه آنها سخنرانی کنید. این را، حتی بعدها خود خمینی به من گفت. اما به هر دوی آنها جواب دادم که ما نیامده‌ایم برای این چیزها سخنرانی کنیم. ما به‌خاطر دفاع از حقوق خلقمان مبارزه کردیم و به زندان رفتیم. پس هر جا و هر آن‌چه که این هدف اقتضا کند انجام می‌دهیم. بخش دیگری از پیام خمینی به ما، که از طریق پسرش فرستاده بود، این بود که با هر کس که من در جنگ هستم شما هم در جنگ باشید و با هر کسی که با من در صلح هست، شما هم در صلح باشید و دیگر غصه چیزی را نخورید که در این‌صورت همه درها به‌رویتان باز است... در جواب گفتیم، مثل این‌که شاه سقوط کرده، دیگر چه جنگی و با چه کسی؟! مگر قرار نیست آبادی و آزادی داشته باشیم؟ به این ترتیب پسر خمینی را بی‌کارش فرستادم.

می‌خواستم این را بگویم که قرار نیست که ما با جوی بالا و پایین بشویم. یک بار با فضای شدیداً مذهبی، یک بار با عکس آن!

چرا حربه به دست دشمن بدهیم؟

نگاه کنید، حکومت قبلی افغانستان آمد و گفت که ما دولت سوسیالیستی و کمونیستی هستیم. آخرش دیدید رئیس حکومت و دبیرکل حزب مربوطه چگونه ادعا می‌کرد که اسلام آورده و می‌رفت نماز جمعه و دعا می‌خواند؟! لابد مصلحت این بود! برگردید از یمن جنوبی تا الجزایر و وضع کشورهای را که فرهنگ و سابقه اسلامی و توده مردم مسلمان دارند ببینید و خودتان نتیجه‌گیری کنید.

ما می‌گوییم تصمیم‌گیری البته به‌عهده مردم ایران است. بر همین اساس هم ما نگفتیم که نظام آینده «جمهوری اسلامی» یا مثلاً «جمهوری

دموکراتیک» و یا... باشد.

راجع به مصوبات شورای ملی مقاومت صحبت کردیم و گفتیم نظام جمهوری جدید را مؤسسان تعیین می‌کند، بعد به رفراendum می‌گذارد و مردم به آن رأی می‌دهند. این مربوط به آینده است. ولی ما، در دوران مقاومت و در دوران انتقال هستیم. می‌شود شما به من بگویید که چرا می‌بایست در نامگذاری دولت موقت این حربه را به دست دشمن بدهیم؟ چرا می‌باید به صورت غیرمستول – غیرمستول نسبت به آنهایی که این صدهزار شهید را دادند و در مقابل ضروریات و عینیاتی که به چشم می‌بینیم – بگوییم که چون حالا این از لحاظ برخی اقشار و جریانات پسندیدنی‌تر است، کلمه اسلام را از اسم دولت موقت حذف کنیم. از روز اول می‌دانستیم که از لحاظ جو و فضای سیاسی روز و از لحاظ بین‌المللی این‌طور به صرفه‌تر است، ولی چرا باید خودمان را در برابر دشمن دجال خلع سلاح کنیم؟

من یک مجاهدی هستم که معتقدم، خوب شمایی که فرضاً معتقد نیستید، حتی اگر من بخواهم این کار را بکنم، نباید بگذارید. باید بگویید ببین تو داری با چه کسی می‌جنگی؟ با آخوند جماعت داری می‌جنگی. این کار را نکن؛ این حربه را دست دشمن نده، نگذار جنگ را به جنگ اسلام و غیراسلام تبدیل کند. نگذار جنگ به اصطلاح حیدری – نعمتی راه بیندازد. بعکس؛ این حربه را خودت بردار!

و امروز یازده سال بعد از آن نامگذاری برای دولت موقت، می‌بینیم در بیست و چند پارلمان جهان می‌گویند: «تجربه نشان داده است که ریشه‌های مستحکم مردمی و مذهبی این مقاومت در میان مردم ایران (عطف به مجاهدین) مهمترین مانع سوءاستفاده رژیم ایران از احساسات مذهبی مردم است». این که دیگر حرف مجاهدین نیست که بگویید چون این مجاهد و مسلمان است دارد این حرفها را می‌گوید. این حرف یک عضو شورا هم نیست که خودش مسئول و جزو همین جایگزین و طبعاً غمخوار

رزمندگان مجاهد است. نه، این موضعگیری رسمی نمایندگان پارلمانهای بیست و چند کشور است.

واقعیت این است که در دنیای امروز، این مقاومت، راه حل واقعی در برابر پدیده ارتجاع و قشریگری مذهبی است. و این را ما از همان اول می گفتیم. این اسم را هم به این دلیل از ۱۲ - ۱۰ سال پیش برای دولت موقت (و نه برای شورای ملی مقاومت) انتخاب کردیم.

حتی دوستانی بودند که از موضع خیرخواهی می گفتند اگر این کلمه را بردارید به سודتان است و بعضیها جلب می شوند. می دانستیم که از موضع خیرخواهی و برای این که یک عده جلب و جذب بشوند، این را می گویند. ولی قبل از هر چیز فکر آن طرف - رژیم - را باید می کردیم. و به خوبی می دانید که میز مبارزه ما، به درستی و به حق، همیشه از آن طرف یعنی از صحنه واقعی جنگ و درگیری چیده می شود.

حالا اگر شما این را قبول دارید، سؤال من از شما این است که این کلمه اسلامی در نام دولت موقت که در اساسنامه شورا، مجاهدین مسئول تشکیل آن شناخته شده اند، کجایش گزندگی و جای نگرانی دارد؟ چرا باید تسلیم فضای خود به خودی بشویم و این بار پاندول وار از آن منتهی الیه به این یکی منتهی الیه برویم؟ ما که نباید سطحی نگرانه مغلوب این فضا بشویم. افغانستان کنار ماست. می خواهید دورتر برویم، به الجزایر، تونس، مصر و یا جمهوریهای مسلمان نشین جدا شده از شوروی که رژیم با حربه اسلام به آنها جنگ انداخته است، اشاره کنیم. خوب، توده های مردم که خبر ندارند. بنده های خدا که مثل مردم ایران این رژیم را آزمایش نکرده اند که ببینند چیست.

بنابراین، اگر در یک راستا و خط معقول سیاسی می خواهیم حرکت کنیم و نمی خواهیم چیزی به سود دشمن تمام بشود، به جای پيله کردن به کلمه، بیایید روی مواد مشخص، اقدامات و عملکردهای مشخص و روی مصوبه و قانون بحث کنیم. آن وقت من هم می توانم جوابهای مشخصی به

شما بدهم. بفرمایید: این طرح شورای ملی مقاومت راجع به رابطه دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران با دین و مذهب که در سال ۶۴ تصویب شده و همان موقع نیز منتشر کرده‌ایم. عین آن را برایتان می‌خوانم:

طرح شورا دربارهٔ دین و مذهب

«با اعتقاد به حاکمیت ملی که از طریق اعمال ارادهٔ آزاد شهروندان تحقق می‌یابد»، (می‌گوید اعتقاد به حاکمیت ملی، نه حاکمیت آخوند و ولایت فقیه)

«و عزم راسخ در براندازی رژیم خمینی که بر استبداد دینی و ارتجاع مذهبی استوار است،

با اعتقاد به آرای عمومی به‌عنوان اساس مشروعیت نظام آیندهٔ کشور» (مشروعیت نظام و ارگانها و نهادهای آن را به چیزی جز آرای عمومی نسبت نداده و این موضع همهٔ اعضای شورا از جمله مجاهدین است که خودشان دارای ایدئولوژی اسلامی — منتهای اسلام ضدخمینی — هستند). «با تأکید بر تساوی حقوق سیاسی و اجتماعی همهٔ آحاد ملت» (هر کسی که باشند با هر مرام و مسلک و دین و مذهب، حقوق سیاسی و اجتماعی‌شان مساوی است) «و ملغی شناختن همهٔ امتیازات جنسی، قومی و عقیدتی و برابری همهٔ شهروندان در مقابل قانون، صرفنظر از اعتقاداتشان» (ملاحظه می‌کنید که صراحتاً هرگونه امتیازی که بر مبنای جنسی یعنی برتری مرد بر زن یا قومی مثلاً برتری فارس بر ترک یا عقیدتی مثلاً مسلمان بر غیرمسلمان است را ملغی اعلام می‌کند).

«با تأکید بر تضمین حقوق فردی و اجتماعی مردم، مصرّح در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر از جمله حق آزادی ادیان و مذاهب و منع هرگونه تفتیش عقیده که لازمه حفظ شئون و حیثیات انسانی است،

با تصریح بر این نکته که ضمن احترام به همه ادیان و مذاهب، هیچ دین و مذهبی را به هیچ عنوان دارای حق و امتیاز ویژه‌یی نمی‌شناسد و تبعیض در میان پیروان ادیان و مذاهب گوناگون را مردود می‌شمارد، (ملاحظه می‌کنید که از این صریح‌تر نمی‌شود)، «رابطه دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران با دین و مذهب را در چارچوب برنامه، دولت موقت و مصوبات قبلی این شورا به شرح زیر مشخص می‌کند:

۱- اعمال هرگونه تبعیض در مورد پیروان ادیان و مذاهب مختلف در برخورداری از حقوق فردی و اجتماعی ممنوع است. هیچ یک از شهروندان به دلیل اعتقاد یا عدم اعتقاد به یک دین یا مذهب در امر انتخاب‌شدن، انتخاب‌کردن، استخدام، تحصیل، قضاوت و دیگر حقوق فردی و اجتماعی مزیت یا محرومیتی نخواهد داشت». (این موضع رسمی و برنامه عملی همین دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی است که می‌گویید نگران کلمه اسلامی آن هستند. اگر این کلمه را حذف کنید، آخر چگونه هم با رژیم خمینی بجنگد و هم این حرف را بزند و از آن دفاع کند؟ دجالیت آخوندها را هم که می‌دانید، بیکران و بی‌انتهاست).

۲- هرگونه آموزش اجباری مذهبی و عقیدتی و اجبار به انجام یا ترک آداب و سنتهای مذهبی ممنوع است. حق آموزش، تبلیغ و برگزاری آزادانه آداب و سنتهای تمامی ادیان و مذاهب و احترام و امنیت همه اماکن متعلق به آنها تضمین می‌شود».

۳- صلاحیت مقامهای قضایی ناشی از موقعیت مذهبی و عقیدتی آنها نیست و قانونی که ناشی از مرجع قانونگذاری کشور نباشد، رسمیت و اعتبار نخواهد داشت». (رژیم خمینی می‌گوید حاکم شرع باید آخوند و حجت‌الاسلام یعنی حجت‌الشیطان باشد. اما ما می‌گوییم صلاحیت مقام قضایی ناشی از موقعیت مذهبی و عقیدتی نیست).

این‌هم تعیین تکلیف با قوانین قصاص ضدبشری و ضدانسانی خمینی و امثالهم:

«با الغای مقررات قصاص و حدود و تعزیرات و دیات رژیم ضدبشری خمینی و با انحلال دادگاهها و دادرهای به اصطلاح انقلاب اسلامی و محاکم شرع که در ردیف وظایف مبرم دولت موقت است، امر دادرسی، اعم از تعقیب جرایم و رسیدگی به کلیه دعاوی در نظام واحد قضایی جمهوری، براساس موازین شناخته شده حقوقی و مطابق قانون انجام می شود» (نه براساس معیارهای ضدبشری و خودساخته آخوندی و نه در محاکم شرع و به اصطلاح دادگاههای انقلاب اسلامی که شرع و انقلاب و اسلامشان سرشان را بخورد!).

«۴- تفتیش عقیده و دین و مذهب توسط مراجع دولتی و مؤسسات عمومی وابسته به دولت به هر عنوان ممنوع است. طرح حاضر در یک مقدمه و چهار ماده در جلسه ۲۱/آبان/۶۴ شورای ملی مقاومت ایران به اتفاق آراء، به تصویب رسید».

راز مقبولیت اجتماعی مقاومت

خوب، حالا نوبت من است که از شما سؤال کنم: آن مجاهدی که باید بمب به خودش ببندد و برود آن آیت‌الشیطان را منفجر بکند و یا پای جوخه اعدام و روی تخت شکنجه برود؛ به طور دائم هم از موضع اسلام و اسلام‌پناهی به او حمله بکنند؛ و آن مجاهدی که باید هم جنگ آزادیبخش را بکند و هم کار سیاسیش را و سلاحش را هم باید پیوسته آماده روی دوشش داشته باشد و همان که باید برود همین مصوبات را برای شما اجرا بکند و اینها را ترویج کند و در تمام جامعه ایران گسترش دهد، آیا اجازه نمی‌دهید که کلمه اسلام را در اسم دولت موقت ۶ ماهه به کار ببرد؟! فراموش نکنید یکی از علل اساسی که ما توانستیم دوام بیاوریم، و سایرین نتوانستند، عنایت به این واقعیت و ضرورت است. می‌گویید نه! سایر سازمانها و شخصیت‌های عضو شورا را که ایدئولوژی اسلامی ندارند، ببینید. آیا آنها از معتقدات خود عدول

کرده‌اند؟ خیر. آنها عضویت در «شورای ملی مقاومت» و التزام به طرحها و مصوبات شورا را پذیرفته‌اند. ولی با وجود این که خود آنها مسلمان و اسلامی نیستند به این ضرورت و الزامی که گفتم عنایت کردند و ما را برای داشتن کلمهٔ اسلام در نام دولت موقت ۶ ماهه مجاز شمردند. نه این که خلاف معتقدات خودشان کاری کرده باشند. یادم هست در آن سالها در پاریس که این بحث خیلی بالا گرفته بود، برخی از اعضای شورا که اصلاً دارای طرز تفکر مجاهدین و ایدئولوژی اسلام نبودند بر مجاهدین منت گذاشته و به من گفتند مبادا یک وقت این حربه را به دست دشمن بدهید. می‌خواهم نتیجه بگیرم که با عنایت به این واقعیات، بگذارید هر چه سخت‌تر و بیشتر به این دیکتاتوری مذهبی و آخوندی ضربه بزنیم.

راستی چرا مجاهدین توانستند سریعاً و وسیعاً تبدیل به یک سازمان گستردهٔ مردمی بشوند؟ چرا خمینی آن قدر می‌ترسید که ما در انتخابات آن موقع شرکت نکنیم؟ (چه انتخابات ریاست جمهوری و چه مجلس) برای این که در ارتباط با مردمان قرار می‌گرفتیم. آخوند می‌گفت خدا این طوری گفته، امام این طور. ما هم گفتیم ببین خدا گفته: لا اکراه فی الدین. پیغمبر هم این را گفته، حضرت علی هم این کار را کرده. تودهٔ مردم صاف و پاک که این را خوب می‌فهمند، چرا باید به آخوندها این امکان را داد که عوام‌فریبانه بگویند اینها اصلاً دشمنیشان با اسلام است. این همان نکته‌ایست که اگر در طول این ده، دوازده سال فقط هم‌سنگرها و هم‌پیمانهای شوراییمان به آن عنایت داشتند، حالا، بسیاری از پارلمانهای جهان آن را مورد توجه قرار داده‌اند.

احترام به عقاید دیگران

بهر روز میرزایی - این سؤال را هم دارم که اگر کسی مجاهدین را به این متهم کند که می‌خواهند از اسلام به عنوان یک حربهٔ سیاسی استفاده کنند، جوابتان چیست؟

جواب: فکر نمی‌کنم کسی تا به حال این را گفته باشد. اما این که ایدئولوژی مجاهدین به خاطر ضدیت تمام‌عیارش با خمینی و خمینی‌گرایی فی‌نفسه یک حربۀ برندهٔ سیاسی و ایدئولوژیکی و اجتماعی است، بحث دیگری است و از اساس با سوء استفاده‌ها و اسلام‌پنایه‌های مصلحتی امثال حزب توده متفاوت است.

تا آن جا که به خود مجاهدین مربوط می‌شود، آنها همواره گفته‌اند هر کس حق دارد ایدئولوژی خودش را داشته باشد و نباید کسی را مجبور کرد که از اعتقاداتش دست بکشد و یا از روی اجبار و اکراه، عقیده‌ای را بپذیرد. این خلاف آزادی و دموکراسی است. کما این که در شورای ملی مقاومت هم هر یک از اعضای آن، هویت و مواضع ایدئولوژیکی خودشان را دارند و می‌نویسند و اعلام هم می‌کنند.

مجاهدین پیوسته گفته‌اند، زیر چتر ایدئولوژیکی مشخصی زیسته و خواهند زیست. به ارزشها و آرمانهای خودشان معتقدند و اگر تا بُن استخوان معتقد نبودند، چنین مقاومت و آتشی، چنین فداکاری و پاکبختگی از کجا به وجود می‌آمد؟ کجا می‌توانست یک «ستون پنجم» یا «یک مزدور استکبار جهانی» (به گفتهٔ خمینی) این‌گونه جانبازی کند؟ مزدوری و دست‌نشانده‌گی و وابستگی برای این است که طرف، رتبه و درآمدش بیشتر شود، به شخص خودش و به خانواده‌اش بیشتر برسد و به رفاه و آسایش و لذات شخصی بیشتری دست پیدا کند. مجاهدین که از همهٔ این چیزها دست شسته‌اند. بنابراین، داشتن ایدئولوژی، مرام، مسلک، عقیده و فکر و اندیشه که جرم نیست، بلکه تحمیل آن به دیگران و مجبور کردن دیگران به پیروی از آن، جرم بوده و برخلاف نصّ صریح قرآن است. عقیده را که نمی‌شود با اجبار القاء کرد.

بیشتر گفته و باز هم تکرار می‌کنم که مجاهدین اعتقادات خودشان را دارند، همواره نیز بر آن تصریح کرده و آن را پنهان نکرده‌اند. به همین دلیل هیچ‌وقت نان را به نرخ روز نخورده‌اند. نه آن زمان که خمینی و

ایادیش به ما می‌گفتند که با کسی که اسلام را قبول ندارد، به‌خاطر این‌که در شرع خمینی نجس محسوب می‌شد، دست ندهید و نه در حالت عکس‌العملی متقابل آن.

وانگهی همین مجاهدین که اعتقادات و ایدئولوژی اعلام‌شدهٔ خودشان را دارند، بارها گفته و نوشته‌اند آن اسلامی که ما داریم، ضدخمینی است. بالاترین و عمیق‌ترین مرزبندی و جنگ را همین مجاهدین با خمینی دارند. عقیده دارند که اسلام ما کاری به کار و زندگی خصوصی مردم ندارد. به کسی ربطی ندارد که دیگری چطور زندگی می‌کند، چه می‌پوشد، چه مرامی دارد، یا خوراکش چیست؟ ضمناً همین طرحها و مصوبات شورایی که نمونه‌اش را الان خواندیم، با امضای همین مجاهدین نیز هست. بنابراین اگر توصیهٔ من را می‌پذیرید، باور کنید که نگرانی از بابت مجاهدین نیست، بلکه این دشمن شما و متحدین او هستند که از لحاظ سیاسی این را القا می‌کنند.

خیر! بایستی از دشمنان آزادی و استقلال ایران و دشمنان شناخته‌شده و تجربه‌شده‌اش نگران بود. برای این موضوعات، مجاهدین هیچ‌گاه جای نگرانی نگذاشته‌اند. نگرانی از مجاهدین، فقط برای شاه و شیخ و دم و دنبالچه‌هایشان به‌جا و حق است. یعنی برای دیکتاتوریها و همدستانشان. فقط دشمنان آزادی حق نگرانی دارند ولی سایرین هرگز!

از طرف دیگر، می‌دانید، نه مجاهدین و نه هیچ جریان جدی سیاسی یا سازمان بزرگ سیاسی در دنیا پیدا نمی‌شود که بتواند یک‌شبه رنگ عوض کند. یعنی بیست و هفت، هشت‌سال با یک انگیزه‌ی بجنگد، مبارزه کند و بعد یکباره تصمیم بگیرد یک نوع عقیدهٔ مذهبی را به سایرین تحمیل کند. بنابراین، این قبیل نگرانیها در مورد مجاهدین از اساس موضوعیتی ندارد. خمینی هم، یک شبه رنگ عوض نکرده و اگر در سوابق او دقت کنیم در ماهیت و طینت ارتجاعی او جای تردید نیست.

طرح شورا درباره آزادیها و حقوق زنان

فرشته اسفندیاری - با توجه به این که زنان میهنان زیر شدیدترین فشارها و سرکوب قرون وسطایی رژیم خمینی بوده و از کوچکترین آزادیهای فردی و اجتماعی محرومند، سؤال بسیاری زنان این است که شورا و دولت موقت در مورد آزادیهای فردی و اجتماعی زنان و مسائلی مثل ورزش آنها چه طرحها و برنامه‌هایی دارند؟

جواب: در این مورد هم ابتدا اجازه دهید به عملکردهای سابق اشاره کنم: از همان روز اول که خمینی و رژیمش روی کار آمدند، اگرچه آن موقع شورا به صورت فعلی تشکیل نشده بود، ولی همین اعضای شورا به دلیل اعتقاد راسخ به یکسری اصول ثابت و تغییرناپذیر، یعنی حقوق دموکراتیک اقشار و طبقات مختلف مردم ایران و اعتقاد همه اعضای آن به پرنسیپهای دموکراتیک، در فعالیتهای سیاسی خود، مشترکاتی داشتند که از جمله آنها دفاع از آزادیها و حقوق زنان بود. چنان که پیشتر اشاره کردم، فکر می‌کنم اسفند ۱۳۵۷، اولین ماه حکومت خمینی بود که او هنوز از گرد راه نرسیده، با منطق «یا روسری یا توسری» شروع به راه اندازی دسته‌های چماقدار کرد و بساط قمه‌کشی و تیغ‌کشی را برای سرکوب زنان راه انداخت. اگر خاطرتان باشد، همان موقع، کلیه اعضای امروزی شورا و به خصوص خواهران مجاهد ما (که مطابق اعتقادات خودشان با حجاب و روسری بودند)، در این مورد به دفاع از حقوق زنان برخاستند و قاطعانه با این ظلم و ستم آخوندی مقابله کردند.

اما آن چه که به شورا و دولت موقت برمی‌گردد، ترجیح می‌دهم از روی «طرح شورای ملی مقاومت ایران درباره آزادیها و حقوق زنان» برایتان بخوانم. این طرح در فروردین ماه ۱۳۶۶ در شورا تصویب شد.

«شورای ملی مقاومت با تعظیم به جانبازیهای تحسین‌انگیز و مقاومت فراموشی‌ناپذیر همه زنان مجاهد و مبارز این میهن در برابر رژیم

ضدبشری خمینی،

با اعتقاد به این‌که تبعیض علیه زن، منافی عدالت و حیثیات انسانی است،

با تأکید بر ضرورت "لغو و رفع کلیه ستمها و اجبارات و تبعیضات رژیم ارتجاعی خمینی در مورد زنان کشور"،

با تأکید بر "تساوی کامل حقوق اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی زن و مرد"،

در راستای "تأمین کامل حقوق تمامی زنان کشور، فارغ از هر عدم تساوی و محدودیت بهره‌کشانه" که با رد هر نوع تلقی کالایی از زن، رهایی تاریخی مرد و زن ایرانی را مدّ نظر دارد، موارد زیرین را رهنمون و برنامه عمل دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران می‌شناسد:

۱- حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در تمامی گزینشها و انتخابات و حق رأی در تمام همه‌پرسیها.

۲- حق اشتغال و انتخاب آزادانه شغل و حق تصدّی هر مقام، منصب و شغل عمومی و دولتی از جمله ریاست جمهوری و قضاوت در تمام مراجع دادرسی» (این بند که تصریح می‌کند زنان حق تصدّی بالاترین مقامات کشوری را نیز دارند، رو در روی منطق ارتجاعی خمینی است که آشکارا و پیوسته تصریح کرده که زنان حق ولایت -یعنی رهبری- و حق ریاست -ریاست جمهوری- و حق قضاوت ندارند. یادتان هست که رفسنجانی صریحاً و علناً گفت اندازه مغز مردها بزرگتر از زنان است! معلوم نیست این حرف را از قوطی کدام عطّاری پیدا کرده! ولی به‌هرحال اینها کشفیاتی هستند که فقط در آزمایشگاههای بحرالعلومهای آخوندی پیدا می‌شوند! اما ما عقیده داریم که در همه گزینشها و انتخابات، این حق برای زنان میهنمان محفوظ است. از انتخابات ریاست جمهوری گرفته تا گزینش قاضی).

۳- حق فعالیت سیاسی و اجتماعی آزادانه، رفت و آمد و مسافرت

بدون نیاز به اجازه دیگری.

۴- حق انتخاب آزادانه لباس و پوشش

۵- حق استفاده بدون تبعیض از کلیه امکانات آموزشی، تحصیلی، ورزشی و هنری، و حق شرکت در تمام مسابقات ورزشی و فعالیتهای هنری.

۶- به رسمیت شناختن تشکلهای زنان و حمایت از سازمانیابی داوطلبانه آنان در سراسر کشور. در نظر گرفتن امتیازات ویژه در زمینههای گوناگون اجتماعی، اداری، فرهنگی و به خصوص در امور آموزشی به منظور رفع نابرابری و ستم مضاعف از زنان»

(منظور این است که برای رفع ستم مضاعف از زنان بایستی به نسبت مردان امتیازات ویژه‌یی در این امور، اعم از اجتماعی، اداری، فرهنگی و آموزشی برایشان قائل شد).

۷- دریافت مزد مساوی با مردان در برابر کار مساوی. منع تبعیض در استخدام و به هنگام اشتغال. برخورداری یکسان از مزایای گوناگون از قبیل مرخصی، حقوق بازنشستگی و از کارافتادگی. دریافت حق اولاد و تاهل و بیمه بیکاری، برخورداری از حقوق و تسهیلات ویژه به هنگام بارداری و زایمان و نگهداری اطفال»

(در جریان هستید که رژیم از همان آغاز، زنان کارمند را گروه گروه اخراج می‌کرد و هنوز هم این جریان ادامه دارد).

۸- آزادی کامل در گزینش همسر و ازدواج که تنها با رضایت طرفین صورت می‌گیرد و در نزد مقام قانونی به ثبت می‌رسد. ازدواج قبل از رسیدن به سن قانونی ممنوع است. در زندگی خانوادگی هر گونه اجبار و تحمیل به زن ممنوع است»

(اینها جراثمی است که در رژیم خمینی به‌طور مستمر و گسترده رواج دارد. لازم به یادآوری نیست که از فرط این قبیل اجبارات سیاسی و اجتماعی و خانوادگی در حق زنان، که اساساً ناشی از همین ستم سیاه آخوندی است، میزان خودکشی، خودسوزی، ترک خانه و نظیر آنها در بین زنان ایران به

نحو حیرت‌انگیزی بالا رفته است).

«۹- حق متساوی طلاق. طلاق در مراجع صلاحیت‌دار قضایی صورت می‌گیرد. زن و مرد در ارائه دلیل برای طلاق برابری دارند. نحوه سرپرستی اطفال و تأمین معیشت آنان و همچنین نحوه تسویه مالی، ضمن حکم طلاق تعیین می‌شود.

۱۰- حمایت از زنان بیوه و مطلقه و اطفال تحت حضانت و سرپرستی آنها از طریق نظام تأمین اجتماعی کشور.

۱۱- رفع نابرابری‌های حقوقی در زمینه شهادت، ولایت، حضانت و ارث.

۱۲- چندهمسری (تعدد زوجات) ممنوع است. در مواردی هم که مصلحت به خصوصی در کار باشد، ترتیبات مقتضی را قانون معین می‌کند.

۱۳- منع هر گونه بهره‌کشی جنسی از زن، تحت هر عنوان و الغای کلیه رسوم و قوانین و مقرراتی که بر طبق آنها پدر و مادر، ولی، قیم یا دیگری، دختر یا زنی را به عنوان ازدواج یا هر عنوان دیگر برای تمتع جنسی، یا بهره‌کشی به دیگران واگذار می‌کند.

طرح حاضر در یک مقدمه و ۱۳ ماده در اجلاس مورخ ۲۸ فروردین ۱۳۶۶ شورای ملی مقاومت به اتفاق آرا به تصویب رسید».

جایگاه رفیع زنان در مقاومت ایران

فکر می‌کنم این طرح، پاسخ شما را به‌طور کامل داده باشد. این، رهنمون عمل دولت موقت است. البته پر واضح است که در یک روز یا یک ماه یا مدت کوتاه قادر نخواهیم بود فرهنگ ارتجاع و جاهلیت و فرهنگ استثمار را ریشه‌کن کنیم. ما بایستی یک مبارزه عمیق فرهنگی و ایدئولوژیک را برای پیشبرد مواد مختلف این طرح در سراسر جامعه ایران، در دستور کار داشته باشیم. حال اگر مجدداً شما در این مورد

تضمین بخواهید، به شما خواهم گفت که تضمینش همین زنان مبارز و مجاهد در شورا و ارتش آزادیبخش هستند. زنانی که جایگاهی بسا فراتر از جایگاه و حقوقی را که در این طرح خواندم با عمل انقلابی و مبارزاتی خود در طّی سالیان، احراز نموده‌اند. اینها مسائلی است که یقیناً در جریان هستید. از قرارگرفتن خود مریم در موضع مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران و همچنین جانشین او خواهر مجاهد فهیمه اروانی، تا قرارگرفتن زنان رزمنده مجاهد در بالاترین سطوح فرماندهی ارتش آزادیبخش و مسئولیتهای مختلف در سازمان مجاهدین خلق ایران (اعم از نظامی یا سیاسی، داخلی یا بین‌المللی) و زنان مبارزی که اخیراً به عضویت شورای ملی مقاومت درآمدند. اشاره‌ی اخص به مجاهدین را از این بابت ضروری دیدم که طبعاً با توجه به مسلمان‌بودن مجاهدین، نوک تیز سؤالات و ابهامات در این زمینه نیز متوجه مجاهدین است.

البته بسیاری از احزاب و جریانها تا به حال در حرف و در کتابت در مورد آزادی و حقوق زنان مطالب زیاد گفته و نوشته‌اند. ای بسا حرفهایی خیلی بهتر از ما هم زده باشند. اما در عمل می‌توان تجربه ۸۰ - ۷۰ ساله سوسیالیسم در کشورهای باقیمانده از اتحاد شوروی و همچنین سایر کشورهای سوسیالیست یا به اصطلاح سوسیالیست و یا تجربه کل جنبشها و نهضت‌های انقلابی را از نظر گذراند.

بی‌هیچ مبالغه و بدون شک، مقاومت ایران در این زمینه به‌طور تاریخی و با فاصله غیرقابل تصور از تمامی اینها در عمل، و نه در حرف، سبق برده و این به‌راستی شایان تبریک و تهنیت است و حق‌شناسی و انصاف حکم می‌کند که این را، قبل از همه، به پرچمدار و مشعل‌دار آن یعنی مریم تهنیت بگوییم. می‌دانید، هر کس که دستی در دگّان سیاست روز دارد در حرف شروع می‌کند به گفتن این‌که فی‌المثل نصف جمعیت مملکت را زنان تشکیل می‌دهند، پس می‌باید برای آزادی زنان فلان و بهمان کار را کرد و یا زنان می‌باید از فلان حقوق برخوردار شوند و یا چه کار کنند و چطور

شوند و... اما در مقایسه با مقاومت ایران، از سایر مدعیان و احزاب و جریانات بپرسید و بخواهید و درباره آنها مطالعه کنید که در عمل چه کردند؟ الا این که بعضی هایشان که مدعی شورای ملی مقاومت هستند، حالا ذره ذره وارد شده اند که: بله! زنان باید بروند زبان خارجی یاد بگیرند یا در کارهای سیاسی مداخله کنند، یا تایپ یاد بگیرند تا تدریجاً -لابد در سال ۳۰۰۰- به جایی برسند! (عین این مضمون را پارسال در حوالی روز جهانی زن در نشریات یکی از اینها خواندم).

حال آن که ما، در عمل، سالیان سال بلکه سده ها از اضعافمان پیشی گرفتیم. هرکس با هر عقیده و مرامی که موقعیت زنان رزمنده و مجاهد را ببیند و یا در جریان آن قرار بگیرد، شگفت زده شده، به این حقیقت گواهی خواهد داد. گزارشهای ناظران و خبرنگاران بین المللی از قرارگاههای ارتش آزادیبخش را بخوانید تا معلوم شود که آن چه گفتم عین حقیقت است. در همین لحظه که دارم این مطالب را به شما می گویم از نظرم می گذرد که کاش موضوع یک امر درجه دوم یا غیرخطیر می بود و می توانستم به سهولت از کنار آن رد بشوم F تا مبادا شنونده فکر کند که درصدد تعریف و تمجید از شورا یا ارتش و سازمان خودی هستم... درست به همین دلیل اجازه بدهید تصریح کنم که در این مقوله اگر کم نگفته باشم، هرگز و هیچگاه زیاده گویی و غلو نکرده ام. یعنی فکر می کنم که اگر همین مقدار را اشاره نکنم و به مردمان نگویم که مقاومت عادلانه آنها، تنها جایگزین دموکراتیک متعلق به آنها (یعنی شورا) و ارتش آزادیبخش و همین مجاهدین چه مرزهای شکوهمندی را در این زمینه درنوردیده اند، حداقل وظیفه ام را انجام نداده ام. یعنی این مقدار توضیح فقط به خاطر در جریان قرار دادن و مطلع کردن عموم هموطنانمان -مخصوصاً زنان ایرانی- است تا بدانند که طی این سالها، زن مجاهد و مبارز در مقاومت عادلانه این مرز و بوم به اتکای همت و پاکبازی و صدق و فدای خودش به چه جایگاه رفیعی نائل گردیده است. بحث هم بر سر یک یا چند نمونه نیست،

بلکه بر سر یک نسل و یک جریان عظیم در تاریخ مبارزات این میهن است.

بحث بر سر یک اقدام صوری و فرمایشی و یک حرکت و ژست تبلیغاتی و سیاسی نیست، بلکه بر سر آن کار عظیم و خارق‌العاده سیاسی و نظامی و تشکیلاتی است که طی این سالیان با پرچمداری مریم در سطوح مختلف مسئولیتها در چارچوب همین سازمان مجاهدین - با ایدئولوژی انقلابی اسلام - و در چارچوب ارتش آزادیبخش به پیش برده شده است. پس بگذارید باز هم خاطرنشان کنم که در برابر همه سرکوفتها و تحقیر حاکمیت آخوندی علیه زنان، خوشا مردم و تاریخ ایران که زنان مجاهد و مبارز آنها، نه فقط تسلیم نشدند، بلکه رو در روی خمینی ضدبشر و آخوندهای پلید، عزت و افتخار و حرمت و جایگاه زن ایرانی را به اعلا درجه بالا بردند.

باشد تا روزی خیر و برکت آن‌چه را در این زمینه اکنون در سطح زن پیشتاز مبارز و مجاهد در شورا و ارتش آزادیبخش یا سازمانهای عضو شورا مثل همین مجاهدین جریان دارد، در ابعاد گسترده اجتماعی، به عیان و به صورت یک شکوفایی و رستاخیز عظیم اجتماعی و دستیابی به ذخایر بیکران انرژی زن و مرد ایران، ببینیم و آن را به مثابه ودیعه پیشرفت و سازندگی ایران فردا به کار بگیریم.

دعای آشتی‌ناپذیر تاریخی - فرهنگی با آخوندها

اصولاً بین ما - مقاومت ایران به‌طور اعم و مجاهدین به‌خاطر ایدئولوژی اسلامیشان به‌طور اخص - و رژیم خمینی یک دعای تاریخی - ایدئولوژیک بر سر «زن» جریان دارد. این دعوا و تضاد آشتی‌ناپذیر بر سر مقوله جایگاه و آزادی و حقوق زن به‌لحاظ تاریخی - فرهنگی در رأس دعاها و فیما بین ما و خمینی قرار دارد. در این چارچوب (تاریخی - فرهنگی) که جدی‌ترین و

تیزترین دعوای آشتی‌ناپذیر را با آخوندها داریم، و البته به موازات نبرد سیاسی-نظامیمان با آنها پیش می‌رود، طرف مقابل (یعنی آخوندهای خمینی‌صفت و رژیمشان) مظهر ستم و استثمار و مرزبندی جنسی به معنی اخص کلمه است. برای همین اگر از من بپرسید نخستین قربانیان نظام آخوندی کدام قشر یا طبقه است؟ بلادرنگ می‌گویم: زنان! و بالاترین پتانسیل انفجاری را هم در همین‌جا می‌توانم به شما نشان بدهم. می‌بینید که جامعه، پدیده بی‌حساب و کتابی نیست و قوانین تکامل اجتماعی نیز مثل قوانین حرکات فیزیکی و بیولوژیک خدشه‌ناپذیر هستند. به حکم تکامل، در همین جامعه، به‌لحاظ سیاسی و نظامی، ضد خمینی و نیروی نفی‌کننده آن، تولید و تثبیت و تحکیم می‌شود (همین مجاهدین، همین ارتش آزادیبخش و همین شورای ملی مقاومت). آن‌گاه خمینی و دُم و دنبالچه‌ها و مزدورانش در صد برمی‌آیند ولو با قتل‌عام زندانیان سیاسی و با بمباران و هزار و یک بلای دیگر، این مقاومت را ریشه‌کن کنند. اما از آن‌جا که این مقاومت سفت و سخت به اصول خودش چسبیده و پای حرفی که از روز اوّل زده خوابیده و ذره‌یی هم به خود سُستی راه نداده، از قضا این مقاومت و همین مجاهدین به‌قول منتظری که در نامه‌اش بعد از قتل‌عام زندانیان ما به خمینی نوشته بود با کشتن از بین نمی‌روند بلکه «ترویج می‌شوند»...

به‌لحاظ تاریخی-ایدئولوژیک نیز ستم آخوندی به زنان در این طرف (در طرف مقاومت) برای رفیع‌ترین دستاوردها زمینه ایجاد می‌کند و «ضد» او، بال و پر می‌گشاید و بارور می‌شود.

بالاترین مرزبندی در دستگاه ایدئولوژیکی ارتجاع

در دستگاه ایدئولوژیکی خمینی و همه آخوندهای ارتجاعی، نخستین مرزبندی، مرزبندی جنسی است. شما این مرزبندی را در همه‌جا از مجالس تحریم ارتجاع، تا داخل خانه‌هایشان، و تا اتوبوسهای شهری تحت حاکمیت

این رژیم، می‌توانید مشاهده کنید. روشن‌تر بگویم: اصولاً ایدئولوژی موجود در مغزهای پوسیده در زیر عمامه آخوندهای خمینی‌صفت که آن‌را تحت نام اسلام عرضه می‌کنند در یک کلمه «ایدئولوژی جنسیت» است. برگردید و روزنامه‌ها و منبرهای آنها را در سال ۶۴ از نظر بگذرانید تا فوران ایدئولوژی و رویکرد «جنسیتی» بیشتر برملا بشود.

اما متقابلاً، ما علیه این ایدئولوژی و مرزبندی اساسی آن قیام کرده‌ایم. در همین‌جا به‌خاطر وجه تشابه ظاهری کلمه «اسلام» بین مجاهدین و خمینی باید تأکید کنم که برای مجاهدین، «مریم» نوک پیکان و تبلور اندیشه ضد خمینی آنها در قبال ارتجاع حاکم است. شورش مجسم و مظهر عصیان در برابر اساسی‌ترین مرزبندی دستگاه ایدئولوژیکی آخوندی به‌صورت خلاق، بارور، سازنده و تکاملی آن است. در ورای نبرد سیاسی ۱۴ ساله‌شان با رژیم خمینی و در ورای جنگ نظامی ۱۲ ساله‌شان با این رژیم، چکیده رویارویی عظیم و خونین تاریخی-ایدئولوژیک آنها با خمینی (با یکصد هزار شهید) در تقابل آشتی‌ناپذیر دو اسلام به‌کلی متضاد است.

مثل همان‌جا که در سؤالات قبلی گفتم، تهدید آزادیها به‌طور تاریخی، مجاهدین نیستند و از این بابت نگرانی موضوعیت ندارد. می‌خواهم نتیجه بگیرم از بابت آزادیها و حقوق زنان نیز مطمئن باشید که تهدید، نه از سوی مجاهدین، بلکه از ناحیه ارتجاع و ایدئولوژیهای ارتجاعی و استثمار است. این هم که گفتم در زمینه جایگاه زنان، مقاومت ایران به نسبت جنبشهای دیگر نقاط جهان جلوتر است، نه ادعا بلکه حقیقت محض است.

مدتی پیش در ماهنامه شورا گزارشی بود از جنبش ساندنیستها در همین زمینه. توصیه می‌کنم اگر فرصت کردید آن را حتماً مطالعه کنید. در این گزارش، ملاحظه می‌کنید به‌رغم این‌که ساندنیستها به حکومت رسیدند، پس از یک دهه که از حکومت رفتند، مسأله زنان، هم‌چنان به‌عنوان یکی از جدی‌ترین مسائلشان باقی مانده و حتی تشدید هم شده است. آنها امیدوارند بتوانند در دوره‌ها و کنگره‌های بعدی یک قدم به جلو بردارند. درحالی‌که

مقاومت ایران مدتهاست این مرزها را پشت سر گذاشته و زنان در میدان نبرد انقلابی و میهنی، در صحنه سیاسی و در مواضع رهبری‌کننده، همه سطوح را با صلابت و صلاحیت، فتح کرده‌اند.

پیشرفتهای همه‌جانبه یک مقاومت تمام‌عیار

فکر می‌کنم هر چه در این مورد صحبت بکنم، کفایت نمی‌کند. حق را البته فقط در داخل وطنمان و وقتی این حقیقت در جامعه گسترش پیدا کرد، می‌شود به‌صورت بهتر، بلیغ‌تر و گویاتر گواهی داد. اما باز هم باید روی این نکته تأکید بکنم که کاری که در این زمینه انجام گرفته و مدارجی که زنان مجاهد و مبارز ما در مسیر رهایی طی کرده‌اند، بسا شگرف‌تر و بالاتر از این چیزهاست. مبدا فکر کنید که موضوع بر سر احراز این کُرسی یا آن کُرسی و این یا آن مسئولیت است. خیر، اصل موضوع بر سر ورق‌خوردن دنیای «جنسیت» و مرزبندی استثمارگرانه و فروبرنده، هم در مورد زن و هم در مورد مرد است. در این مسیر، البته با رنج و مجاهدت و فدای بسیار، مشکلات، تضادها و مسائل بغرنجی حل شده که جداً از پیچیده‌ترین تضادهاست.

به هر حال اگر مقاومت ایران را در این زمینه به یک فارغ‌التحصیل دانشگاهی تشبیه بکنید، در عالم قیاس، سایرین هنوز در مراحل ابتدایی هستند و این یکی از ذی‌قیمت‌ترین دستاوردهای این مبارزه و این مقاومت فرخنده انقلابی و مردمی است.

وقتی انسان در مسیر درستی کار و حرکت کند، شاخص صحت حرکتش این است که در طول زمان به مقصد نزدیک‌تر شود، نه این که از آن دور گردد. اگر مسیر مقاومت درست است، و اگر مبارزه ما برحق است، بایستی دستاوردها و محصولات نظامی، سیاسی و همچنین فکری و عقیدتی خودش را داشته باشد. مثلاً اگر ۱۲ - ۱۰ سال پیش چریک بودیم، حالا یک ارتش منسجم، منضبط،

منظم و قدرتمند هستیم. ارتشی با سلاح سنگین که در بسیاری موارد، راههای سالیان را در مدتی کوتاه طی کرده و با وجودی که بیش از ۶ - ۵ سال (از سال ۶۶ تا ۷۱) از عمرش نمی‌گذرد، فی‌الواقع مسیری چند ده‌ساله را طی کرده است. به میزان تعیین‌کننده‌یی، ما باز هم این را مدیون مریم و فرماندهان و بویژه زنان رزم‌آوری هستیم که او تربیت کرد.

در زمینه سیاسی هم، آثار پیشرفتهای مقاومت ایران در عرصه داخلی و بین‌المللی را همه دنیا می‌بینند و گواهی می‌دهند و نیازی به یادآوری نیست. در مورد گسترش شورا و آثار و فواید آن هم در سؤال و جوابهای قبلی بحث کردیم و گزارشهای آن از طریق رادیو خودتان به آگاهی هموطنانمان رسیده است. اما از نظر تشکیلاتی و ایدئولوژیک، از آن‌جا که قرار نبوده که شورا تشکیلات و ایدئولوژی واحدی داشته باشد، بلکه نقش فراگیر دارد، اجازه بدهید باز هم همین مجاهدین را مثال بزنم: پارسال مجاهدین شورای مرکزی جدیدشان را معرفی کردند که به نسبت سالهای قبل گسترش و ارتقای چشمگیری به‌لحاظ تشکیلاتی داشت و این‌طور که مریم در نشست اخیر شورا اشاره کرد، گسترش و ارتقا در این زمینه، امسال و سال آینده چشمگیرتر است... اما علاوه بر دستاوردها و پیشرفتهای سیاسی و نظامی و تشکیلاتی، اگر مسیر، مسیر درست و حقی بود لابد در این ۱۲ - ۱۱ سال مبارزه مسلحانه با خمینی و در کل ۲۷ سال نبرد و مبارزه وقفه‌ناپذیرشان با دو دیکتاتوری، دستاوردهای نظری و ایدئولوژیکی هم به شرحی که گفتم باید داشته باشند. چون رویارویی با خمینی که فقط سیاسی یا نظامی محض نبوده، و آبشخور و پهنه تاریخی و فرهنگی هم داشته است. این‌جا بود که گفتم در این پهنه یک دعوی عمده ما با خمینی بر سر جایگاه و حقوق زن است. این اصلاً تعجب ندارد. انتظار هم می‌رفت که این‌طور باشد. زیرا پیشرفت و رشد واقعی هیچ‌وقت یک‌جانبه، یک بُعدی و تک‌ساحتی نیست و البته کسی که در برابر دشمن ضدبشری به مقاومت تمام‌عیار برخیزد و مرزهایش را با این دشمن به طرزی تزلزل‌ناپذیر حفظ کند و با آن بجنگد، یقیناً در مسیر تعالی و

پیشرفت، به پیشرفتهای همهجانبه نائل می شود.

شایعات رژیم درباره دولت آینده

حمید اسدیان - یکی از ادعاهای اضداد مقاومت، این است که اگر مجاهدین در چارچوب همین شورای ملی مقاومت هم روی کار بیایند، ایدئولوژی اسلامی و اعتقادات خودشان را اعمال می کنند و چون برخلاف خمینی، متشکل و منضبط هم هستند در نتیجه به کسانی که مجاهد نیستند، سخت تر گرفته خواهد شد. در همین رابطه به شایعات خیلی زیادی هم دامن می زنند. برای مثال یکی از روزنامه های ضدانقلاب از قول رژیم نقل کرده بود که اگر مجاهدین روی کار بیایند بازار را بسته و اموال کسبه را مصادره می کنند، یا حتی افراد چهل سال به بالا را می کشند. به نظر شما هدف از پخش این شایعات چیست؟!

جواب: همان طور که اشاره کردید مدعیان و اضداد مقاومت از قدیم می گفتند که اگر مجاهدین دولت تشکیل بدهند خیلی سخت تر می گیرند، پُل پُت می شوند و... من از این مطالب بسیار شنیده و خوانده ام. فکر نمی کنم که در این رابطه مطلبی بوده که به گوشمان نخورده باشد و یا خوانده باشیم. مخصوصاً در زمانی که من در پاریس بودم. ولی حالا فرصت خیلی کمتر است و نمی دانم که آیا چیز جدیدی هم در این ردیف عرضه شده یا خیر! اما شما جمله را کامل نگفتید که در قیاس با چه کسی «سخت تر» می گیرند؟ آن چه که من خواندم و اضداد مقاومت هم همیشه می گفتند، این بود که مجاهدین «از خمینی بدتر» هستند. پس اجازه دهید همین جمله را روشن تر کنیم: «مجاهدین بدتر از خمینی»! معنایش این است که، چه بخواهیم یا نخواهیم، «خمینی بهتر از مجاهدین»! درست است؟

حمید اسدیان - بله و آشکارا همان شعار «البته خمینی»!

جواب: بسیار خوب؛ پس چه کسی در نهایت پشت این شعار پنهان شده و سودش به چه کسی می‌رسد؟ پاسخ کاملاً روشن و عاری از هرگونه ابهام است. وجه ایجابی این جمله را البته آدمهای وقیح‌تر و دریده‌تر و یا به قول شما همان کسبه و تجّار خمینی‌چی و پسرخوانده‌های «البته خمینی» گوی او بدون شرم حضور می‌گویند: «خمینی بهتر از مجاهدین!» والاّ که به خمینی نمی‌نوشتند که: بفرمایید «بزرگی از سر بگیرید»... آنهایی که کمی پیچیده‌تر می‌خواستند کار کنند، می‌گفتند: «مجاهدین بدتر از خمینی»! در هر حال معنای آن فرقی نمی‌کند. یعنی بین مجاهدین و خمینی که دو سر طیف سیاسی و مبارزاتی امروز ایران بوده و هستند و با هم جنگ دارند و چنگ در چنگ هستند، ترجیح این است که چه کسی را دریابند؟ البته رژیم خمینی را! پس اینها در جبهه‌بندی بین مقاومت انقلابی و مردم ایران از یک طرف و رژیم خمینی از طرف دیگر، مسلماً در طرف خمینی هستند. یعنی بی‌تعارف، دُم و دنبالچه‌ها، سرانگشتان، ایادی، عساکر و عمله و ولایت فقیه سفیانی خمینی هستند که در منتهای دریدگی و وقاحت از این لُغْزها می‌خوانند. و هرچه هم با رژیم تضاد و اختلاف داشته باشند، اختلافات درونی یک جبهه است. یعنی در مجموع با رژیم، «درونی» هستند. هر برجسب و عنوان و ادعایی هم که داشته باشند، فرقی نمی‌کند. چون در ترازو و عالم سیاست، این شعار آنها به این معنی است که «خمینی را دریاب».

البته می‌دانید که اگر همین مقاومت و همین مجاهدین، درگیر و چنگ در چنگ با رژیم خمینی نبودند، باور کنید این افرادی که شعار «البته خمینی» می‌دهند، فرصت نمی‌کردند دست خانم‌بچه‌ها را گرفته و تشریف‌فرمای خارجه شوند. و به‌عنوان پناهنده سیاسی! ثبت‌نام کنند! چون که قطعاً می‌دانید جناحهای «درونی» رژیم در خطابه‌ها و نشریاتشان خیلی خیلی بیشتر از آقایان «مخالف فرنگیها» به سر و کول حکومت‌کنندگان می‌پزند و از قضا بسیاری از نشریات و حرفهای مخالف فرنگیها — که دقیقاً هیچ پایه و مایه‌یی

هم در داخل ایران ندارند - در اغلب موارد به نسبت جناحهای درونی رژیم بسیار نرمتر و «مدره» است!

این واقعاً خیلی بی‌حیایی است که یکی که جانش را به یمن رزم و رنج همین مقاومت دربرده و نمک همین مقاومت را خورده، با دعوی کذب اپوزیسیون - اپوزیسیون‌نمایی - در حرف، در ضدیت تمام‌عیار با مقاومت قرار بگیرد و در هر عمل و در هر موضعگیری، در همسویی و هم‌نوایی کامل با آخوندها حرکت کند و به جیب رژیم بریزد.

این خودش از آثار و محصولات همان بلیه و سم خمینی و یکی از پلیدترین تولیدات و محصولات خمینی‌زدگی است. این سنخ افراد یا محافل که جان به‌در برده و از صدقه سر همین مقاومت و خونهایش، پاسپورت پناهندگی در جیبشان است، در عین این‌که از رفاه و آسایش و امنیت برخوردار بودند ولی خائنانه و در منتهای وطن‌فروشی به جیب آخوندهای جنایتکار می‌ریختند و دشنه دژخیم را علیه همین نسل تیز می‌کردند. ما هم به اینها می‌گفتیم که امروز هرچه می‌خواهید بر این نسل به‌خون شسته بتازید، اما فردا مردم ایران، هم ما و هم شما را در معرض داوری قرار خواهند داد و بیلان کارتان در خارجه برملا خواهد شد و این‌که طی سالیان چه کرده‌اید.

جبهه‌بندی اساسی بین دو قطب متخاصم

این افراد، بین دو قطب متخاصم یعنی دیکتاتوری مذهبی و تروریستی آخوندی از یک‌طرف و مقاومت عادلانه مردم ایران از طرف دیگر، طرف رژیم آخوندی را گرفتند. مسلماً از آنها انتظاری بیش از این نبوده و نیست و اگر غیر از این باشد اسباب تعجب است. چون بقای هر یک از این دو قطب متخاصم، در گرو فنای دیگری است. مشخص است که شعار «خمینی بهتر از مجاهدین» که بیان واضح‌تر شعار «مجاهدین بدتر از خمینی» است، بیان

آشکار موضع خودشان است و بدین وسیله بیان حال می‌کنند که: ما، در میان این دو قطب متخاصم، با خمینی هستیم. چون خودشان که جنگی ندارند. ای کاش جنگی می‌داشتند. کاش در این مبارزه مشروع، بیشتر از مجاهدین با دو دیکتاتوری مبارزه کرده، رنج برده و فدیّه داده بودند. کاش توانمندتر و جنگ‌آورتر بودند و آن وقت این اظهار لویه‌ها را می‌کردند. اما متأسفانه، دقیقاً به عنوان دم و دنباله‌رُ رژیم عمل می‌کنند. زهی بی‌شرمی و ناجوانمردی! تاریخ ایران این گناه را هیچ‌گاه نخواهد بخشید و تا دنیا دنیا است، در شمار لعنت‌شدگان خواهند بود. در دناث و خیانت این لعنت‌شدگان مثالی می‌زنم. در نظر بگیرید که به خانه شما دزد زده، برادر و خواهرتان را حرامی کشته، پدر و مادرشان را دارد در اتاق مجاور شکنجه می‌کند، در آن یکی اتاق دارد به نوامیس شما تجاوز می‌کند، دوستانتان را دارد حلق‌آویز و تیرباران می‌کند، ناخن‌هایشان را می‌کشد و... متقابلاً، شما دارید همراه تعدادی دوستانتان با هر وسیله‌ای که دم دست شما هست، در برابر حرامیان و دژخیمان مقاومت می‌کنید... آن وقت در همین بحبوحه، یکی از پشت‌بام مجاور یا قهوه‌خانه‌ای در آن حوالی، در عین این‌که خودش در امن و امان است، فریاد می‌کشد که حرامی و دژخیم «بهتر» از شما و شما «بدتر» از او هستید. آیا این تشجیع و تشویق دژخیم و تیز کردنِ کارد او نیست؟ تُف بر این فرومایگی و حیوان‌صفتی! باور کنید که اینها ایادی و هم‌جبهه‌های خودِ رژیم هستند. توصیه می‌کنم اگر زمانی فرصت کردید نظری به موضع‌گیریهای اضداد این مقاومت در اثنای جنگ ضدمیهنی — که در این ایام همکاران و ورثه خمینی و امثال خود رفسنجانی و وزیرایش با ذکر ضایعات آن، از آن تبرّی می‌جویند — بیندازید. راستی در بحبوحه جنگ و در زمانی‌که در راستای «سیاست صلح» شورا، طلسم آن جنگ خیانت‌بار ضدمیهنی را درهم می‌شکستیم، اضداد این مقاومت، با داعیه وطن‌پرستی، چه می‌کردند و چه می‌گفتند؟ جز این بود که تا فرق سر در لجن فرو رفته و طرف خمینی را گرفته بودند؟ بنابراین، به‌طور عام می‌گویم که در هر مورد، هر موضع، هر

خبر و هر شایعه‌یی ابتدا باید دید طرف، در مجموع، این‌طرفی (در جبههٔ مقاومت) است یا آن‌طرفی (در جبههٔ رژیم). و خوب می‌دانید که جریان یا آدم بی‌تفاوت و بی‌طرف مطلق هم در این میانه وجود ندارد. چون بالاخره آدم با قلب و نگاهش هم که شده (چه رسد با زبان و دستش) یا بیشتر این‌طرفی است یا آن‌طرفی. موضوع هم این نیست که در این یا آن طرف، کسی حرف و نظر انتقادی و اعتراضی و اختلاف و تضاد درونی ندارد یا نباید داشته باشد. خیر، همه می‌دانند که در هیچ‌کجا بیشتر از جبههٔ رژیم اختلاف و تضاد و تعارض و دعوی‌گرگها وجود ندارد. پس موضوع این نیست، بلکه قلب مطلب در این است که در مجموع هرکس، هر محفل یا هر جریان — به‌رغم اختلافهای درونی کم یا زیادش — در این جبهه است یا در آن جبهه؟ در این طرف است یا در آن طرف؟ رژیم را تشجیع و ترغیب و تشویق می‌کند یا پشتیبان و مددکار مقاومت است؟

هدف از اتهامات و شایعات

حالا با توجه به این جبهه‌بندی اساسی بین دو قطب متخاصم و آشتی‌ناپذیر، به‌خوبی می‌توان فهمید که چرا و چه کسی شایع می‌کند که اگر مجاهدین روی کار بیایند چنین و چنان خواهند کرد. از جمله در مواردی که اشاره کردید از قبیل این‌که تبلیغ می‌کنند که اگر اینها روی کار بیایند، اموال و درآمدهای مردم را غارت می‌کنند؛ افراد چهل ساله به بالا را (که ضمناً حالا شامل خیلی از افراد خودِ مجاهدین هم می‌شود!) اعدام می‌کنند. درآمدهای مردم را قطع می‌کنند و الی آخر...

معلوم است که آب‌شخور نهایی این حرفها همانا رژیم و صاحبان منافع کلان و ابادی آنها هستند ولاغیر.

تا آن‌جا که به خودِ ما برمی‌گردد، در برنامهٔ شورا و دولت موقت تصریح شده که ما می‌باید تحمیلات دولتی و شهرداریها به کسبه، اصناف و

تولیدکنندگان جزء را قطع بکنیم. نه این‌که آخوندها و شرکایشان در ابعاد نجومی دزدی بکنند، ولی به‌جای آنها، کسبه جزء را دراز کرده و به شلاق ببندند. بگذارید عین این جمله را از برنامه دولت موقت بخوانم: «رسومات ارتجاعی، هم‌چون شلاق‌زدن کسبه جزء توسط رژیم خمینی به‌کلی ممنوع است. رژیمی که در عین شلاق‌زدن کسبه جزء، ۱۲۰ میلیارد تومان مینیم، سود خالص باند تجار طرفدار خود در سال ۱۳۵۹ را نادیده گرفت». می‌دانید که این برنامه در سال ۶۰ تدوین شده و به همین جهت از سال ۵۹ صحبت می‌کند. البته دزدیها بعداً ابعاد بسیار بیشتری پیدا کرد.

به هر حال، این جایگزین دموکراتیک و مردمی بایستی در همه زمینه‌ها رودررو و در نقطه مقابل رژیم خمینی باشد، چه در رابطه با آزادیهای فردی و اجتماعی و چه در مورد حفظ جانها، نوامیس و اموال مردم، چه در رابطه با امنیت شغلی و امنیت قضایی و چه در زمینه آبادی، سازندگی، رفاه و توسعه اقتصادی و اجتماعی.

حمید اسدیان - در صحبت‌هایتان اشاره کردید که افراد و جریاناتی در ظاهر ادعا می‌کردند که با رژیم خمینی نیستند ولی در عمل همسو و هم‌نوا با آن بودند و به همین جهت علیه مقاومت و مجاهدین تیغ می‌کشیدند و در عین حال ادعای ملی‌بودن یا ترقیخواهی و... هم داشتند. سؤال این است که آیا در هیچ کجا و هیچ کشوری سراغ داریم که جریان‌هایی این‌طور رودرروی مقاومت میهنشان قرار بگیرند؟

جواب: همان‌طور که ارتجاع خمینی بی‌سابقه است، این شکل فرومایگی‌ها در این ابعاد و با این حجم که در سالهای گذشته دیدیم نیز بی‌سابقه است. می‌دانید که مجاهدین آرشو جامعی دارند از تمام این سالها که امیدوارم روزی روزگاری به‌عنوان آموزش سیاسی نسل‌های آینده هم که شده شمه‌یی از آن منتشر بشود.

فی‌الواقع هم در هیچ‌کدام از جنبش‌های ملی و انقلابی تاکنون سابقه و نظیر نداشته و ندارد که این‌قدر ناسزا و پرت و پلا علیه یک نسل پیش‌تاز

بگویند. اینها اساساً کپی همان اتهامات و حرفهای ساواک شاه است که توسط ساواک خمینی و همچنین توسط به اصطلاح اپوزیسیون آن‌چنانی بازنشخوار شده است. اینها را از بابت عبرت تاریخ جمع‌آوری کرده‌ایم و روزی معلوم می‌شود که در چه شرایطی این نسل به وظیفه ملی و میهنی خودش قیام کرد.

یادتان هست که در همان اوائل (سال ۵۹) گفتیم که ارتجاع حاکم «مهیبت‌ترین» نیروی ارتجاعی بیرون‌آمده از دل اعصار و قرون است، اگر این را قبول دارید باید همچنین قبول کنیم که مبارزه با آن بسا سخت و طاقت‌فرساست. بنابراین، از بریدگان این وادی و آنها که در جبهه خمینی ثبت‌نام کرده‌اند، دیگر چه انتظاری است؟ وقتی می‌گویند مجاهدین بدتر از خمینی هستند، طبعاً چون آلترناتیو دیگری هم ارائه نمی‌دهند رأی به ماندگاری و بقای این رژیم می‌دهند.

برهان قاطع

اما اگر در ورای دجالگریهای رایج در بازار سیاست و حرفهای مفت و بی‌ارزش، بخواهیم ببینیم که چه پدیده‌ها و افراد و جریاناتی هم‌سنخ و هم‌جنس هستند، در این مورد برهان قاطعی وجود دارد که به‌سادگی ملاک تشخیص حقیقت از مجاز است.

بنا به قاعده کلی، پدیده‌ها و افراد و احزاب و جریانهای هم‌سنخ و هم‌جنس، خواص، رابطه‌ها، بازتابها و تنظیمهای مشابه و هم‌نواخت دارند. خلاصه این‌که آنها را از روی تنظیم رابطه‌های همانندشان در طول زمان می‌توان شناخت. چرا که می‌دانیم هویت هر شیئی همان خواص و ویژگیها و روابطی است که از خود بروز می‌دهد (در اصطلاح سیاسی، چپ و راستهایی که تنظیم می‌کند). از این رو همانندی و برابری خواص و رابطه‌ها اگر کامل‌العبار و تام و تمام باشد، دو پدیده عین یکدیگر و در حقیقت یک

پدیده هستند. اگر هم خواص و رابطه، در برخی وجوه، همانند و برابر باشد، دو پدیده به همان میزان، همجنس و همسنخ و دارای هویت مشترک هستند.

حالا با این معیار بنشینید و پرونده همه افراد و گروهها و جریانات و احزاب را از هر زمان که می‌خواهید باز کنید. مطمئناً اگر همین مقطع انقلاب ضدسلطنتی به بعد را در نظر بگیرید و تنظیم رابطه‌ها و خصوصیات را که همه گروهها در سر بزنگاهها و بر سر مسائل اساسی این سالیان از خود بروز داده‌اند (و نه حرفها و ادعاها را) در نظر بگیرید، به تمیز و تشخیص و برهان قاطعی که هیچ خدشهایی به آن وارد نمی‌شود، دست خواهید یافت.

آنها که، مخصوصاً در رابطه با مسائل اساسی این سالیان، با یکدیگر به‌طور هم‌خط و هم‌نوا و همانند و برابر، بازتاب نشان می‌دهند و رابطه تنظیم می‌کنند، به همان میزان، همجنس و هم سنخ هستند.

با این برهان قاطع، به‌وضوح می‌توان به این نتیجه رسید که آنهایی که رژیم خمینی را بر مجاهدین ترجیح می‌دهند، خودشان به درجات، هم‌سنخ رژیم و از جنس او هستند. متقابلاً مجاهدین نیز اگر در وجهی از وجوه با رژیم خمینی هم‌گرایی و همانندی می‌داشتند، طی این سالیان، در تنظیم رابطه‌های عملی و سیاسیشان بارز می‌گردید. آدم، با جریان و محفل و قطبی که با او در نظرگاهها و عملکردهایش وحدت و هم‌گرایی دارد، در طول زمان نزدیک می‌شود و بعکس. این هم دست من و شما نیست. طبیعت و طینت اشیا و امور است که عمل می‌کند. ملاحظه می‌کنید که اگر به صحنه رابطه‌ها و بازتابهای واقعی و عملی بنگریم به اثبات می‌رسد که همین شورای ملی مقاومت و همین مجاهدین، در طول این سالیان، دورترین و پرفاصله‌ترین و ضدترین نیروها در برابر خمینی و اسلام‌پنایهای کذایی و روشها و شیوه‌های حکومتی او بوده‌اند. به‌دلیل همین جنگ خونین و تضاد آشتی‌ناپذیرشان.

پیشنهاد رژیم

روشن است که هر اختلاف به تضاد و هر تضاد جدی و سازش‌ناپذیر به تعارض و درگیری و جنگ منجر می‌شود. اگر نه، پس دعوا بر سر چیست؟ اگر جنگ ما با رژیم بر سر قدرت بود که با خودش سهیم می‌شدیم. در همان روزهایی که وزارت کشور رژیم، نتیجه انتخابات مجلس دوره اول را اعلام کرده بود، من برای اعتراض به تقلبهای رژیم در انتخابات، به محل «شورای انقلاب» رژیم رفته بودم. به‌رغم آن همه تقلب، همه می‌دانستند که مجاهدین در بالاترین رده انتخاباتی قرار دارند. حزب جمهوری را که خیلی هم تقلب کرده بود و فتوای خمینی را هم در اوج نفوذ و محبوبیتش به نفع خود داشت، برنده انتخابات اعلام کرده بودند. اگرچه تعداد آرای که خودشان رسماً به نامش اعلام کرده بودند بیشتر از دو برابر مجاهدین نبود. یعنی بر اساس آنچه که خود رژیم اعلام کرده بود، اول حزب جمهوری بود، بعد مجاهدین. در «شورای انقلاب» خمینی، رفسنجانی که نزدیکترین نماینده و سخنگوی خمینی بود، به من گفت: ببینید، ما قبول داریم که بعد از ما شما هستید. من تقریباً یک چمدان مدارک تقلب با خودم برده بودم که مقداری از آن در نشریات همان‌موقع منعکس شد.

رفسنجانی گفت: آقا اینها را بگذارید کنار تا بپردازیم به بحثهای پایه‌ی‌تر و بعد ادامه داد: می‌دانید موضوع چیست؟ شما ما را وادار کردید برویم رئیس — منظورش رئیس‌جمهور بود — و وزیر از فرنگ بیاوریم! من می‌خواستم از کنار حرف او رد شده و به موضوع تقلبات انتخاباتی بپردازم تا نتواند بین ما و رئیس‌جمهور رژیم در آن زمان، اختلاف و تضاد کار بکند. رفسنجانی گفت: مثل این‌که متوجه نشدید چه گفتم؟ گفتم: نه متوجه نشدم.

او توضیح داد: ببینید، شما تنها گروهی بودید که میان مسلمانها مبارزه مسلحانه می‌کردید؛ مگر نه؟ آخر در زمان شاه، اتهام رفسنجانی پول جمع‌کردن برای مجاهدین بود و برای همین هم دستگیر شده بود. مثل بسیاری از آخوندهای دیگر که در پرونده‌شان، در دادرسی ارتش در زمان شاه، همکاری یا «عضویت» در مجاهدین قید شده بود. چون به اسم مجاهدین پول جمع می‌کردند. در آن زمان، تمام آخوندها به این افتخار می‌کردند. الان هم وقتی می‌خواهند سابقه برای خودشان بتراشند، می‌گویند آن موقع ما با مجاهدین بودیم ولی نه این «منافقین»، بلکه با آن مجاهدینی که با شاه مبارزه می‌کردند!! به استثنای فرد خمینی، که حتی با وجود فشاری که همین آخوندها از جمله رفسنجانی به او می‌آوردند که در حمایت از مجاهدین موضعگیری کند، اما او تا آخر، فتوای صریحی به‌نام ما نداد. اگر یادتان باشد در پاییز سال ۵۰ بعد از دستگیری سری اول مجاهدین، فتوا داد که یک‌سوم سهم امام، مال این جوانان مسلمان و میهن‌دوست است. از جوانان مسلمان دیگری که خبر نبود و فقط همین مجاهدین بودند و همه هم می‌دانستند. بسیاری از آخوندهای حاکم امروزی در آن زمان و تا قبل از این‌که اپورتونیستها سازمان مجاهدین را متلاشی بکنند برای کسب حیثیت و همچنین درآمد بیشتر، خودشان را می‌چسبانند به مجاهدین.

داشتم صحبت رفسنجانی را می‌گفتم. حرفش را به‌طور صریح‌تر ادامه داد و گفت: شما تنها گروه مسلمانی بودید که زمان شاه به‌طور متشکل جنگ مسلحانه می‌کردید. زندان رفتید، شکنجه شدید، محکوم به اعدام بودید، آبرو و حیثیت دارید، افرادتان همه باسوادند، تحصیل‌کرده‌اند، خوب می‌آمدید با ما؟ ولی شما ما را وادار کردید به‌جای شما برویم رئیس و وزیر از فرنگ بیاوریم.

خود خمینی هم که قبلاً اشاره کردم، از طریق پسرش احمد به ما می‌گفت بیاوید همکاری کنید ولی شرط و شروط می‌گذاشت و ما هم گفتیم

برو پی کارت! بعد هم وقتی افشاگریهای ما علیه رژیم به موازات تشدید اقدامات ارتجاعی و سرکوبگرانه‌اش شدت پیدا کرده بود، خمینی در یکی از سخنرانیهایش (شب عید ۵۹) که از رادیو و تلویزیون نیز پخش شد، خطاب به ما گفت: فرزندانم... دیگر نگویید «ارتجاع» ما هم گفتیم چشم! و بعد از آن برای چند هفته‌یی گفتیم «واپسگرایی»!

می‌خواهم این را بگویم که دو چیز هم‌سنخ و هم‌جنس، همدیگر را پیدا می‌کنند و متحد یا همسو و هم‌جهت می‌شوند. هم‌چنان‌که اضداد مقاومت با رژیم خمینی همسو و هم‌نوا شدند. کما این‌که در اردوی مقابل، اعضای کنونی شورای ملی مقاومت به تصادف به هم برخورد نکرده و دور هم جمع نشده‌اند! جبر و زوری هم که بالای سرشان نبوده، قدر مسلم این‌که سر موضوعات مشترکی که امضا کرده‌اند، حداقل هم‌سنخی و اشتراک لازم را داشته و دارند. پس اگر کسی رگ یا رگه‌یی از خمینی می‌داشت، به همین میزان جایش نزد او و در سمت و در جبهه او بود. بنابراین، معلوم می‌شود که مجاهدین، ذره‌یی سنخیت، هم‌جنسی و هم‌گرایی با خمینی ندارند و دقیقاً در بالاترین تضاد آشتی‌ناپذیر سیاسی و ایدئولوژیک با او و رژیمش قرار دارند.

علیه هرگونه عوام‌فریبی و دجالیت

حالا اگر به حرفهای شاه و شیخ و دنباله‌های آنان درباره مجاهدین باور ندارید، به من بگویید مجاهدین چرا باید «سخت‌تر» بگیرند؟ چه مسأله‌یی را می‌خواهند حل کنند؟ یعنی با این سختگیری مورد ادعا مثلاً چه می‌خواهند بکنند؟ فی‌المثل توی اتوبوسها بین زن و مرد دیوار سیمانی بکشند؟!

ملاحظه می‌کنید که همه این ادعاها عوام‌فریبی و دجالیت است. ما با هرگونه دجالیت مخالفیم، نه فقط دجالیت تحت نام اسلام، بلکه هم‌چنین

دَجَالِیت تحت نام مارکسیسم، آنچه که حزب توده و همزادهايش و جریانه‌های به اصطلاح م.ل ضدانقلابی در حمایت از خمینی، علیه مقاومت ایران کردند، ما علیه این دَجَالِیت هم هستیم. علیه دَجَالِیت با آرم ملی‌گرایی هم هستیم. دَجَالِیت یعنی سوءاستفاده از عواطف و اعتقادات مردم و بر سادگی و جهل عوام‌الناس سوار شدن و روی آن سرمایه‌گذاری کردن. مگر غیر از این است؟ حالا تحت هر عنوان که باشد، تحت عنوان به اصطلاح ستاد آه‌نین رزم پرولتاریا یا تحت عنوان اسلام، تحت عنوان دین یا تحت عنوان ملی‌گرایی و... از قضا یکی از بزرگترین دستاوردهای مبارزه انقلابی ما، زدن ریشه تمام انواع این دَجَالِیت‌هاست. شما یک مورد پیدا کنید - حتی در مورد دشمن قهارمان رژیم خمینی - که ما حرف دروغ و مارک دروغ زده باشیم. کلمات مقاومت ایران، حساب و کتاب دارد و بسیار جدی است. ما همه چیز به خمینی گفتیم و درست هم گفتیم، ولی برخلاف برخی از چپ‌نماها، ما به خمینی نگفتیم دست‌نشانده یا وابسته؛ چون این‌طور نبود. صدار بدتر از شاه و صدار در عمل، زیانش از هر وابسته‌یی بدتر بوده، این را گفتیم و حق است. ولی نگفتیم که تو مثل شاه از لحاظ سیاسی وابسته‌یی یا دست‌نشانده‌یی، این‌طور نیست. گفتیم تو اصلاً ضدتاریخی و ضدبشر هستی، تو از موضع عصر حجر، با تمدن و فرهنگ از جمله با کشورهای صنعتی و غرب تضاد و اختلاف داری. اختلاف تو ترقیخواهانه و رو به پیش و در جهت منافع مردم ایران نیست؛ در جهت قرون وسطی و عصر حجر است!

بر همین منوال مخالفت خمینی و آخوندهایش با شاه نیز با مخالفت اعضای کنونی شورا با رژیم شاه از جمله مجاهدین، متفاوت بود. همه می‌دانند که این مردک در همان سال ۴۱، آشکارا با حق شرکت زنان در انتخابات - که شاه در راستای رفورمهای سرمایه‌داری و تثبیت پایه‌های رژیمش به رسمیت شناخت - مخالف بود. ندیدید خمینی تا کجا از دکتر مصدق غیظ و کینه داشت؟ چون تا مغز استخوان مرتجع بود. خدا را شکر

می‌کرد که مصدق سیلی خورده است. از چه کسی سیلی خورده؟ از دربار، از شاه و از استعمار. برای چه کسی کف می‌زنی؟ برای دربار! اما مخالفت ما با شاه از موضع ارتجاعی نبود. از موضع ترقیخواهانه و برای مردم ایران و حقوق و آزادیهایشان بود. اینها ارزشهایی است که خمینی به‌کلی با آنها مخالف بود.

مضمون هر مخالفتی در راه‌حل و آلترناتیو ارائه‌شده آشکار می‌شود

هر وقت خواستید بدانید که مخالفت کسی با چیزی از چه موضعی و با چه مضمونی است، رو به آینده بکنید و ببینید چه چیزی را می‌خواهد جایگزین چیزی که با آن مخالف است، بکند؟ خمینی با شاه مخالف است، می‌خواهد جایش را بخوند بیاید، آن‌هم آخوند شیطان‌صفت و دیوسیرت مثل خودش. در میان همه آنهايي هم که امروز ادعا دارند با دیکتاتوری آخوندی مخالفند، بچرخید و از همه بپرسید به‌جای این رژیم چه چیزی می‌خواهی بگذاری؟

یکی می‌گوید می‌خواهم برگردم به گذشته، یعنی می‌خواهد دیکتاتوری نوع شاه را جایش بگذارد (خوب، این‌که خواب و خیال است). ماحصل حرف دیگری این است که می‌خواهد همین رژیم خمینی را نرم و به‌اصطلاح «مدره» و استحاله بکند (این هم دیگر بور شده و حسرت به‌دل بر جای مانده است).

ما چه می‌خواهیم و چه جایگزینی داریم؟ این شورا، این اصول، این برنامه و این طرحهای مشخص که توضیح دادم. این‌هم مجلس موقت قانونگذاری و دولت موقت که برای ۶ماه، اداره امور کشور را برعهده خواهند داشت تا مجلس مؤسسان تشکیل و حاکمیت به نمایندگان برگزیده

مردم منتقل گردد. به این ترتیب، همه چیز در مورد این شورا و نیز این مجاهدین که نوک تیز اتهامات متوجه آنهاست روشن است. چیز مخفی و ناگفته‌یی هم در ایدئولوژی و استراتژی و تشکیلاتشان ندارند. کلماتشان هم جدی است و سابقه دجالیّت و بند و بست برای کسب قدرت هم ندارند والاّ به این همه رنج و خون نیازی نبود. هویت و ماهیت آنها هم مشخص است و نیاز به این که امروز به صورت مصلحتی یک چیز بگویند و فردا چیز دیگر، و فی‌المثل عقاید و ایدئولوژی خود را به سایرین تحمیل کنند، نیست. به‌خصوص که اینها بر خلاف خمینی، درصدد این که به شیوه مسالمت‌آمیز سیاسی حریفشان را سرنگون کنند، نیستند که بعد آن حقّ‌بازیه‌ها و دجالیّت‌ها و زد و بندها موضوعیت پیدا کند. بلکه به زبان اشهدشان می‌گویند می‌خواهند با ارتش آزادیبخش رژیم را سرنگون کنند. یعنی روشها و اسلوبهای خمینی و خمینی‌گرایانه که در طبیعت مشی و راه و رسم او بود این‌جا اصلاً نمی‌تواند در این چارچوب (مقاومت مسلحانه انقلابی) که صدق و فدا و پاکبازی ذاتی آن است جای چندانی پیدا کند.

جواب حرف رژیم

حالا رژیم می‌گوید اگر اینها روی کار بیایند بازار را تعطیل خواهند کرد! جواب ما این است که آن‌چه که تعطیل خواهد شد، بازار دجالیّت و بازار دین‌فروشی خمینی‌گرایانه است و نه بازار کسب و کار و معیشت مردم. بازار ملی‌مان را خیر. ولی بازار چپاول آخوندها و شرکایشان، حتماً! و کدام ایرانی است که چپاول اینها را بپذیرد؟ اگر فقط درآمد نفت را بین ۶۰ میلیون ایرانی توزیع کنند، ماهیانه به هر خانواده ۵ نفری از این بابت حدود ۲۰ هزار تومان می‌رسد. درحالی‌که الان این خود کارگزاران و ایادی رژیم هستند که اعتراف می‌کنند سه‌چهارم این جمعیت ۶۰ میلیونی زیر خط فقر به‌سر می‌برند. پس این پولها کجا رفته؟ جز به جیب آخوندها و شرکا

و حامیانشان؟

بنابراین هر وجدان باشرقی خواستار این است که چنین بازار چپاول و غارتی حتماً تعطیل شود، اما بازار کسب و کار و صنعت و کشاورزی و بازار اقتصاد ملی ما خیر!

اجازه بدهید باز هم به برنامه دولت موقت اشاره کنم که در ذیل ماده مربوط به استقلال، تصریح شده: «دولت موقت سرمایه‌داری و بازار ملی، مالکیت شخصی و خصوصی، و سرمایه‌گذاری فردی را می‌پذیرد».

و باز ضمن بندهای دیگر، بر لزوم «احیای صنایع ملی و تقویت روزافزون تولید صنعتی و آموزش فنی و حرفه‌یی، استفاده از پیشرفتهای تکنیکی در عین توجه اکید به رشد صنایع متوسط و کوچک بویژه در حوالی روستاها»، تأکید شده است.

در یک بند دیگر از ماده استقلال، اهمیت کشاورزی و اولویت آن را مورد تأکید قرار داده و تصریح نموده است: «قائل‌شدن اولویت برای کشاورزی، که بدون رعایت آن — چنان‌که سرنوشت بسیاری از اقتصادهای کشورهای توسعه‌نیافته نشان می‌دهد — هرگونه توسعه سالم و متعادل اقتصادی غیرممکن است».

پس شایعاتی از این قبیل که مجاهدین اموال مردم را مصادره خواهند کرد، در عداد دیگر شایعاتی است که منشأ آن خود رژیم است و یا در خدمت رژیم. ضمناً باید پرسید مگر آخوندها هنوز مال و اموالی برای مردم باقی گذاشته‌اند؟ و مگر هدف مجاهدین آزادی و استقلال و حاکمیت مردمی و ساختن و آباد کردن خرابیهای به‌جا مانده از خمینی نیست؟ ما به‌وضوح از همان سال ۶۰ در برنامه دولت موقت، مواضع‌مان را حول همه این چیزها به صراحت و با تأکید روشن کرده‌ایم. از جمله در مورد همین دجالیّت «ضداستکباری» خمینی و تلقی او از استقلال.

اجازه بدهید باز هم از برنامه دولت موقت، که تفاوت عربده‌کشیها و لفاظیهای عوام‌فریبانه دارودسته خمینی را با مفهوم واقعی استقلال،

مشخص کرده، بخوانم: تصریح شده که استقلال «به مفهوم ضدیت با کشورهای صنعتی در تمامیت تاریخی، اقتصادی، فنی، هنری و فرهنگی آنها نیست. چنین ضدیتی در حقیقت آرزوهای ارتجاعی قرون وسطی را تداعی می‌کند. پس ما، بر ضد روابط نابرابر و استعماری قیام نموده‌ایم و نه بر ضد هرگونه رابطیهی (به‌طور مطلق) یعنی به‌رغم سیاست عوام‌فریبانه و فرمالیستی خمینی، ما نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم از دنیای پیرامون خود منزوی به‌سر ببریم. لیکن، چنان‌که گفته شد، ما هر رابطه‌ی نابرابر و استعماری را اساساً رد می‌کنیم».

این مواضع ماست. چنان‌که قبلاً در جواب به سؤالات دیگر گفتم باز هم تأکید می‌کنم: مطمئن باشید که در وادی استقلال و آزادی و حاکمیت مردمی از جانب مجاهدین و کلّ شورای ملی مقاومت ایران، نباید نگران بود. هر کس هم انگشت نگرانی را به این‌سو دراز بکند، یا به اشتباه و یا برای رد گم‌کردن آدرس داده است. تنها جایی که منبع و منشأ نگرانی نیست از قضا همین جایگزین دموکراتیک و مردمی است. نگرانی را باید از شیخ داشت. نگرانی را باید از دشمنان آزموده‌شده آزادی و استقلال میهن داشت، نه از رزمندگان.

آزادی تا مرز قیام مسلحانه علیه نظام مشروع و قانونی کشور

مسعود کلانی - شما در مورد طرح‌های مختلف شورا توضیح دادید. حالا اگر ممکن است در مورد نحوه رسیدگی به اتهامات سیاسی و به‌طور کلی سیستم قضایی در ایران آینده توضیح بدهید که چگونه خواهد بود؟
جواب: «اتهامات» سیاسی، کلمه کشداری است. اگر منظورتان آن چیزی است که در رژیم‌های شاه و خمینی «اتهام» و «توطئه» و «جرم» تلقی می‌شد، ما به‌کلی با این فرهنگ و با این رویکرد بیگانه‌ایم و هیچ‌وقت

نخواستیم خودمان را به آن آلوده کنیم. در برنامه دولت موقت به جای به کار بردن کلمات مبهم، گنگ یا دوپهلو و کشدار، این موضوعات کاملاً تصریح شده است. عیناً از روی برنامه می خوانم:

«دموکراسی برای ما نه فقط بیانگر شکفتگی آزادیهای فردی بلکه بویژه مبین مسئولیت دستجمعی نیز می باشد.

تصریح کنیم: آزادی به معنی چیدن میوه های انقلاب از جانب یک گروه یا قشر و طبقه خاص نیست و به هیچ وجه نبایستی بدان جا بیانجامد. به این منظور دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران موارد زیرین را با ایجاد امکانات اقتصادی-اجتماعی لازم تضمین می کند:

الف - آزادی کامل عقیده و بیان و منع هرگونه سانسور و تفتیش عقاید.

ب - آزادی کامل مطبوعات، احزاب، اجتماعات، جمعیت های سیاسی و نیز اتحادیه ها و انجمن ها و شوراها و سندیکاها و مختلف به استثنای احزاب و دستجات ضدانقلابی وفادار به شاه و خمینی. این آزادی تا مرز قیام مسلحانه بر علیه نظام مشروع و قانونی کشور. هیچ محدودیت اصولی ندارد».

دیکتاتوریهای شاه و خمینی آزمایش شده هستند و از نظر مردم ایران مردودیتشان اعلام شده و به طور تاریخی، اجتماعی و سیاسی با قیام و مخالفت و مقاومت مردم ایران مواجه و نفی شده اند. اما از این دو طایفه و هم خط های سیاسی شان که بگذریم، در مورد بقیه: «این آزادی تا مرز قیام مسلحانه علیه نظام مشروع و قانونی کشور هیچ محدودیت اصولی ندارد». به جای کلماتی که می تواند تفاسیر مختلف به خود بگیرد، تصریح شده است که آزادی قید و بند و شرط و شروط ندارد و تصریح شده که آزادی تا مرز قیام مسلحانه علیه نظام قانونی کشور یعنی نظام مشروعی که در انتخابات آزاد توسط مردم ایران برگزیده شده است، امتداد دارد. پس تا این جا «اتهامی» مطرح نیست مگر در افتادن با حیثیت شخصیت های حقیقی و

حقوقی که آن‌هم باید شاکی برود دادگاه شکایت کند و هیأت منصفه حضور به‌هم برساند و تشخیص جرم بدهد. از روی برنامه دولت موقت ادامه می‌دهیم:

«ج - پذیرش حق انتقاد در کلیه سطوح و مسئولیتهای کشوری و لشکری و غیره».

این هم حق همه مردم و حق همه کارمندا و حقوق‌بگیران دولت اعم از کشوری و لشکری است.

«د - انحلال دادگاههای نظامی و فوق‌العاده - چه از نوع بیدادگاههای شاه و چه از نوع محاکم ضدانقلابی خمینی - و رسیدگی به جرایم سیاسی مختلف در محاکم عادی، با حضور هیأت منصفه و برخورداری متهم از هرگونه حق دفاع، انتخاب وکیل و دادرسی مجدد.

ه - منع هرگونه شکنجه تحت هر عنوان،

و - امنیت قضایی و شغلی تمام آحاد مردم و انحلال کمیته‌ها و پاسداران دیکتاتوری خمینی».

سیستم قضایی آینده

اما در مورد سیستم قضایی آینده تا آن‌جا که به دولت موقت مربوط می‌شود، بر موارد زیر در برنامه و وظایف مبرم دولت موقت و دیگر مصوبات و طرحهای شورا تصریح شده است:

۱ - «خلع سلاح و انحلال کلیه نهادهای ارتجاعی و دستگاههای سرکوب، جاسوسی، تفتیش عقاید و سانسور رژیم خمینی اعم از: به‌اصطلاح دادگاهها و دادرهای انقلاب اسلامی، محاکم شرع، دواير سیاسی-ایدئولوژیک، کمیته‌ها، پاسداران، انجمنهای به‌اصطلاح اسلامی، بسیج ضدمردمی، شورای انقلاب فرهنگی، جهاد دانشگاهی، امور تربیتی و نهادهای سرکوبگر ضددهقانی و ضدکارگری» مطابق ماده ۴ وظایف مبرم

دولت موقت.

۲ - «الغای مقررات قصاص و حدود و تعزیرات و دیات رژیم ضدبشری خمینی» بر طبق ماده ۳ طرح مصوب شورا درباره رابطه دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران با دین و مذهب.

۳ - تأمین و تضمین «امنیت قضایی و شغلی تمام آحاد مردم» بر طبق بند «و» ماده ۲ برنامه دولت موقت که فوقاً در مبحث آزادی، قرائت کردم.

۴ - «به رسمیت شناختن حقوق فردی و اجتماعی مردم مصرّحه در اعلامیه جهانی حقوق بشر و کلیه آزادیهای عمومی شامل آزادی اجتماعات، عقیده و بیان، مطبوعات، احزاب، سندیکاها، شوراها، ادیان و مذاهب و آزادی انتخاب شغل و ممانعت از هرگونه تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی و آزادیهای عمومی» مطابق ماده ۱۰ وظایف مبرم دولت موقت.

۵ - تضمین کلیه حقوق و آزادیهای مصرّح در میثاقهای بین‌المللی مربوط به اعلامیه جهانی حقوق بشر (مندرج در ماده ۸ طرح مصوب شورا برای خودمختاری).

۶ - تأکید بر نظام قضایی واحد جمهوری (بر طبق ماده ۹ همان طرح).
۷ - «امر دادرسی، اعم از تعقیب جرایم و رسیدگی به کلیه دعاوی، در نظام واحد قضایی جمهوری، بر اساس موازین شناخته شده حقوقی و مطابق قانون انجام می‌شود» (نقل از ماده ۳ طرح مصوب شورا درباره رابطه دولت موقت با دین و مذهب).

۸ - «صلاحیت مقامهای قضایی ناشی از موقعیت مذهبی و عقیدتی آنان نیست و قانونی که ناشی از مرجع قانونگذاری کشور نباشد، رسمیت و اعتبار نخواهد داشت» (همان ماده ۳).

۹ - «تأمین اصل آزادی دفاع و حق فعالیت کانونهای وکلا» مطابق ماده ۵ وظایف مبرم دولت موقت.

۱۰ - «تساوی حقوق سیاسی و اجتماعی همه آحاد ملت» بر طبق ماده

۴ برنامه دولت موقت.

ملاحظه می‌کنید که موارد تصریح‌شده و مصوب فوق، چارچوب بسیار روشنی از چگونگی سیستم قضایی آینده کشور ارائه می‌دهد و یا لاقلاً آن را از هرگونه ابهام اساسی عاری می‌سازد. اگر در جایی از این پیشرفته‌تر و مردم‌سالارانه‌تر و آزادیخواهانه‌تر سراغ دارید، لطفاً آن را به من نشان بدهید. به این ترتیب ما ابداعات سرکوبگرانه و ارتجاعی خمینی را دور می‌ریزیم و به حاکمیت ملی و حکومت قانون رو می‌کنیم.

حالا خواهش می‌کنم این را مقایسه کنید با دعاوی میانه‌بازان و انواع محافل راست‌گرا و چپ‌نمای مقیم خارجه که برای ما (شورا) در فرنگ لُغز «دموکراتیک» می‌خواندند اما در مسیر استحاله رژیم خمینی قدم و قلم می‌زدند. آیا دم‌زدن از کنار آمدن مسالمت‌آمیز با این رژیم، گردن‌گذاشتن تلویحی به همین قوانین ضدانسانی قصاص و دیه و تعزیر آخوندی نیست؟ آیا این بی‌حیایی و دریدگی نیست که به‌جای اعلام آشکار ضرورت و حقانیت سرنگونی حکومت آخوندی و انحلال قضاییه و پاسدارخانه‌ها و قوانین ارتجاعی، یک فرد یا محفل به اصطلاح ایرانی با ژست مخالف و اپوزیسیون از «مدره» و نرم‌کردن این رسومات ضدبشری - آن هم در فرنگستان - دفاع کند؟ آیا این رژیم و مؤسسات و ابداعات آن جز شایسته درهم‌پیچیدن و درهم‌کوبیدن و سرنگونی است؟

تکلیف آمران و عاملان شکنجه و کشتار در رژیم خمینی

اما جالب است بدانید که حتی در مورد جرایم مسئولان همین رژیم خمینی نیز شورای ملی مقاومت، دولت موقت را در ماده ۵ وظایف مبرم آن موظف کرده است تا «رسیدگی به جرایم مسئولان رژیم خمینی و آمران و عاملان شکنجه و کشتار و غارت و تجاوز به حقوق مردم در دادگاههای

علنی با حضور هیأت منصفه و پذیرش ناظران بین‌المللی» آن هم با «تأمین اصل آزادی دفاع» صورت بگیرد. یعنی باید بیایند خودشان جوابگوی مردم باشند...

استمداد از وکلا و حقوق‌دانان میهن‌پرست و آزاده

باید خاطرنشان کنم که با توجه به ابعاد توصیف‌ناپذیر خرابکاریهای خمینی و آخوندهای دژخیم در دادگستری، ما (شورا) برای پیریزی و برپایی قضاییهٔ مستقل و کارآمد بایستی خیلی کار بکنیم. اگرچه در این زمینه هم همه‌چیز در ید اختیار مؤسسان و قانون اساسی جمهوری جدید است.

با این همه فکر می‌کنم نباید بیکار نشست و برای رفع آثار خرابکاریها و افتضاحات حکومت آخوندی، از همین امروز بایستی دست به کار شد و این‌جاست که از همهٔ حقوق‌دانان و وکلای آزاده و میهن‌پرست وطن که چشم‌انتظار سرنگونی دژخیمان و برپایی دادگستری نوین و مستقل در ایران دموکراتیک هستند استمداد می‌کنم که کمیسیون قضایی شورای ملی مقاومت را در هر زمینه‌یی که به‌نظرشان ضروری و مفید است یاری دهند. کمیسیون قضایی و حقوق‌بشر شورای ملی مقاومت تحت مسئولیت آقای هدایت متین‌دفتری رئیس منتخب کانون وکلای دادگستری ایران است و اگر به‌یاد داشته باشید وکلا در تنها انتخابات دموکراتیک و سراسری خود در آستانهٔ انقلاب ضدسلطنتی او را برگزیده و به او رأی دادند. و اگر اشتباه نکنم تنها به‌خاطر دو یا چند سال کمبود سابقه بود که رسماً در مقام نایب‌رئیس قرار گرفت. خوشبختانه تیم حقوق‌دانان و وکلای عضو شورای ملی مقاومت، به‌خصوص پس از گسترش اخیر شورا، یک تیم بسیار زبده و کارآمد است و ما امروز از همکاریهای ارزندهٔ حقوق‌دانان و وکلای عضو

سازمان مجاهدین و انجمن حقوقدانان مسلمان که قبل از ۳۰ خرداد خیلی فعال بودند، در فعالیتهای بین‌المللی‌مان نیز استفاده می‌کنیم. به هر حال با توجه به اهمیت موضوع دادگستری و سیستم قضایی آینده در همین‌جا مجدداً از همه وکلا و حقوق‌دانان آزاده و میهن‌پرست می‌خواهم به مدد شورای ملی مقاومت و کمیسیون قضایی آن در حیطة تخصصی خودشان برخیزند.

حمام خون

در همین‌جا بگذارید اشاره کنم که از ترفندهای رژیم و همه کسانی که دست در دست این رژیم دارند، از جمله این است که می‌گویند اگر اینها (آلترناتیو دموکراتیک) بیایند - به عبارت روشن‌تر، اگر من (رژیم) نباشم - حمام خون درست می‌کنند! شاه می‌گفت: من که نباشم، ایران، «ایرانستان» می‌شود و به دامان شوروی سقوط می‌کند. یعنی آقا، هوای مرا داشته باشید! این رژیم و هم‌خطهای آن هم می‌گویند «حمام خون»، «غارت اموال» و «اعدام افراد چهل سال به بالا» می‌شود. منظور این است که بگذارید من همچنان به چپاول و غارت و بیداد و کشتار و خونریزی ادامه بدهم. ما می‌گوییم خیر؛ دیگر کافی است!

در همین ایام، نمی‌دانم شنیدید یا نه، که از استحاله‌چیهای داخل کشور نظیر افراد «دارالتجاره» گرفته تا استحاله‌چیهای خارجه‌نشین مثل میانه‌بازهای خرده‌پا و معزولین و معتادین رژیم خمینی، و چپ‌نمایان پیشین دم گرفته‌اند که «تمامیت ارضی ایران» در تهدید است و مستمراً در این مورد هشدار و اخطار می‌دهند. آن حزب مردم‌فروش (توده) یک زمان «توطئه‌شمار» خود را به‌کار انداخته و به‌طور یومیه هشدار می‌داد «خطر آمریکا، جدی است، فوری است!» و ما در سال ۵۹ این ترفند خائنه را که هدف آن سرپوش‌گذاشتن بر سرکوب و آزادی‌کشی آخوندها بود، افشا

کردیم و من خطاب به کیانوری و سایر جواسیس نوستم که ۸۸۸ بار دیگر هم که «توطئه‌شمار» شما نمره ببندازد، ما تکرار می‌کنیم که تهدید اصلی، این ارتجاع مهیب آزادی‌کش است. حالا هم یک عده دریده و دریوزه رژیم، نغمه تهدید تمامیت ارضی را ساز کرده‌اند و می‌خواهند بگویند: یالله، زود باشید زیر بال و پر و عبا و قباى حکومت آخوندی را بگیرید والا ایران تجزیه می‌شود! به اینها باید گفت ۹۹۹ بار دیگر هم که از این اراجیف توده‌یی‌صفتانه بگویید و از این موضع راجع به تهدید تجزیه وطن نداشته‌تان هشدار و اخطار بدهید، باز هم ما می‌گوییم: با این‌حال! حکومت ولایت‌فقیه و قصاص و تعزیر باید سرنگون شود و این نخستین شرط تمامیت و وحدت ارضی و سیاسی ایران اسیر است.

اَقا، این خط (دم‌زدن از خطر تجزیه ایران) را که بگیرید و تعقیب بکنید دقیقاً به خود رژیم و شخص رفسنجانی خواهید رسید و مشخص است که از زیر عمامه همین آخوندها درآمده است. رژیم از قضا در این مورد بسیار هم پول خرج می‌کند، یعنی قلم‌به‌مزد استخدام می‌کند، مزدور می‌گیرد و در اروپا آدم اجیر می‌کند که این اباطیل را شایع کنند. این بخشی از جنگ روانی رژیم با ماست. جنگ که فقط جنگ نظامی نیست، جنگ سیاسی، تبلیغاتی و روانی هم هست. به‌طور خلاصه، رژیم پول فراوانی خرج می‌کند تا این تهدید موهوم را مطرح کند که تمامیت ایران در خطر است، و تضعیف رژیم، به تجزیه ایران راه می‌برد. روشن است که از این صغرا و کبرا می‌خواهد چه نتیجه‌یی بگیرد، نتیجه این است که پس بیایید مرا تقویت کنید!

گاه می‌بینید که طرف (دُم و دنباله رژیم) با یک رادیوی خارجی مصاحبه می‌کند، تمام صحبتها حول همین است. یا بحث کشفای راه می‌اندازند که آری، تمامیت ایران در خطر است، «خطر تجزیه»، «خطر حمام خون» و «غارت اموال»!

همه اینها به‌خاطر این است که آن دارودسته و آخوندهایی که بر مسند

نشسته‌اند و روزی فقط یک قلم چندمیلیون بشکه نفت را بالا می‌کشند. بقیه منابع و درآمدها هم که جای خود دارد - سر جایشان باقی بمانند. راهش را هم از جمله این می‌دانند که در کنار سرکوب و شکنجه و دار و تازیانه و ترور، مشتی را هم اجیر کنند تا از طریق آنها القای شبهه کنند که اگر رژیم برود و این مقاومت و این آلترناتیو، جایگزین آن بشود، ایران تجزیه خواهد شد!

الان دیگر چون شوروی نیست نمی‌توانند بگویند «ایران، ایرانستان می‌شود» والا قطعاً می‌گفتند. مگر نمی‌گفتند؟

همین آخوندها و همدستانشان که امروز می‌گویند مجاهدین وابسته به آمریکا هستند، مگر تا دیروز نمی‌گفتند وابسته به شوروی هستند؟! مگر شما نمی‌گفتید که مخارج اینها را کا.گ.ب می‌دهد؟...

آیا چنین تهدیداتی که رژیم و اضداد مقاومت می‌گویند، واقعی است؟ مطلقاً خیر! اما یک چیز خیلی واقعی است و آن هم تهدید جدی، مبرم و قطعی مقاومت برای آزادی و مقاومت برای سرنگونی این رژیم است. این خیلی جدی است و آنها به شدت از این می‌ترسند و چاره‌یی هم ندارند. بنابراین مثل غریقی که به هر خس و خاشاکی چنگ می‌زند تا بلکه نجات پیدا کند، حکومت آخوندی هم به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، از طریق مزدوران و دم و دنباله‌هایش در داخل و خارج کشور، مجبور است به این چیزها متشبث بشود و این‌طور حرفها را دامن بزند. چون که مستأصل است و راه دیگری ندارد.

هم‌کاسه‌ها و ریزه‌خواران رژیم در داخل و خارج کشور هم در این قضیه، هم‌خطی‌شان با رژیم بسیار مشهود است.

حالا، مردم ایران و هموطنانمان، آن ایرانی شریف و آزاده‌یی که با این رژیم فی‌الواقع مخالف است، آن ایرانی که نمی‌خواهد چیزی به جیب این رژیم برود، مطمئناً آن‌قدر آگاه و هوشیار هست که بگوید: این اباطیل دیگر اثر ندارد، بروید پی کارتان! چون واقعاً هم اثر ندارد...

راستی در تاریخ معاصر، چه وقت و کجا به این میزان علیه یک جنبش مقاومت تبلیغ کرده‌اند؟ رژیم، شعار مرگ بر مجاهدین را از همان آغاز تاکنون به‌طور وقفه‌ناپذیر تکرار می‌کند. از نماز جمعه، تا اتوبوس، از جلسه هیأت دولت و جلسه مجلس، تا رادیو و تلویزیون و مطبوعات در تمام این سالها هر صبح و ظهر و شب و هر وقت و بی‌وقت این شعار را قطع نکرده‌اند. ولی در اثر همین رنج و رزم و این همه خون، درجه آگاهی عمومی و رشد مردم و جامعه ایران خیلی بالاتر رفته به‌نحوی که مردم قادرند تشخیص بدهند. گذشت زمانی که مردم از چند و چون و ماهیت خمینی بی‌اطلاع باشند. نگاهی به صحنه سیاسی این ۱۵ - ۱۴ سال بیندازید و ببینید که چقدر علیه این مقاومت تبلیغ کرده‌اند، اما نهایتاً بلااثر بوده است.

این هم وظیفه ماست، وظیفه هر ایرانی مشتاق آزادی و استقلال است که در هر کجا که با چنین حرفهایی و با چنین بساطها و دکانهایی مواجه می‌شود اینها را تخته بکند. به‌خصوص نشان بدهد که آب‌شخور اینها، سرچشمه و منشأ آن، زیرِ عمامه ملاست. هر کس باشد و در هر کجای دنیا که باشد با طرح دعاوی موهوم مثل «خطر تجزیه» و «حمام خون» و... دارد رژیم آخوندی را تقویت می‌کند و به آن خدمت می‌کند و لاغیر.

بازگرداندن متخصصین به‌بهای طلا

احسان امین‌الرعايا - اگر چه شما در مورد نقش متخصصین در سازندگی ایران فردا تأکید کردید و مشخصاً از آنها خواستید در کارهای همین مقاومت هم ایفای نقش بکنند، ولی از آن‌جا که عملکرد به‌غایت ارتجاعی رژیم خمینی و آخوندهایش باعث شده که ده‌ها هزار تن از متخصصین، جلای وطن بکنند و خود رژیم هم در طی این سالها با علم‌کردن شعارها و دعاوی دجال‌گرانه از جمله دعاوی مکتب و تخصص،

بسیاری از متخصصین، صاحب‌نظران، اساتید دانشگاه‌ها و... را تصفیه کرده، می‌خواستم دیدگاه شورای ملی مقاومت را در این زمینه توضیح بدهید. جواب: ببینید، خمینی می‌گفت -حرف خودش را می‌گویم- «اقتصاد مال خره»!

البته همه می‌دانند که هیچ‌کس بیشتر از آخوند خمینی صفت در فکر معاش و شکم و «اقتصاد» خودش نیست! خمینی می‌گفت «ما انقلاب نکردیم که خربزه را ارزانتر بخریم!» البته همه می‌دانند که آخوندها «انقلاب» کردند که خربزه و همه چیزها را مجانی بخورند! نه این‌که ارزانتر بخرند!

اما از اینها گذشته، این ایدئولوژی ارتجاعی صرف‌نظر از همه دعاوی سخیفش، در عمل اصلاً التزامی ندارد که مسأله‌ی را حل کند و یا چیزی را پیش ببرد. تا آن‌جا که به مسائل و نیازمندیهای جامعه مربوط می‌شود، خمینی و آخوندهای خمینی صفت هیچ کاری و مسئولیتی ندارند. اینها فقط باید بنشینند «گعده» (یعنی محفل جفنگ‌گویی آخوندی) بگذارند و سرکوب کنند و دروغ بگویند... و روضه بخوانند.

اما درست در نقطه متقابل آنها، اگر ما خواهان توسعه و پیشرفت هستیم و اگر می‌خواهیم در امر آموزش و پرورش، علوم، صنایع، کشاورزی، بهداشت و درمان و... پیشرفت بکنیم، طبعاً به‌عنوان پایه و مبنای لازم، نیازمند تخصصهای حرفه‌ی و فنی هستیم. اینها که با باد و هوا درست نمی‌شود.

ایران انبوهی سرمایه‌های تخصصی داشته و باز هم دارد. اما همه یا در داخل ایران در بند اختناقند، یا در خارج ایران در حالت تبعید و خانه‌بدوشی.

حرف ما چیست؟ حرف ما این است که تخصص در خدمت منافع ملی، یعنی در خدمت رشد و توسعه اقتصاد و صنایع و کشاورزی و فرهنگ ملی (و نه در خدمت منافع بیگانگان) بسیار حیاتی و ضروری است. در یک کلام:

تخصص در خدمت منافع ملی به بهای طلا. بلکه بیشتر از آن. چون قابل جایگزینی نیست.

چرا متخصصین، اساتید و مغزهایی که ناگزیر جلای وطن کردند، فایده و خیرشان به کشورها و مردم دیگر می‌رسد؟ چون رژیم خمینی که اینها را آرام و راحت نمی‌گذارد: در خصوصی‌ترین مسائل زندگیشان دخالت می‌کند، شکایات و سهویات از آنها می‌پرسد، تفتیش عقیده می‌کند و از درون و بیرون منهدم و متلاشی و سرکوب‌شان می‌کند... باز هم درست در نقطهٔ مقابل و رو در روی خمینی، آری، ما مقاومت می‌کنیم که مردمان ارزانتر بخرند، معاش و اقتصاد آنها غنی‌تر و قوی‌تر بشود. بله ما انقلاب کرده‌ایم و انقلاب می‌کنیم تا مردمان تأمین رفاه بیشتری داشته باشند، کشورمان آباد و آزاد شود و مردمان سالم‌تر باشند. البته همه قضیه این نیست. آرمانهای آزادیخواهانه و عدالت‌گرایانه مسلماً جای والای خود را دارند. اما پیشرفت مادی، پایهٔ ضروری و مبنای لازم برای پیشرفتهای معنوی در پهنهٔ اجتماعی است. مگر ریشهٔ بسیاری مفسد و بلاهای اجتماعی امروز — مثل اعتیاد و فساد و فحشا و قتل و تجاوز — در فقر و مسکنت جانکاه ناشی از رژیم آخوندی نیست؟ مگر جامعهٔ آرمانی ما (از جمله جامعهٔ آرمانی همین مجاهدین که آن‌را عاری از بهره‌کشی و استثمار توصیف می‌کنند) جز در اوج ترقی علمی و تکنیکی و اقتصادی محقق‌شدنی است؟ هرگز! و به همین دلیل، راه بس طولانی و چند قرنی است. تحقق آرمانهای بزرگ و والای انسانی و ایدئولوژیکی در ابعاد اجتماعی — در صورتی که نخواهیم فقط به قشر پاک‌باخته پیشتاز بسنده کنیم — قطعاً ملازم با پایه‌های مستحکم علمی و فنی و اقتصادی و رشد تصاعدی قوای مولد است. دنیای انسانی دنیای غنا و سرشاری است و با دنیای فقر و ناداری در تعارض است. واضح است که منظوم فقر شخصی و مالی نیست بلکه بحث بر سر فقر و مسکنت اجتماعی است. حیوانات البته یکدیگر را می‌درند، اما توان «استثمار» همدیگر را ندارند. پس در دنیای مادون و ناآگاه حیوانی نیز خبری از

بهره‌کشی نیست. اما در دنیای آگاهی و آزادی که خصایص بنی‌نوع انسان است، آرمانهای والا، در مابعد و ماورای علم و آگاهی و پیشرفت تکنولوژیکی و توسعه اقتصادی-اجتماعی محقق می‌شود و نه در ماقبل و مادون آن. پس از هر بابت که نگاه کنیم، ما نیازمند علم و تخصص هستیم و قدر و ارزش متخصصین ملی و میهن‌پرست خود را خوب می‌شناسیم. آری به بهای طلا!

رژیم، بسیاری از متخصصین را به‌ناحق از کار برکنار کرده است؛ باید دعوتشان کرد. این وظیفه ماست. بسیاری دیگر از آنها خودشان به‌دلیل ضوابط ارتجاعی و تفتیش عقیده توسط رژیم، جلای وطن کردند. آنها را هم باید دعوت کرد. طبیعی است که وقتی ببینند آزادیهای سیاسی و اجتماعی و زندگی شخصی‌شان تضمین شده است و از آنها فقط خواسته شده که تخصصشان را در خدمت منافع میهن و مردمشان بگذارند، اغلب آنها بدون شک حاضر به هرگونه گذشت و فداکاری هستند. چون اگر متخصصین ببینند که حاصل کارشان به مردم می‌رسد، یعنی ببینند بچه‌های روستاها هم مداوا و معالجه می‌شوند، مردم جنوب شهر هم به آب آشامیدنی و برق می‌رسند و کودکانشان می‌توانند به مدرسه و دبیرستان بروند، مشکل ترافیک حل می‌شود، صنعت و کشاورزی پیشرفت می‌کند و نیازمندیهای مردم پاسخ داده می‌شود؛ خوب، آنها (متخصصین) هم حاضرند با کمبودهای دیگر بسازند. اما معلوم است که حاضر نیستند با سرکوب و با توهین و تحقیر شخصیتشان، و با این تحمیلات ارتجاعی رژیم خمینی بسازند.

انشاءالله که بتوانیم، متخصصین‌مان را، خودمان از لحاظ درآمد و هزینه زندگی تأمین بکنیم. اما اگر ما آن قید و بندهای ارتجاعی خمینی را درهم بشکنیم فکر نمی‌کنم باز هم تعداد قابل توجهی متخصص ایرانی باشند که به‌خاطر مقداری بالا و پایین بودن حقوق و نظیر آن جلای وطن بکنند. اصلاً این‌طور نیست.

بنابراین، ما مشخصاً به دنبال این هستیم که متخصصین را به خدمت فرا بخوانیم، خدمت شایسته‌یی که وطن و مردمشان از آنها انتظار می‌کشد و طبقاً منتهای آرزوی خودشان هم هست. ماده ۶ وظایف مبرم دولت موقت در این باره چنین است: «احقاق حقوق کلیه کسانی که در رژیم خمینی به ناحق مورد تصفیه و پاکسازی و تضییقات قرار گرفتند؛ بویژه کارمندان، دبیران، معلمان، کارگران و همچنین بازنشستگان. دعوت به کار از کلیه عناصر سالم و متخصصین میهن‌پرست در داخل و خارج کشور».

آزادی حق همگانی است

حمید رفیعی‌پور - برخیزها موضوع نفی شاه و خمینی و همدستان و شریک‌جرمهایشان را که در جبهه‌بندی بین مردم و مقاومت در برابر دیکتاتوری آخوندی درواقع آن طرف و در سمت رژیم خمینی بودند، این‌طور تعبیر می‌کنند که، کسانی که عضو شورای ملی مقاومت نیستند، افراد یا نیروهایی که عضو شورای ملی مقاومت نیستند بعد از سرنگونی رژیم خمینی حق فعالیت سیاسی نخواهند داشت. می‌خواستم این مسئله را برایمان روشن کنید.

جواب: نه اصلاً این‌طور نیست. غیر از آنهایی که خودتان اشاره کردید، در مورد بقیه، ولو این‌که مخالف ما باشند، از همه‌گونه آزادی برخوردارند و این آزادی حق همگانی است، نه حق ویژه و اختصاصی یک گروه یا جریان خاص یا حتی کل شورای ملی مقاومت ایران. اجازه بدهید باز هم از برنامه دولت موقت بخوانم: «در کشور ما آزادیهای مردمی را پیوسته بایستی ضامن و طراز پیشرفتهای اصیل اجتماعی تلقی نمود». این حرف ما، از روز اول است که آزادی را، هم ضامن و هم طراز و شاخص پیشرفتهای اصیل شناخته‌ایم. و اصولاً به‌نظر ما، نخستین دلیل فروپاشی نظامهایی مثل اتحاد شوروی سابق، همین کمبود پایه‌یی و اساسی است. از

روی متن ادامه می‌دهم: «آزادی نه یک تفنن، بلکه ضرورت اجتناب‌ناپذیر انقلاباتی از قبیل انقلاب ماست. لیکن بدیهی است که آزادی مورد بحث ما دارای محتوای دموکراتیک و جوهر مردمی است. پس دموکراسی برای ما، نه فقط بیانگر شکفتگی آزادیهای فردی، بلکه بویژه مبین مسئولیت دستجمعی نیز می‌باشد... آزادی به معنی چیدن میوه‌های انقلاب از جانب یک گروه یا قشر و طبقه خاص نیست و به هیچ وجه نایستی بدان‌جا بیانجامد. چنان‌که گفتم، ما از همان روز اول با صراحت و با کلمات روشن و غیرقابل تفسیر، مرزهایمان را ترسیم کردیم. این‌جا برای اولین بار در تاریخ ایران، حرف سر این است که آزادی، «محدودیت اصولی» ندارد؛ تا کجا؟ تا مرز قیام مسلحانه. یعنی تا مرز اسلحه‌کشیدن و خونریزی علیه نظام قانونی و مشروع کشور. آن نظامی که نمایندگان منتخب مردم در مجلس مؤسسانش تصویب کرده و به اجرا گذاشته‌اند.

بنابراین، آزادی، عمومی و همگانی است. حق همه به‌جز دشمنان آزادی است والا تضمین ندارد. ولو کسی مخالف شورا یا تک‌تک اعضای آن باشد و به آنها انتقاد داشته باشد، نمی‌شود این حق را از او سلب کرد. اگر کسی هم مدعی است که آزادی طرف مقابل، باعث ضرر و زیان و خسارتی به او شده، راه قانونی برای احقاق حقش باز است. هم‌چنان‌که به تمام و کمال حق پاسخگویی و مقابله سیاسی دارد. حتی راه دموکراتیک تغییر نظام قانونی و مشروع کشور از طریق مراجعه به آرای عمومی و نظرپرسی همگانی نیز باید باز باشد، تا هرگاه جریانی توانست با کار سیاسی مسالمت‌آمیز مردم را به تغییر نظام قانع کند، این امر میسر گردد.

هراس رژیم از موفقیت بی‌نظیر مقاومت در عرصه بین‌المللی

محمدعلی توحیدی - رژیم در تبلیغاتش در قبال شناسایی جهانی

مقاومت و موفقیت‌هایی که مقاومت ایران در عرصه سیاست بین‌المللی به آن دست پیدا می‌کند، به اصطلاح مچ‌گیری کرده و می‌گوید چطور می‌شود که اینها (بخصوص مجاهدین) در عین این‌که سابقه و ادعای انقلابی بودن دارند، حالا آن‌چنان از اصولشان عدول کرده‌اند که رهبران کشورهای غربی برای رهبر مقاومت نامه می‌نویسند و یا رسماً با برخی کشورها مراودات و مناسبات دیپلماتیک برقرار می‌کنند. می‌خواستم نظرتان را راجع به این تبلیغات رژیم ببرسم.

جواب: فکر می‌کنم که از هر جهت روشن است. این، حسرت‌به‌دل ماندن رژیم را نشان می‌دهد و مبین وحشت و هراسش از پیشرفتهای همه‌جانبه مقاومت ایران از جمله در عرصه بین‌المللی است. رژیم آن‌قدر دست و پایش را گم کرده و آن‌قدر دچار وحشت و هراس شده که بعضی وقتها کنترلش را از دست می‌دهد. مثلاً درحالی‌که خودش بارها گفته اینها (مجاهدین یا شورای ملی مقاومت) منشعب و تکه‌تکه شده یا اصلاً از بین رفته‌اند، باز خودش برخلاف حرفهای قبلی، چنان آه و فغانی از دست ما به آسمان بلند می‌کند که به‌طور ناخواسته و به شیوه معکوس، عملاً برای ما تبلیغات می‌کند.

اما جالب است بدانید همین رژیمی که می‌گوید اینها یک زمانی انقلابی بودند و حالا از اصولشان عدول کرده‌اند و اباطیلی از این قبیل، در مهمترین روزنامه‌های آمریکا نظیر نیویورک‌تایمز و واشنگتن‌پست با هزینه کلان، نصف صفحه بزرگ را می‌خرد و یک آگهی بزرگ تجارتي به چاپ می‌رساند و در آن خطاب به کنگره آمریکا می‌نویسد، خاطرتان جمع باشد که اینها انقلابیهای دست اول هستند و از مواضعشان سر سوزنی عدول نکرده‌اند و هیچ‌وقت هم عدول نخواهند کرد. و بعد هم به هر ضرب و زوری شده می‌خواهد این را القا کند که اینها «تروریست» و «ستون پنجم عراق» و... هستند. به‌خصوص با توجه به سابقه‌یی که قضیه عراق، بعد از جریان کویت، در آن‌جا دارد، می‌خواهد به آنها ثابت بکند که خلاصه

اینها همانهایی هستند که بودند و مبادا گولشان را بخورید. از رژیم باید پرسید که ما کدام قسمت از حرفهایش را باور کنیم؟! البته کسی ارزشی برای این تشبیهات رژیم قائل نیست و هیچ اثری هم ندارد. یکی از آگهی‌های رژیم که اشاره کردم، با امضای «تریون روابط ایران و آمریکا» بود. ولی آنها که باید بدانند می‌دانند که پشت قضیه، سردمداران رژیم هستند که با هزینه خیلی زیاد، چند نفر را استخدام کرده‌اند تا از این کارها برایشان بکنند. [کلیشه و ترجمه تبلیغات رژیم در نیویورکتایمز و جریان افشای مزدوران و مخارج کلانی که کرده بودند را ملاحظه می‌کنید]:

THE NEW YORK TIMES INTERNATIONAL FRIDAY, AUGUST 14, 1982

Saddam Hussein Surrogates Subverting the U.S. System

Surrogates for Saddam Hussein—the Iraq-based Mujahedin—recently launched an organized disinformation campaign in the United States. They convinced some members of Congress to sign an ill-advised statement supporting their movement. Members of Congress who signed the statement apparently were unaware of an assessment of the U.S. Department of State on April 2, 1982 that includes the following points:

- The Mujahedin continues "to receive support and financial assistance from Saddam Hussein."
- The Mujahedin was "responsible for fatal attacks on several Americans in Iran in the 1970s."
- The Mujahedin "publicly supported the seizure of our embassy in Tehran in 1979."

U.S. Department of State Fact Sheet

THE MOJAHEDIN-E KHALQ

The Mojahedin-e Khalq (MEK), a leftist revolutionary group, was formed in 1983. Its founding principles included the creation of a Marxist-oriented Islamic government in Iran; opposition to "imperialism" as supposedly embodied by the United States; opposition to Zionism and Israel; and a close affinity to Third World radical movements.

The political philosophy put the MEK at the forefront of those Iranian opposition groups advocating the overthrow of the Shah and led to the MEK's strongly opposing the involvement of the United States in Iran. The MEK publicly supported the seizure of our embassy in Tehran in 1979.

To achieve its political objectives, the MEK abstained from its inception has engaged in acts of terrorism and violence; the organization was responsible for fatal attacks on several Americans in Iran in the 1970s.

Since it fell out with the Khomeini regime in 1981, the MEK has been engaged in an armed struggle with the Iranian government, and has used methods of terrorism and political violence against Iranian officials.

The military wing of the MEK, the National Liberation Army, operates from bases in Iraq and received Iraq support for offensives into Iranian territory during the Iran-Iraq war. It continues to receive Iraqi support and protection.

Reprinted from the Department of State, April 28, 1982. The text of the State Department assessment of MEK activities on pages 871-874 of 1982.

Moreover, it is well documented that the Mujahedin was responsible in the early 1980s for a series of bombings that killed many of Iran's top public officials and many innocent civilians. Such terrorist activities led to the Mujahedin's eviction from Iran in 1984 and from France in 1986.

Only an international parish would host and sponsor these Mender terrorists. That explains their presence in Iraq. As loyal surrogates, the Mujahedin have taken an active role in Saddam Hussein's genocidal campaign against Iraq's minorities, according to Amnesty International, reported July 3, 1981. On June 17 (see photo below) Reuters reported that Saddam Hussein and the leader of the Mujahedin met in Baghdad. Their purpose, no doubt, was to plan more programs of death and destruction for a region that has suffered too much at their hands already.



This message is presented by FAIR (Forum on American-Iranian Relations) to clarify the record on this important matter.

عوامل صدام حسین در سیستم آمریکا ایجاد خرابکاری می‌کنند

عوامل صدام حسین - مستقر در عراق - اخیراً یک کمپین سازماندهی شده برای ارائه اطلاعات غلط را در ایالات متحده آغاز کردند. آنان تعدادی از نمایندگان را متقاعد کردند که بیانیه بدفهمانده شده [و غیر عاقلانه‌یی] را در حمایت از جنبش‌شان امضا نمایند. به نظر می‌رسد اعضای کنگره که این بیانیه را امضا کردند از ارزیابی وزارت خارجه آمریکا به تاریخ ۲/آوریل/۱۹۹۲ که شامل این نکات است، مطلع نبوده‌اند:

- مجاهدین کماکان «حمایت و کمک مالی از صدام حسین دریافت می‌کنند».
- مجاهدین «مسئول حملات کشنده علیه چند آمریکایی در ایران در سالهای ۱۹۷۰» بودند.
- مجاهدین «به‌طور عمومی از تسخیر سفارت‌مان در تهران در سال ۱۹۷۹ حمایت کردند».

علاوه بر این، به خوبی مستند است که مجاهدین در اوائل دهه ۱۹۸۰ مسئول یک سری بمب‌گذاری بودند که بسیاری از مقامات دولتی ارشد ایران و بسیاری ناظرین بی‌گناه را به قتل رساند. این گونه فعالیت‌های تروریستی به اخراج مجاهدین از ایران در سال ۱۹۸۴ و از فرانسه در سال ۱۹۸۶ منجر گردید. فقط یک مطرود بین‌المللی میزبان و حامی این تروریست‌های مارکسیست می‌تواند باشد. این، حضورشان در عراق را توضیح می‌دهد. به عنوان عاملی وفادار، مجاهدین بر طبق گزارشات عفو بین‌الملل در کارزار قتل‌عام کردها و اقلیت شیعه عراقی توسط صدام حسین نقش فعل ایفا کرده‌اند. روز ۱۷ ژوئن رویتزر گزارش داد صدام حسین و رهبر مجاهدین در بغداد ملاقات کردند. بدون شک هدف آنان طرح‌ریزی برنامه‌های مرگ و نابودی بیشتر برای منطقه‌یی بود که تاکنون نیز از دست آنان بسیار رنج برده است.

* شایان ذکر است که رژیم این آگهی را عیناً در روزنامه واشنگتن پُست مورخ ۴/مرداد/۷۱ نیز به چاپ رساند.

روشدن دست امضاکنندگان آگهی رژیم



شماره ۲۹۹

۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۲

نیویورک ثبت شده است. مدارک وزارت دادگستری آمریکا نیز نشان می دهد که هم سیاسی و هم این شرکت (فیر) از رژیم ایران پول دریافت کرده اند. آنها ماه گذشته با رژیم ایران توافقنامه ای امضا کرده اند که بر اساس آن، ماهیانه ۳۰ هزار دلار از دفتر نمایندگی رژیم در سازمان ملل متحد پول دریافت کنند.

آسوشیتدپرس (۱۶ و ۱۷) فروردین می گوید: «یک سازمان خصوصی (در واشنگتن - به نام فیر (Fair) که با دولت ایران رابطه دارد. در یک تلاش بی سروصدا رای بهبود روابط آمریکا و رژیم ایران دفتری دایر کرده است...

آسوشیتدپرس ضمن اشاره به این که سیاسی هم برای رژیم شاه و هم برای رژیم خمینی کار کرده است، می نویسد او در سال ۱۹۸۰ از آمریکا پناهندگی سیاسی گرفته و در سال ۱۹۹۱ تبعه آمریکا شد.

جنبش مخالف رژیم ایران (مجاهدین) این (شرکت) را تلاش فیرکارانه رژیم ایران برای کسب نفوذ در آمریکا می داند.

«گروه اصلی جنبش مقاومت ایران، مجاهدین می گویند که گروه سیاسی یک تلاش مخفیانه توسط رژیم ایران برای مقابله با مجاهدین، و نفوذ بر طراحان سیاست آمریکا است».

فیر «تربیت روابط رژیم ایران و آمریکا»، بولتی منتشر می کند، گزارش های رسانه های آمریکا در مورد ایران را دنبال می کند و خدمات اطلاعاتی به معامله کنندگان آمریکایی عرضه می کند.

آسوشیتدپرس به نقل از یک سخنگوی مجاهدین می افزاید: «از آن جایی که مردم آمریکا عمیقاً از این رژیم نفرت دارند، این رژیم سعی می کند این سازش های قلابی را درست کند و با پخش اطلاعات غلط و دروغ علیه مردم ایران و مجاهدین، مردم را فریب دهند».

بیژن سیاسی، رئیس فیر در مصاحبه ای گفت: «برای من از بین بردن اختلافات بین دو کشور یک آزمایش است، اگر چه این کار آسانی نیست».

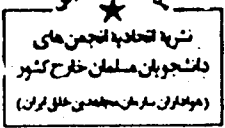
فیر دریافت حمایت از رژیم ایران را تکذیب می کند. اما نام سیاسی به عنوان یکی از مامورین دفتر نمایندگی رژیم ایران در سازمان ملل در

تأسیس انجمن جعلی و اختصاص ۱۲۰,۰۰۰ دلار توسط رژیم به عنوان پول اولیه برای تبلیغات علیه مجاهدین در آمریکا

گزارش واشنگتن آدوایر ۲۳/شهریور/۷۱: «دولت ایران برای تأسیس بنیادی برای از بین بردن «عدم تفاهم، احساس گرایی، اطلاعات غلط و فریب» که خصوصیت احاسات موجود در آمریکا نسبت به کشور اسلامی می باشد. ۱۲۰,۰۰۰ دلار به مثابه «پول اولیه» اختصاص می دهد. تربیتون (فوروم) روابط آمریکا و ایران خود را یک گروه غیرانتفاعی و غیرحزبی معرفی می کند که امیدوار است یک «دیالوگ آگاهانه» روابط بین دو کشور را بهبود بخشد. آلن پال رئیس اجرایی فوروم روابط آمریکا و ایران، در نامه ای به هیأت ایران در سازمان ملل پیش بینی کرد که مبادلات سالم فرهنگی و اقتصادی به غلبه کردن بر وضعیت بی اعتمادی و تردید فعلی که در روابط ایران و آمریکا وجود دارد کمک خواهد نمود... اما پال در تلاشش برای ارائه یک گشایش جدید در رابطه با امور ایران با شروعی کند و روبرو می باشد. وی برای اظهار نظر راجع به گروه خود قابل دسترسی نبود. زیرا شماره تلفنی که در فایل های دادگستری نوشته، غلط است و ابراتور تلفن شهر واشنگتن هم شماره ای برای آن (فوروم) ندارد...»

• شایان ذکر است که بعد از درج آگهی حمایت اکثریت کنگره آمریکا از شورای ملی مقاومت در روزنامه های واشنگتن پست و نیویورک تایمز، از طرف انجمن فوق دو آگهی بر ضد سازمان در همان نشریات به چاپ رسید.

نمی‌دانم شنیده‌اید که اخیراً درحالی‌که رژیم، دارالتجارهٔ موسوم به آزادی را در داخل کشور غیرقانونی اعلام کرده از برخی عناصرش به‌عنوان پیک و رابط استفاده می‌کند. همانهایی که قبلاً در نوفل‌لوشاتو هم دلال روابط خمینی و بعداً از دست‌اندرکاران افتضاح ایران-گیت بودند. [کلیشه خبر به نقل از سونسکاداگ بلادت را ملاحظه می‌کنید]:



جمهوری اسلامی ایران
نشریه اتحادیه انجمن‌های
دانشجویان مسلمان خارج کشور
(مؤلفان: سید حسن حسینی، علی‌اکبر)

شماره ۷۶۵

شماره ۱۵ بهار/۱۳۶۵ (۱۹ بهمن/۱۳۶۵)
شماره ۵۰۱ (۵۱)

دلالی ابراهیم یزدی

در ایران گیت

روزنامه‌ی سوئدی
"سونسکاداگبلادت" مورخ ۱۵/آذر طی
مقاله‌ای راجع به روابط رژیم خمینی و
آمریکا فاش نمود که ابراهیم یزدی از
دارالتجاره‌ی ورشکسته‌ی موسوم به نهضت
آزادی بازرگان برای مذاکره با مک‌فارلن از
واشنگتن دیدن کرده است. پیش از این نیز
روزنامه‌ی وال استریت ژورنال جاب آمریکا
بنقل از منابع اطلاعاتی خود نوشته بود که
همزمان با شکل‌گیری معاملات پنهانی رژیم
خمینی با آمریکا در اردیبهشت و خردادماه
سال جاری، ابراهیم یزدی نیز به آمریکا
مسافرت کرده است.

رژیم از این عناصر استفاده می‌کند برای این‌که بروند مثلاً در آمریکا یا جاهای دیگر و علیه مجاهدین بدگویی بکنند و تازه این مشتی از خروار است. پس، وحشت و هراس رژیم و تهدیدی که از جانب نیروی سرنگون‌کننده و جایگزینش حس می‌کند کاملاً قابل فهم است. رطب و یابس به هم بافتنش هم به دلیل عدم تعادلش کاملاً قابل فهم و قابل پیش‌بینی است.

در داخل ایران می‌گویند که اینها عوض شده‌اند و رفته‌اند در خارج ایران دست‌نشانده و وابسته شده‌اند. اما در خارج، بعکس با صرف هزینه‌های خیلی گزاف می‌خواهد ثابت کند که اینها انقلابیهای دست‌اولی هستند و پیام و درخواستش هم این است که «پس لطفاً ما ارتجاعیون — رژیم — را فراموش نکنید» و سراغ خودمان بیایید و خلاصه از این قبیل التماس و درخواستها.

ولی عهد این حرفها سپری شده و این دجالگریها تا آنجا که به مضمونش برمی‌گردد، در این سالها دیگر آن قدر تکراری، کهنه و بی‌اعتبار و بی‌ارزش شده که کمتر توجهی را جلب می‌کند. ضمن این‌که مقاومت در زمینه‌های مختلف ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی آن قدر سیلی به گوش خمینی و رژیم پلیدش زده که خود سردمداران رژیم بیشتر از هر کس دیگر به پایبندی مجاهدین به اصولشان معتقد و آگاه هستند.

ماحصل کلیه اصول اعتقادی و سیاسی ما نیز قبل از هر چیز این است که: رژیم ضدبشری هرچه سریعتر بایستی در تمامیتش سرنگون و با یک آلترناتیو دموکراتیک و مردمی جایگزین شود. این اصول اعتقادی و سیاسی هم که می‌گویم یکسری الفاظ و کلمات نیست که آدم با آنها، بازی و سیاست‌پیشگی کند، ابداً! در صدر این اصول میهنی، دموکراتیک، ترقیخواهانه و انقلابی — دقیقاً تأکید می‌کنم انقلابی — ضرورت سرنگونی این دیکتاتوری ارتجاعی و قرون‌وسطایی است که ما آن را پیوسته با صدای بلند در همه جا اعلام کرده‌ایم و باز هم تکرار و تأکید خواهیم کرد.

انقلابی بودن، یک بازی لفظی و انقلاب، یک بازیچه نیست که آخوندها به کارش می‌بردند و می‌برند. چون من نمی‌دانم اینها، چگونه بعد از سقوط شاه، یک‌دفعه انقلابی شدند؟! درحالی‌که قبلاً به‌هیچ‌وجه در معرض چنین اتهامی نبودند، مگر نه این‌که جز تعداد بسیار معدود و انگشت‌شمار از آنها که گاه خیلی از دور، دستی بر آتش مبارزه داشتند، بقیه هرگز در این مورد ناپرهیزی نمی‌کردند و تن به هیچ زحمت و خطری نمی‌دادند؟ اغلبشان هم که دست در دست رژیم شاه داشتند و اصلاً شاه و شیخ مشترکاً با هم کار می‌کردند و منافع مشترک داشتند. انقلابی بودن مثل هر کلمه و مفهوم دیگر، تعریف معینی دارد. یکی از کارکردهای خمینی و رژیمش تحریف و واژگون کردن معنی و تعریف واقعی کلمات ازجمله کلمات انقلاب و انقلابی است.

حرف اصلی ما: سرنگونی رژیم

انقلابی بودن —هم‌چنان‌که قبلاً نیز اشاره کردیم— یعنی در مشی و در آرمان، خواهان جهش و دگرگونی کیفی بودن. بنابراین، اولین و اساسی‌ترین درس و اولین و جدی‌ترین و مهمترین خواسته یک انقلابی در ایران کنونی، که اصلاً بدون آن بقیه ادعاها حرف مفت و روضه‌خوانی و شعار بی‌ارزش است، عبارت از سرنگونی رژیم خمینی از طریق مشی مسلحانه انقلابی و نبرد آزادیبخش است و هر حرف و هر ادعای دیگر هم موکول و مشروط به این است. رژیم هم خیلی خوب می‌داند که این مجاهدین و این آلترناتیو، تا بُن استخوان به این درس وفادار بوده، هستند و خواهند بود. اصل قضیه در این ۱۲ سال سرنگونی رژیم بوده و تا روزی که جایگزین دموکراتیک در خاک وطن مستقر نشده همین‌طور خواهد بود. تا آن‌جا هم که به برنامه شورا و طرحهای دولت موقت مربوط می‌شود که خیلی از آنها را توضیح دادم و بنابراین هیچ محلی برای ابهام

نیست. و هم‌چنان‌که اشاره کردم خود رژیم نیز این را خیلی خوب می‌داند. تازگیها یکی از مقامات رژیم در جلسات درویشان گفته بود، واقعیت این است که ما (یعنی رژیم) «داریم با روغن خودمان سرخ می‌شویم»! این دقیقاً یک حرف درستی است. سابقاً می‌گفتند که طرف با سیلی صورتش را سرخ نگه می‌دارد، اما رژیم کارش از این چیزها گذشته، خودش می‌گوید که دارد با روغن خودش سرخ می‌شود. والّا نیازی به این‌همه بسیجی و حزب‌اللهی و سرکوب و پرکردن خیابانها و گشت دائمی و این‌طور چیزها نبود. این علائم وحشت روزافزون است. به‌خوبی قابل فهم است که وقتی رژیم، اعتلا و اعتبار این مقاومت و این جایگزین و آلترناتیو را می‌بیند، از فرط وحشت و استیصال به چنین تبلیغات و تشبثاتی روی بیاورد که البته تکراری است. فکر می‌کنم رژیمی که سالهای سال این مقاومت و این مجاهدین و ارتش آزادیبخش را در میدان عمل انقلابی آزموده، بهتر از همه می‌داند که این مقاومت، اساساً به اعتبار پشتوانه اجتماعی، ریشه تاریخی و سابقه مبارزاتیش از چنین حرمت و اعتباری در سطح بین‌المللی برخوردار شده است. کما این‌که رژیم خیلی خوب می‌داند که از یک جریان وابسته، دست‌نشانده و غیراصولی این کارها بر نمی‌آید و اصلاً تهدیدی برای رژیم نیست. بنابراین اگر بپرسید چرا رژیم باید این‌قدر بترسد و وحشت داشته باشد؟ جواب این است که وحشت دشمن بیشتر از هر چیز مبین اصالت، ریشه‌داری، مایه‌داری، ماندگاری و لاجرم پیروزی این مقاومت است. چنان‌که می‌دانید، رژیم تاکنون در سطح بین‌المللی از هیچ درخواست عاجزانه، ذلیلانه و زبونانه‌یی برای این‌که ما را تحت فشار هر چه بیشتر بگذارند کوتاهی نکرده است. حالا درخواست از عراق گرفته تا آمریکا و از اروپا تا کشورهای مختلف عربی و...

یادتان هست که در افتضاح ایران‌گیت، رفسنجانی به‌عنوان نماینده خمینی، یکی از شروطی را که برای معامله و رابطه پنهانی با اسرائیل و جمهوریخواهان آمریکایی گذاشته بود، این بود که به مجاهدین حمله

کنند.

[کلیشهٔ قسمتی از گزارش کمیسیون تاور مأمور تحقیق در ماجرای
ایران‌گیت را ملاحظه می‌کنید]:

New York Times
SPECIAL

THE TOWER COMMISSION REPORT

THE FIFTY-FOURTH OF THE
PRESIDENT'S SPECIAL
REVIEW BOARD

4. [Issuance] of an official announcement terming the
Mojahedin-e Khalq Organization terrorist and Marx-
ist; the [issuance] of a circular to the Congress and to
all American Army and Institutions, and banning of
any and all types of assistance to the opponents of the
regime of the Islamic Republic of Iran.

قسمتی از گزارش
کمیسیون تاور
درباره ماجرای ایران‌گیت

... [صدور] یک اعلامیهٔ رسمی که
سازمان مجاهدین خلق را تروریست
و مارکسیست می‌نامید با [صدور]
بخشنامه‌یی به کنگره و به تمام
شرکتها و انبستتو، و منع هر نوع و
تمام انواع کمکها به مخالفین رژیم
جمهوری اسلامی ایران...

و همه دیدند که وزارت خارجه حکومت جمهوریخواه آمریکا در همان ابتدای مناسبات و معاملات ایران-گیت، که هنوز چیزی افشا نشده بود، به طرز بی سابقه‌یی پشت سرهم علیه مجاهدین اطلاعیه می داد یا موضعگیری می کرد و خلاصه بدون این که موضوعیتی داشته باشد، مجاهدین را محکوم می کرد. تا آن تاریخ سابقه نداشت که وزارت خارجه یک ابرقدرت به یک نیروی مقاومت در جهان سوم، این طور بتازد و مستمراً موضعگیری کند. بعدها معلوم شد و خودشان افشا کردند و در مطبوعات آمریکا و جهان هم منعکس شد که اصلاً این، جزء خواستهای مصرانه و شرایط مکتوب و ماده شده معامله پنهانی با رژیم خمینی بوده است.

نمی دانم یادتان هست در سال ۶۴ وقتی رفسنجانی، که آن موقع رئیس مجلس ارتجاع بود، به ژاپن رفت، اولین حرفش سر میز شام با نخست وزیر ژاپن شکایت از مجاهدین بود.

[کلیشه حرفهای رفسنجانی در سر میز شام با نخست وزیر ژاپن را ملاحظه می کنید]:

و خبرنگار ژاپنیها، مجلس ملی و مجلس مشاوران، وزرای کابینه و سایرین که آنها را به زحمت انعامیم تشکر میکنیم.

۲۲. شخصیت طراز اول کشورمان شهید دهنه، در میان این نهاد چهار وزیر، بیست و هفت نماینده مجلس، چندین معاون وزیر و رئیس دیوانعالی کشور بود. در پی انفجار دیگر رئیس جمهور و نخست وزیر باهم شهید شدند. بارها در بیان نمازگزاران جمعه بیب متضرر کردند. (تورستیا) عربستان را ربوده و به فرانسه رفتند و در آنجا هم مورد تیراندازی شدید قرار گرفتند. منزل روزیتیا در فرانسه می شود. شخصیت های سیاسی توسط پاپس فرانسه دست می شود.

هیبانی که اکنون پیش شاست هرتمسبی که بگیرد در ایران بتواند خواهد داشت. پیشنهاد میکنم از این فرستاده شده وزیر دین خود را از طریق ایران به آسیا اید (کنند) غنا خواسته که شای ژاپنیها در علم و صنعت آسیا قلمای افراسه باشند. از این نعمت غایبانه سایر مردم آسیا استفاده کنید. از اینکه با حوصله دقت کردید متشکرم.

درخواست رفسنجانی در سفر به ژاپن
برای اعمال فشار به مجاهدین و مقاومت ایران

سیما

۲/ مرداد ۶۴



کست سوزن

بعد از آنکه تعلق مکتوب تا کارونه پایان رسید
مجتالایام ماشی سخنان خود را اینچنین آغاز کرد:
از اظهارات نخست وزیر تشکر میکنم، از میهمان نوازی

بولتن خبری

هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران

شماره ۱۲ اسفند ۱۳۷۱

نامه در فستجانی به دول اروپایی

نامه ۲ صفحی خبرگزاری رژیم گفت: رستجانی به سران جامعه «رستجانی در نامه خود اروپا، در میان محافل سوال کرده، ۹۱ ایران ساسی، شاخصی از نگرانی (بحالید رژیم درماده جزی سردمداران رژیم از حبسی) محاز نیست به نیت جامعه مجاهدین و موقعیت دولتها که از تروریهایی سن الملی مقاومت تلقی مشهور حمایت می کنند، گردید. نامه تا مدت ها از اسرار تردید کند؟ دستگاهاهای تبلیغاتی رژیم و عبارت بهتر از نیروهای اضافه خبرگزاری رژیم وارفته و حزباللهی مخفی «رئیس جمهوری می کند: نگاه داشته شد. تا این که رستجانی، بطور تلویحی سرانجام رسانه های خبری به سازمان مجاهدین خلق عرب معاد نامه خطاب به اشاره می کند که آزادانه در حان محر - نخست وزیر غیبایانهای لندن و واشنگتن انگلستان - را که نسخه و کشورهای دیگر اروپایی متاسی از ۱۲ نامه دیگر تظاهرات می کنند» بود. منتشر کردند. (خبرگزاری فرانسه و نیز حاکی است که سی سی - اول اسفند). سردمداران رژیم برای این به دنبال آن نامه کیسه زیادی دوخته رسامه های خبری رژیم بودند. ضمناً آخوندهای باگروار برداختن اشاره وار مفلوک در جیبهای گشادشان به آن شدند. هم رادیو رژیم را باز کرده بودند تا از (۲ اسفند) و هم خبرگزاری به اصطلاح کار کردن روی رسمی رژیم (۶ اسفند) فاش شکاف بین اروپا و آمریکا، ساختند که موضوع اصلی جبری نصیبشان گردد! نامه، مجاهدین بوده اند.

خلاصه کنم، در اغلب موارد، حرف اول و آخر اینها (رژیم) علیه مجاهدین و مقاومت ایران بوده است. خوب، الان هم طبیعی است که بعد از این شناسایی‌های بین‌المللی مقاومت، داد و فغان و فریاد آخوندها بلند شود و هر چه دلشان می‌خواهد سرهم‌بندی بکنند. از آنها انتظاری بیش از این نیست. از قضا این دقیقاً نشان می‌دهد که ما بر طبق اصولمان برای دفاع از حق مردم ایران و برای به کرسی نشاندن و به رسمیت شناساندنش، درست اقدام کرده‌ایم.

طبعاً ما اصول دموکراتیک و استقلال‌طلبانه خودمان را داریم و ذره‌ی و سر سوزنی از آنها عدول نکرده و نخواهیم کرد. متقابلاً رژیم هم دستش باز است. هر چاله و چاهی را ممکن است بشود بست. اما «گندگا و چاله‌دهان» آخوند را که نمی‌شود بست! آخر، وقتی این رژیم ضدبشری از سرنوشت خود نگران می‌شود و پیروزیهای مقاومت، ناقوس مرگش را به صدا درمی‌آورد، چاره‌ی ندارد جز این که رطب و یابس به هم ببافد که اینها هم وابسته به عراقند و هم دست‌نشانده آمریکا! حالا این دو تا چیز، با هم چگونه جمع شده، خودشان باید توضیح بدهند! چگونه ما توانسته‌ایم از لحاظ نظامی برای استقرار ارتش آزادیبخش از خاک عراق استفاده کنیم و از لحاظ سیاسی شناسایی و حمایت‌های دول متخاصم با عراق را علیه رژیم برانگیزیم، لابد این شاهکاری است که رژیم باید رمز و راز بی‌همتای آن را که هیچ نمونه دیگری در تاریخ سیاسی اخیر ندارد، توضیح بدهد. و درست در همین نقطه است که کمیت رژیم لنگ می‌شود و در دور تسلسل بلاهت‌باری از تناقض‌گوییهای مضحک فرو می‌رود. اما اگر از من بپرسید چگونه و چه رمزی در کار است؟ در یک کلام جواب می‌دهم: اصلت و استقلال! بله، اگر اصلت و استقلال، به معنی واقعی کلمات، داشته باشید و پا به میدان مقاومت تمام‌عیار برای آزادی بگذارید، سرانجام راه پیش روی خود در عرصه داخلی و بین‌المللی را به‌رغم همه موانع هموار خواهید کرد.

حاکمیت ملی حق خدشه‌ناپذیر مردم ایران

در هر حال، آنچه که به ما مربوط است (و پیوسته گفته و باز هم تکرار می‌کنیم) این است که حق مردم ایران برای مقاومت و برای سرنگونی این رژیم و استقرار آزادی و حاکمیت ملی بایستی به رسمیت شناخته شود. این یک هدف ملی، میهنی و انقلابی است. این یک هدف ضروری و مقدس است، دنبالش بوده و هستیم. در همین رابطه بارها اعلام کردیم ما خواهان تحریم تسلیحاتی و نفتی این رژیم هستیم. ما کرسی ایران در ملل متحد را متعلق به شورای ملی مقاومت ایران به عنوان سخنگوی برحق مردم ایران و مبتنی آرمانهای عادلانه آنها، می‌دانیم و رژیم را غاصب و اشغالگر ایران و کرسیهایش در مجامع بین‌المللی می‌شناسیم و ما از همگان می‌خواهیم که دست از هرگونه حمایت و تقویت این رژیم بردارند و مقاومت ایران و تنها جایگزین دموکراتیک را به رسمیت بشناسند. خوب، در چنین اوضاع و احوالی، از این رژیم، همه چیز - از بمباران قرارگاههای ارتش آزادیبخش تا انواع و اقسام توطئه‌های تروریستی، تا ردیلانه‌ترین بی‌پایه‌ترین تبلیغات - انتظار می‌رود.

از آن طرف می‌گفت و می‌گوید که اینها از بین رفته‌اند. در جریان جنگ کویت می‌گفت که اینها اصلاً از عراق رفته‌اند!

با این حال می‌آید و قرارگاه آن مقاومت و ارتش آزادیبخش نیست و نابود شده را بمباران می‌کند! رژیم، هم‌چنین مدعی است که ما دو قیام بزرگ در عراق و الجزایر را نابود کرده و بدین‌وسیله رژیمهای این دو کشور را حفظ کرده‌ایم. می‌بینید چه قدرتی؟! البته این اباطیل را که آدم عاقل باور نمی‌کند. اینها تولیدات آخوندی برای مصارف خاص خودشان است.

آنچه که به ما مربوط می‌شود این است که موظفیم حق مردمان را در

همه‌جا به‌کرسی بنشانیم و هر وقت لازم باشد برای تحقق آن تا عمق آتش هم پیش رفته و خواهیم رفت. یعنی هر آتش و هر شکنجه‌یی را به جان خریده و خواهیم خرید. این یک هدف میهنی و انقلابی است. جای بسا خوشحالی و تهنیت دارد که ما توانستیم این آخوندهای خمینی‌صفت و این رژیم پلید ضدایرانی و ضدبشری را در سطح بین‌المللی افشا و مفتضح کنیم و یک اجماع نسبی جهانی علیه این رژیم ایجاد کرده و منزویش بکنیم. چون‌که اگر رژیم را به این روز نمی‌انداختیم، عمرش طولانی‌تر می‌شد. بیشتر می‌کشت و بیشتر چپاول و غارت می‌کرد.

مطلع شدم که طی یک‌سال گذشته، فقط در آمریکا از انجام ۸۰ تا ۱۰۰ فقره معامله با رژیم به ارزش ۲/۵ الی ۳ میلیارد دلار جلوگیری شده است. واضح است که هر جنس و کالایی به دست رژیم برسد - به‌خصوص وقتی مصارف نظامی هم داشته باشد - آن را علیه ما و مردمان مصرف می‌کند.

ما به‌طور آشکار و با سرافرازی بسیار گفته‌ایم که در پی تحریم نفتی و تسلیحاتی رژیم هستیم.

رژیم شاه هم یک روز در اثر قیام مردم ایران به نقطه‌یی رسید که در کنفرانس گوادولوپ دیگر نسبت به آن قطع امید کردند. اخیراً هم دیدید در کنفرانس سران جامعه اروپا شبیه به همان قطع امیدها نسبت به این رژیم تا حدی بارز شد. این کارها خودبه‌خود واقع نمی‌شود، بلکه مردمی هستند تحت ستم که در هر فرصتی مخالفت و اعتراض خودشان را ابراز می‌کنند و پیشاپیش آنها مقاومتی جانانه و تمام‌عیار با یک‌صد هزار شهید، با ارتشی آزادی‌ستان و با جایگزین سیاسی شناخته‌شده‌یی که در هر فرصتی و از هر طریقی به دشمن ضربه می‌زنند تا سرنگونش کنند.

روز اول که در مراودات بین‌المللی، کسی حرف ما را قبول نمی‌کرد، ولی چنان‌که قبلاً توضیح دادم، ما از پایین شروع به ساختن کردیم؛ آجر به آجر و سانتیمتر به سانتیمتر تا به امروز که مقاومت ما از چنین جایگاه

و اعتباری برخوردار شده است. اگر حمایت مردم ایران از این مقاومت نبود و اگر سرنگونی رژیم خمینی خواسته عمومی مردم دررنجیر ایران نبود، این مقاومت به جایی نمی‌رسید! اما خوشبختانه نگذاشتیم آن رنج و رزما، آن فدیة و فداها و آن همه تلاشهای داخلی و بین‌المللی به هدر برود و شما امروز به صور مختلف بهره‌اش را می‌بینید و امیدوارم بهره اصلی و نهایی یعنی سرنگونی این دیکتاتوری ضدبشری و استقرار آزادی و حاکمیت ملی و مردمی، طلیمه‌اش هر چه زودتر در افق پدیدار بشود. به پیروزی آزادی، به پیروزی مردم و مقاومت عادلانه مردم ایران، به پیروزی ارتش آزادیبخش ملی و پیروزی جایگزین دموکراتیک یقین کنید! زیباترین وطن را با چنگ و دندان و با اشک چشم و خون جگر آبادترین وطن خواهیم ساخت.

استمداد از هموطنان

اجازه بدهید خطاب به همه هموطنانمان در سراسر ایران و خارج از ایران - در هر کجا هستند - تأکید کنم که برای نیل به این هدف بزرگ و مقدس و تاریخی به یاری شما، تک‌تک شما - به هر میزان که توانش را داشته باشید - نیازمندیم. بنابراین از همه شما در حد توان خودتان باز هم استمداد می‌کنم که برای آزادی میهنتان با اتکا به ارتش آزادیبخش ملی به کمک و یاری بشتابید. پیروز باشید.

